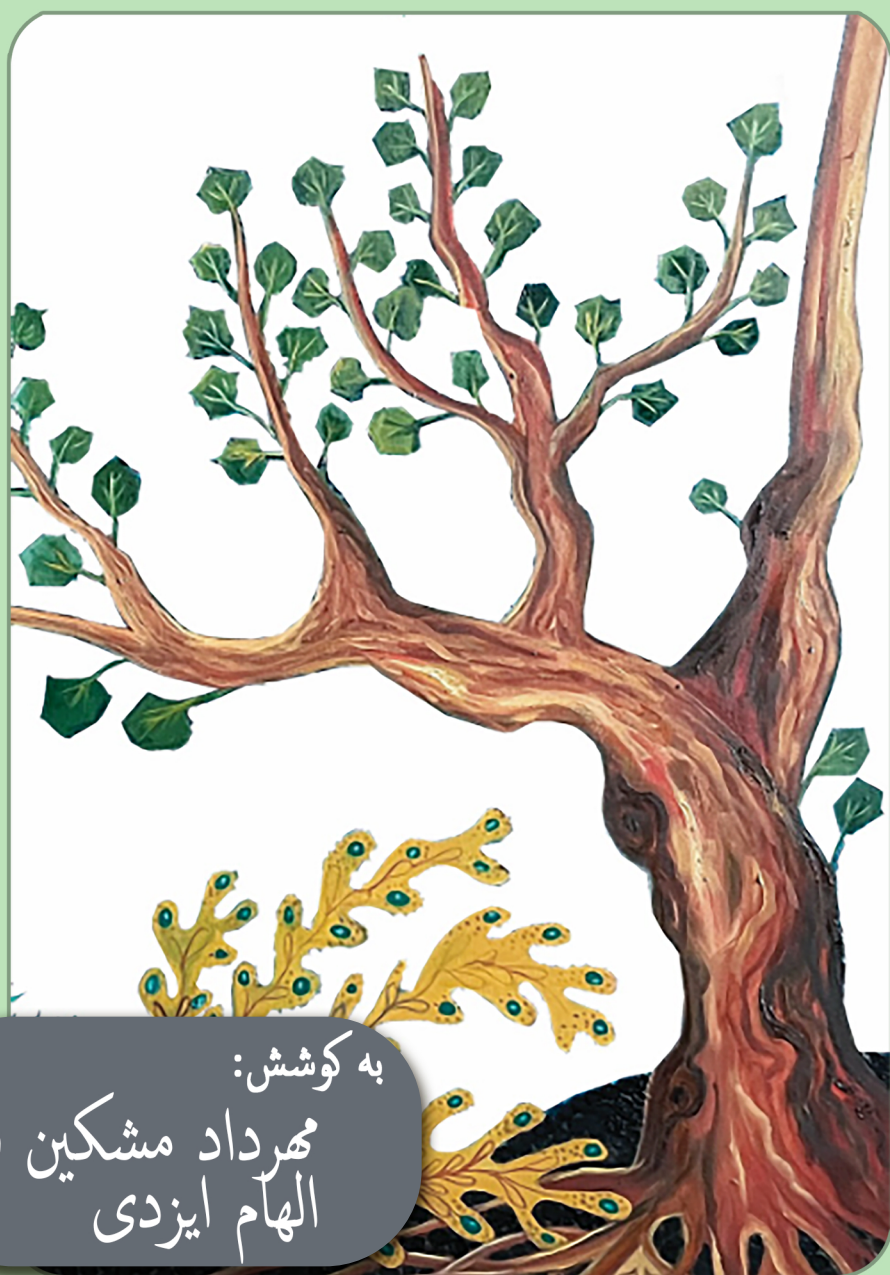


بررسی پسوند گرایی در منتخبی از زبانهای ایرانی



به کوشش:

مهرداد مشکین فام
الهام ایزدی

بررسی پسوندگرایی در منتخبی از زبان‌های ایرانی

مهرداد مشکین‌فام (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی‌سینا)

الهام ایزدی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه بوعلی‌سینا)

چکیده: انگیزه‌های رقیب، به توصیف تقابل اصول جهانی یا انگیزه‌ها به‌منظور چرایی وجود گوناگونی انواع زبانی می‌پردازد. یکی از رویکردها در تحلیل انگیزه‌های رقیب به تعمیم ترتیب وندها در کلمه‌ها برمی‌گردد. همواره در مطالعات بین‌زبانی شاهد ترجیح زیاد پسوند به دیگر انواع وندها در زبان‌ها بوده‌ایم. این به این معنا است که الگوی «پایه - پسوند» در زبان‌ها، الگویی ارجح است. در این پژوهش، به بررسی رده‌شناختی این الگوی ارجح در نه زبان ایرانی پرداخته‌ایم. با بررسی داده‌های این پژوهش این نتیجه حاصل شد که زبان‌های ایرانی نیز همانند دیگر زبان‌های جهان الگوی «پایه - پسوند» را ترجیح می‌دهند. کلیدواژه‌ها: انگیزه‌های رقیب، پسوند، رده‌شناسی، نقش‌گرایی

۱. مقدمه

در انگیزه‌های رقیب^۱، هیچ زبانی آرمانی نیست؛ زیرا اصول همگانی متفاوتی که انواع زبان‌ها را شکل می‌دهند، همواره با یکدیگر در رقابت‌اند. الگوی انگیزه‌های رقیب، تبیین مناسبی از گوناگونی‌های رده‌شناختی و محدودیت‌هایی بر آن گوناگونی‌ها به‌دست می‌دهد

(کرافت ۲۰۰۳: ۶۴). در این الگو، همه انگیزه‌های رقیب منشأ نقشی دارند. اگرچه انگیزه‌های رقیب، دستور یک زبان خاص را شکل می‌دهند، زبان‌ویژه نیستند و همه گویشوران همه انگیزه‌ها را در بافت اجتماعی و شناختی خود دارند.

برای نمونه، تعدادی از زبان‌شناسان مجموعه‌ای از اصول همگانی کاربردشناختی را به‌عنوان انگیزه‌هایی برای ترتیب واژه‌ها مطرح کرده‌اند. این اصول قدمت زیادی در تاریخ نقش‌گرایی دارند اما مهم‌ترین آنها در زیر آورده شده‌است (نک: هایمن ۱۹۸۵: ۲۳۷-۲۳۸؛ یسپرسن ۱۹۰۹: ۵۴/۷؛ بهاگل ۱۹۲۳: ۳۲/۴؛ تاملین ۱۹۸۶؛ میتون ۱۹۸۷؛ گیوان ۱۹۸۸):

(۱) در یک پاره‌گفتار اطلاع کهنه اول و اطلاع نو بعد از آن می‌آید؛ (۲) نظراتی که با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند، گرایش به باهم‌آیی دارند؛ (۳) چیزی که در ذهن گوینده، کمتر قابل پیش‌بینی است و برای گوینده و شنونده مهم‌تر است، اول می‌آید.

همان‌طورکه مشخص است، اصل ۱ با اصل ۳ در تقابل است؛ زیرا مطابق اصل ۱ اطلاع کهنه اول، اما طبق اصل ۳ اطلاع نو اول بیان می‌شود. همچنین، اصل ۲ نیز در تقابل با اصل ۳ است؛ زیرا مطابق اصل ۲، سازه‌ها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، اما اصل ۳ جداکننده سازه‌ها از یکدیگر است.

برای مثال، همان‌طورکه هایمن (۱۹۸۵) اظهار می‌دارد، اصل ۳ در مورد سؤالات محتوایی انگلیسی صدق می‌کند که کلمه پرسشی در موقعیت تمرکز جمله قرار می‌گیرد و اصل ۲ در مورد بندهای موصولی انگلیسی صدق می‌کند؛ زیرا همان عنصر نحوی در کنار هسته اسمی قرار می‌گیرد، مانند نمونه‌های زیر:

1) Who opened the window?

چه کسی پنجره را باز کرد؟

2) The person who talked to me yesterday is my best friend.

کسی که دیروز با من صحبت کرد، بهترین دوست من است.

به عبارت دیگر، همان‌طورکه از نمونه‌های فوق نیز قابل استخراج است، برای سؤالات محتوایی تمرکز را اصل ۳ به وجود می‌آورد و مانع از اعمال اصل ۲ که تأکید بر نزدیکی سازه‌ها دارد، می‌شود، اما در مورد ضمائر موصولی، کانون^۱ کارایی ندارد، در نتیجه اصل ۲

آزاد است تا عمل کند. این اصول به این شیوه در زبان انگلیسی در رقابت‌اند، اما در زبان‌های دیگر ممکن است به شیوه‌ای دیگر رقابت کنند. برای مثال، جایگاه کانون در زبان مجارستانی در ابتدای جمله نیست، بلکه پیش از فعل است (کرافت ۲۰۰۳: ۶۱):

- 3) A lova -t ki hozta haza?
 The horse -ACC who brought home
 چه کسی اسب را به خانه آورد؟

همچنین در این زبان، ضمیر موصولی از فعل جدا است (هایمن ۱۹۸۵: ۲۴۴):

- 4) az újság amit Pista végig olvasott
 The newspaper which Stephen to.the.end read
 روزنامه‌ای که استفن تا آخر خواند.

از نمونه‌های فوق، می‌توان دریافت که اصل ۱ و ۲ وجود دارند و به شیوه‌های متفاوتی در رقابت‌اند.

ما در اینجا به نمونه دیگری از انگیزه‌های رقیب می‌پردازیم. این وضعیت که انگیزه‌های رقیب در تعیین آن نقش دارند، ترتیب پایه و وند است. یعنی دو احتمال وجود دارد: ۱. پایه - پسوند و ۲. پیشوند - پایه. در همین راستا هاکینز و گیلیگان (۱۹۸۸) همگانی تلویحی‌ای را معرفی می‌کنند:

$$\text{Prefix-Root} > \text{VO/Pre} \text{ و } \text{OV/Post} > \text{Root-suffix}^1$$

این همگانی به این معنا است که زبان‌های فعل‌پایان (OV) با پسوندگرایی و زبان‌های فعل‌آغاز (VO) با پیشوندگرایی هماهنگی دارند؛ یعنی زبان‌های فعل‌پایان بیشتر دارای پسوند و زبان‌های فعل‌آغاز دارای پیشونداند. این همگانی تلویحی نشان‌دهنده ارجحیت الگوی «پایه-پسوند» نسبت به الگوی «پیشوند-پایه» است. برای نمونه، هاوکینز و گیلیگان (۱۹۸۸: ۲۳۲) با بررسی وندهایی که مفهوم جنسیت را بیان می‌کنند، به نتایج زیر دست یافته‌اند:

۱. در این مقاله، منظور از (O) مفعول، (V) فعل، (prefix) پیشوند، (suffix) پسوند و (root) ریشه است.

جدول ۱. وندهای جنسیت در زبان‌های جهان

انواع ترتیب	جنسیت پیشوندی	جنسیت پسوندی
VO or Prep	٪۲۰	٪۳۰
OV or Post	٪۰	٪۵۰

همان‌طورکه از جدول فوق مشخص است، در زبان‌های فعل‌پایان (OV) گرایش کاملاً به سمت الگوی «پایه - پسوند» است و در زبان‌های فعل‌آغاز (VO) تنها شاهد ٪۲۰ گرایش به سمت الگوی «پیشوند - پایه» هستیم. بنابراین، طبق جدول بالا، ٪۸۰ وندهای جنسیت در زبان‌ها، پسوند هستند که این نشانگر غالب بودن الگوی «پایه - پسوند» در بین زبان‌ها است. درواقع، در اینجا با یک تحلیل انگیزه رقیب ارجح - هماهنگی سروکار داریم؛ به این معنا که الگوی «پایه - پسوند» به الگوی «پیشوند - پایه» با هماهنگی ترتیب واژه مفعول - فعل ارجحیت دارد.

در این پژوهش، به دنبال بررسی این مهم هستیم که آیا زبان‌های ایرانی از قبیل تاتی، کردی، وفسی، گیلکی، تالشی، بلوچی، دوانی، لارستانی و فارسی از الگوی «پایه - پسوند» پیروی می‌کنند یا از الگوی «پیشوند - پایه»؟ و اینکه چه انگیزه‌های رقیبی باعث این گرایش می‌شوند؟ در این پژوهش انتظار می‌رود که زبان‌های ایرانی از الگوی ارجح «پایه - پسوند» پیروی کنند؛ زیرا، زبان‌های ایرانی از زبان‌های فعل‌پایان هستند.

۲. روش انجام پژوهش

در این پژوهش، ابتدا به بررسی ترتیب واژه (ترتیب فعل و مفعول) در منتخبی از زبان‌های ایرانی پرداخته‌ایم. سپس، وندهای موجود در منابع در هر زبان به تفکیک مورد بررسی قرار گرفت تا مشخص شود که آیا زبان‌های ایرانی منتخب برای بیان مفاهیم از الگوی «پایه - پسوند» بهره می‌برند یا از الگوی «پیشوند - پایه»؟ و اینکه با چه آرایش واژه‌ای هماهنگی دارند. مواد زبانی زبان‌های کردی (گویش بانه‌ای و سندرگی)، وفسی، لارستانی، بلوچی و دوانی مستخرج از کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (دیرمقدم ۱۳۹۲) است و مواد زبانی تاتی (گویش تاتی رودبار) از کتاب زبان تاتی (سبزعلی‌پور ۱۳۸۹) استخراج شده‌است. شواهد

زبانی تالشی (گویش مرکزی) از کتاب زبان تالشی (رضایتی کیشه‌خاله ۱۳۸۶) و گیلکی از کتاب زبان گیلکی (پورهادی ۱۳۸۷) برگرفته شده است. همچنین، شواهد زبان فارسی مستخرج از فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی (طباطبایی ۱۳۹۵) است.

تمامی تقطیع‌های مواد زبانی موجود در این پژوهش برگرفته از منبع اصلی هستند و سعی بر آن بوده است تا واج‌نگاری منبع اصلی نیز تا حد ممکن حفظ شود، اما در مواردی محدود به منظور یک‌دستی، واج‌نگاری منبع اصلی را تغییر داده‌ایم. برای گلاس‌نویسی^۱ از قوانین لایپزیش^۲ (نسخه الکترونیکی) بهره برده‌ایم، اما در مواردی که علائم اختصاری آنها در این قوانین یافت نشد، از علائم اختصاری دیگری استفاده کردیم که آنها را در انتهای مقاله در قسمت علائم اختصاری آورده‌ایم. در پایان، از آنجاکه فضا محدود است، از ذکر همه نمونه‌ها خودداری و به ذکر چند شاهد برای هر زبان بسنده کرده‌ایم. اما، آمارهای موجود در پژوهش حاضر براساس کل نمونه‌های جمع‌آوری شده توسط نگارندگان است.

۳. مبانی نظری

اولین بار گرینبرگ (۱۹۵۷ و ۱۹۶۶) به گرایش بسامد وقوع بالای پسوند نسبت به پیشوند در بین زبان‌های جهان اشاره کرد. همان‌طور که گفته شد، رابطه پسوند و پیشوند را در زبان‌های جهان می‌توان نسبت به ترتیب واژه در آنها بررسی کرد. نتایج به‌دست‌آمده در پژوهش گرینبرگ (۱۹۶۶) به شرح زیر است:

جدول ۲. هماهنگی ترتیب واژه با پسوند و پیشوند در نمونه گرینبرگ (۱۹۹۶)

فقط پیشوند	هر دو	فقط پسوند	
۱	۱۶	۲	فعل - مفعول (VO)
۰	۱	۱۰	مفعول - فعل (OV)

همان‌طور که از جدول فوق قابل استخراج است، گرایش کلی زبان‌ها در بررسی انجام‌گرفته به سمت الگوی «پایه - پسوند» است؛ یعنی زبان‌ها گرایش به داشتن پسوند دارند تا پیشوند.

البته، این گرایش را در مورد مقوله‌های خاص نیز می‌توان بررسی کرد مانند مقوله جنسیت که در بخش (۱) به آن اشاره شد و دیگر مقوله‌ها که در زیر به‌عنوان نمونه به آنها اشاره می‌شود (دراپر ۲۰۰۱):

جدول ۳. وندهای منفی‌سازی در زبان‌های جهان

منفی‌سازی	پیشوند	پسوند
VO	٪۱۷	٪۷
OV	٪۲۱	٪۵۵

جدول ۴. وندهای نمایه‌گذاری فاعلی در زبان‌های جهان

نمایه‌گذاری فاعلی	پیشوند	پسوند
VO	٪۲۶	٪۱۵
OV	٪۱۹	٪۴۰

جدول ۵. وندهای نمایه‌گذاری مفعولی در زبان‌های جهان

نمایه‌گذاری مفعولی	پیشوند	پسوند
VO	٪۱۰	٪۳۲
OV	٪۳۲	٪۲۶

همه موارد ذکرشده در بالا، نشان‌دهنده صحت اظهارات گرینبرگ (۱۹۶۶) مبنی بر گرایش کلی زبان‌ها به پسوندافزایی^۱ است.

این گرایش کلی پسوندافزایی، واقعیت روان‌شناختی نیز دارد. زیرا، ازآنجاکه معنای مرکزی در پایه است، گویشوران ابتدا تمایل به پردازش پایه نسبت به وند (پسوند) دارند (هاکینز و کاتلر ۱۹۸۸: ۳۱۱). به عبارت دیگر، پردازش الگوی «پایه - پسوند» برای گویشوران بسیار ساده‌تر از پردازش الگوی «پیشوند - پایه» است.

همان‌طورکه قبلاً بیان شد، انگیزه‌های رقیب که همگانی هستند، دستور زبان یک زبان

خاص را به وجود می‌آورند. از طرفی دستورها مواردی را بهتر رمزگذاری می‌کنند که گویشوران بیشتر انجام می‌دهند (دوبا ۱۹۸۵: ۳۶۳). اینکه گویشوران چه چیزی را بیشتر انجام می‌دهند به پردازش موارد متضاد و موافق برمی‌گردد. این همان انگیزه‌های رقیب هستند که در بافت اجتماعی و شناختی افراد به صورت همگانی وجود دارند، اما براساس اعمالی که گویشوران بیشتر یا کمتر انجام می‌دهند، همواره در زبان‌های متفاوت برای رمزگذاری در رقابت‌اند. در کل، انگیزه‌های رقیب تبیینی برای گوناگونی‌های زبانی است.

کرافت (۲۰۰۳: ۶۹) به سه انگیزه رقیب برای وند اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

۱) ترجیح کلی به پسوند؛ ۲) هماهنگی زبان‌هایی با ترتیب واژه فعل - مفعول با پیشوند و مفعول - فعل با پسوند؛ ۳) ترجیح‌های خاص برای مقوله‌های صرفی خاص (مانند ترجیح پسوند برای بیان حالت).

در این پژوهش، به بررسی گرایش زبان‌های ایرانی برای انتخاب یکی از الگوهای «پیشوند - پایه» یا «پایه - پسوند» با توجه به ترتیب واژه آنها پرداخته‌ایم و برآن‌ایم تا انگیزه یا انگیزه‌های رقیبی را که زبان‌های ایرانی برای ترجیح یکی از این دو الگو برگزیده‌اند به دست آوریم.

۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا به تفکیک به بررسی میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی منتخب در این پژوهش می‌پردازیم. سپس، گرایش کلی زبان‌های ایرانی برای انتخاب یکی از دو الگوی «پایه - پسوند» یا «پیشوند - پایه» و انگیزه یا انگیزه‌های رقیب منتخب زبان‌های ایرانی برای انتخاب یکی از این دو الگو، بررسی خواهد شد.

۴.۱. بررسی میزان پسوندگرایی زبان‌های ایرانی

در این بخش، به بررسی میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، دوانی، وفسی، کردی، لارستانی و فارسی می‌پردازیم.

۱.۱.۴. بلوچی

بلوچی یکی از زبان‌های شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است و در حال حاضر این زبان در ناحیه جنوب شرقی ایران رواج دارد. بلوچی دارای ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. در بلوچی مفاهیم مفعول صریح و غیرصریح (مفعول صریح گروه اسمی‌ای است که موضوع فعل است و بی‌واسطه نسبت به فعل استفاده می‌شود. اما، مفعول غیرصریح گروه اسمی‌ای است که با بهره‌گیری از یک جزء رابطه خود را با فعل مشخص می‌کند)، شناسه‌ها (واژه‌بست‌ها یا وندهای تصریفی که برای بیان نقش دستوری مثل مطابقه به‌کارگرفته می‌شوند)، هسته‌نما و حالت‌نمای غیرفاعلی (حالت‌نمایی که رابطه گروه اسمی را با فعل مشخص می‌کنند؛ مانند هسته‌نما که رمزگذاری هسته یک واحد نحوی را برعهده دارد)، معرفگی (مرجعی که برای شنونده و گوینده مشخص است)، نکرگی (مرجعی که برای گوینده مشخص و برای شنونده مبهم است)، نمود ناقص (توزیع عمل در زمان را نمود گویند؛ در این مورد عمل مورد نظر به اتمام نرسیده است)، بعیدساز (وندی که به عملی قبل از عملی دیگر در گذشته اشاره دارد)، نقلی‌ساز (وندی که به رخداد عملی در زمانی نامشخص در گذشته اشاره دارد)، مالکیت (رابطه مالکیت بین دو گروه اسمی را تعیین می‌کند)، قید (وندهایی که مقوله دستوری کلمه را به قید تبدیل می‌کنند)، تحییبی (برای بیان ادب مثبت یا به‌طور عامیانه خودمانی شدن استفاده می‌شود)، وصفی (رابطه صفت و موصوف را برقرار می‌کند یا فعل معنای توصیفی پیدا می‌کند)، شمار (تعداد مرجع را مانند مفرد و جمع مشخص می‌کند)، مصدرساز (فعل را به حالت مصدری می‌برد) و صفت تفصیلی و عالی با استفاده از پسوند و دو مفهوم التزامی (با افزوده شدن به ستاک فعل وجهیت التزامی را می‌رساند) و نفی (منفی‌سازی یک جزء زبانی) با بهره‌گیری از پیشوند بیان می‌شوند. مانند نمونه‌های زیر^۱:

۱. همان‌طور که بیان شد، از آنجاکه تعداد شواهد بسیار زیاد و فضا محدود است، همه نمونه‌ها برای زبان‌ها ذکر نشده است و به چند نمونه بسنده می‌کنیم.

5) mas-ter big. COM «بزرگ‌تر»	(صفت تفضیلی)	6) ketāb-a book. DO «کتاب را»	(مفعول صریح)
7) mard- ak-i man-DEF-INDEX «آن مردی»	(هسته‌نما)	8) dār-it have. 3SG «او دارد»	(شناسه)
9) be-res-ant SBJV-arrive. 3PL «برسند»	(التزامی)	10) na-twbn-an(t) NEG.can.3PL «نمی‌توانند»	(نفی)

میزان پسوندگرایی بلوچی را در جدول زیر می‌توان مشاهده کرد:

جدول ۶. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی بلوچی

پسوند	پیشوند	بلوچی
٪۸۷.۵	٪۱۲.۵	OV

همان‌طورکه از جدول فوق قابل استخراج است، گرایش زبان بلوچی به بیان مفاهیم با استفاده از پسوند بیشتر است.

۲.۱.۴. تاتی

تاتی جزو زبان‌های شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است که در منطقه گسترده‌ای در ایران، از مرزهای جنوبی رود ارس تا شهر ساوه به‌طور پراکنده به آن تکلم می‌شود. تاتی دارای ترتیب واژگانی (OV) است. در تاتی پسوند برای بیان مفاهیم مصدرساز، قید، شمار، حالت فاعلی و غیرفاعلی، نکرگی، ضمائر متصل غیرفاعلی، صفت فاعلی (انجام عملی را به موصوف نسبت می‌دهد و معنای فاعلی دارد)، صفت مفعولی (انجام عملی را به موصوف نسبت می‌دهد و معنای مفعولی دارد)، صفت نسبی (ویژگی‌های متفاوتی را به موصوف نسبت می‌دهد)، صفت لیاقت (شایستگی و لیاقت موصوف را می‌رساند)، صفت تفضیلی و عالی، نمود، ماده ماضی و مضارع، اسم‌گردانی (مقوله‌های دستوری دیگر را به اسم تبدیل

می‌کند)، تصغیری (به کوچک بودن مرجع اشاره دارد) و اسم آلت (جزء زبانی را به نام ابزار تبدیل می‌کند) و پیشوند برای بیان مفاهیم صفت فاعلی، نفی، وجه، نمود و افعال پیشوندی (این پیشوندها معانی متفاوتی را به فعل می‌افزایند). نمونه‌هایی را در زیر آورده‌ایم:

- | | | | |
|--|-----------------|--|-----------------|
| 11) pat-a
Cook. PTCP
«پخته‌شده» | (صفت مفعولی) | 12) zeynab-ako
Zeynab- CASE
«زینب (حالت غیرفاعلی)» | (حالت غیرفاعلی) |
| 13) tāl-ān
rooster. Pl
«خروس‌ها» | (شمار) | 14) āqal-tar
wise- COM
«عاقل‌تر» | (صفت تفضیلی) |
| 15) bi-šin bi-šin
SBJV- go
«برویم» | (مضارع التزامی) | 16) na-č(č)iam na-č(č)iam
NEG-pick
«نچیدم» | (نفی) |

درصد به کارگیری پسوند و پیشوند در تاتی در جدول زیر قابل مشاهده است:

جدول ۷. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی تاتی

پسوند	پیشوند	تاتی
٪۷۸.۲۶	٪۲۱.۷۳	OV

باتوجه به جدول فوق، می‌توان نتیجه گرفت که تاتی به بیان مفاهیم با استفاده از پسوند، گرایش دارد.

۳.۱.۴. تالشی

تالشی از زبان‌های حاشیه دریای خزر و شاخه شمال غربی است. این زبان با دیگر زبان‌های حاشیه خزر و با زبان‌های مرکزی ایران ارتباط دارد. تالشی نیز از الگوی مفعول - فعل (OV) پیروی می‌کند. در تالشی شاهد کدگذاری مفاهیم نظام حالت، تأکیدی (بر روی جزئی از زبان تأکید می‌کند)، زمان، نکرگی، شناسه، صفت فاعلی، صفت مفعولی، تحبیبی، صفت نسبی، صفت لیاقت، قید، صفت نفی، مصدر ساز، ماده ماضی، سببی ساز (معنای عامل را

به فعل می‌افزاید)، مجهول (فعل را به جهت مجهول تبدیل می‌کند)، شمار و اسم‌گردانی با استفاده از پسوند و کدگذاری مفاهیم صفت فاعلی، نفی، وجه و نمود با استفاده از پیشوند هستیم. در زیر مواردی را به‌عنوان نمونه می‌آوریم:

17) zəng-i knee- CASE «زانو (حالت غیرفاعلی)»	(حالت غیرفاعلی)	18) siŋ-ün apple.PL «سیب‌ها»	(شمار)
19) gada-liya Small-END «کوچولو»	(تحییی)	20) āz-an I- FOC «من (تأکیدی)»	(تأکیدی)
21) ba-hānd-əm SBJV-read.1SG «بخوانم»	(التزامی)	22) hārd-ina-š eat-IMPF-2SG «داری می‌خوری»	(نمود ناقص)

میزان استفاده از پسوند را در تالشی به‌صورت جدول زیر می‌توان ارائه داد:

جدول ۸. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی تالشی

پسوند	پیشوند	تالشی
٪۷۸.۲۶	٪۲۱.۷۳	OV

براساس جدول بالا، گرایش قالب در زبان تالشی به بیان مفاهیم با پسوند است.

۴.۱.۴. دوانی

دوانی متعلق به شاخه جنوب غربی زبان‌های ایرانی است که در روستای دوان نزدیکی کازرون به آن تکلم می‌شود. ترتیب واژگانی این زبان مفعول - فعل (OV) است. در دوانی مفهوم‌هایی از قبیل موصول‌ساز (گروه اسمی را برای داشتن یک بند موصولی آماده می‌کند)، صفت تفضیلی و عالی، معرفگی، اسم مفعول، نکرگی، مصدرساز، شمار، نشانه حالت (به‌ای)، شناسه‌ها با بهره‌گیری از پسوند و مفهوم‌هایی از قبیل نمود، وجه و نفی با بهره‌گیری

از پیشوند بیان می‌شوند. مانند نمونه‌های زیر:

23) ketāv-au book-DEF «کتاب را»	(معرفگی)	24) merd-i man-REL «مردی که»	(موصول‌ساز)
25) košt-an kill-INF «کشتن»	(مصدرساز)	26) xordek-ter small-COMPI «کوچک‌تر»	(صفت تفضیلی)
27) me:-ze IMPF-make PST «می‌کرد»	(نمود)	28) bo-xun-en SBJV-read.3PL «بخوانند»	(وجه)

براساس بررسی‌های انجام گرفته میزان استفاده از پسوند و پیشوند در دوانی را در جدول زیر می‌توان نشان داد:

جدول ۹. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی دوانی

پسوند	پیشوند	دوانی
٪۷۲.۷۲	٪۲۷.۲۷	OV

طبق جدول بالا، میزان پسوندگرایی از پیشوندگرایی بیشتر است.

۵.۱.۴. فارسی

فارسی از جمله زبان‌های جنوب غربی با ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. زبان فارسی یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های مکتوب جهان است که سیر تاریخی آن قطع نشده است (نفزگوی کهن و داوری ۱۳۹۳: ۲۴۴). این زبان در کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان و هند گویشورانی دارد. در زبان فارسی، مفاهیم نگرگی، شمار، صفت تفضیلی و عالی، شناسه‌ها، صفت فاعلی، صفت لیاقت، صفت مفعولی، مصدرساز، موصول‌ساز، سببی، قید مشتق، اسم فاعل، اسم مصدر (اسم مشتق شده از فعل که نشانه

مصدر ندارد اما مفهوم آن را دارد)، اسم حالت (اسم مشتقی که به حالت یا وضعیتی اشاره دارد)، تصغیری و زمان گذشته با استفاده از پسوند کدگذاری می‌شوند و سه مفهوم نمود، وجه و نفی با استفاده از پیشوند بیان می‌شوند. نمونه‌هایی در زیر آورده شده است:

29) ketāb-če book-DIM «کتابچه»	(تصغیری)	30) res-id arrive-PST «رسید»	(زمان گذشته)
31) ĵu:šān-de boil-PAST PTCP «جوشانده»	(صفت مفعولی)	32) gerj-eh cry-GER «گریه»	(اسم مصدر)
33) mi-nevis-am PROG-write.1SG «می‌نویسم»	(نمود)	34) nā-dān NEG-know «نادان»	(نفی)

باتوجه به شواهد بررسی شده، میزان بهره‌گیری از پسوند و پیشوند را در زبان فارسی می‌توان در قالب جدول زیر ارائه کرد:

فارسی	پیشوند	پسوند
OV	٪۱۵.۷۸	٪۸۴.۲۲

همان‌طور که مشخص است، در زبان فارسی نیز گرایش به سمت پسوند است.

۶.۱.۴. کردی (سنندجی و بانه‌ای)

کردی جزو زبان‌های شمال غربی زبان‌های ایرانی است. کردی خود به سه شاخه کردی شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود و دارای ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. گویش‌های سنندجی و بانه‌ای در گروه گویشی کردی مرکزی قرار دارند. در کردی به جز سه مفهوم وجه، نمود و نفی که به صورت پیشوند بیان می‌شوند، مابقی مفهوماً با استفاده از

پسوند کدگذاری می‌شوند. این مفاهیم عبارت‌اند از: معرفگی، صفت‌ساز، شمار، هسته‌نما، صفت تفصیلی و عالی، شناسه‌ها، نکرگی، اسم مفعول (صفتی که نشان‌دهنده اعمال عملی بر فعلی است)، مصدرساز، افعال پسوندی و نقلی‌ساز و بعیدساز. مواردی به‌عنوان نمونه در زیر ذکر می‌شوند:

35) woxt-e(k) time-INDF «وقتی»	(نکرگی)	36) kut-ı say.PAST PTCP «گفته»	(اسم مفعول)
37) aw-āna s/he.PL «آنها»	(شمار)	38) xwenden-i read-ADJ SUF «خواندنی»	(صفت‌ساز)
39) a-xwa-n IND-eat.2PL «می‌خورد»	(وجه)	40) nā-ka-m NEG-do.1SG «نکردم»	(نفی)

طبق موارد مورد بررسی، میزان پسوندگرایی کردی نیز از پیشوندگرایی آن بیشتر است که در جدول زیر قابل مشاهده می‌باشد:

جدول ۱۱. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی کردی

کردی	پیشوند	پسوند
OV	٪۲۰	٪۸۰

همان‌طورکه مشخص است، در این زبان ایرانی نیز میزان پسوندگرایی بیشتر از پیشوندگرایی است.

۷.۱.۴. گیلکی

گیلکی یکی از زبان‌های حاشیه دریای خزر و متعلق به شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است و در گروه زبان‌های مفعول - فعل (OV) قرار دارد. این زبان در استان گیلان تکلم

می‌شود. در این زبان دو مفهوم نفی و وجه با پیشوند و مفهوم‌های شمار، نکرگی، صفت تفضیلی، مصدرساز، شناسه‌ها، صفت نسبی، اعداد ترتیبی، سببی‌ساز، نمود و اسم مفعول با پسوند بیان می‌شوند. شواهد زیر مواردی از کاربرد این وندها را نشان می‌دهد:

41) borsəft-ə tear-PST.PTCP (اسم مفعول) «پاره‌شده»	42) pənʃ-umi five-ORD NUM (اعداد ترتیبی) «پنجمین»
43) xurdi-m(i) eat-IMPF (نمود) «می‌خوردیم»	44) dārān-ə tree.PL (شمار) «درخت‌ها»
45) bu-xur-im SBJV-eat.3PL (وجه) «بخوریم»	46) nə-kār-əm NEG-plant.1SG (نفی) «نمی‌کارم»

میزان بهره‌گیری از پسوند و پیشوند در زبان گیلکی برای بیان مفاهیم از جدول زیر قابل استخراج است:

جدول ۱۲. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی گیلکی

پسوند	پیشوند	گیلکی
٪۸۳.۳۳	٪۱۶.۶۷	OV

همان‌طورکه مشخص است، میزان پسوندگرایی در گیلکی بسیار زیاد است.

۸.۱.۴. لارستانی

لارستانی در شاخه جنوب غربی زبان‌های ایرانی قرار می‌گیرد. گویشی که در اینجا مد نظر است، گویشی است که در شهر لار به آن تکلم می‌شود. این زبان دارای ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. در این زبان مفهوم‌های زیادی با استفاده از پسوند کدگذاری می‌شوند که عبارت‌اند از: معرفگی، شمار، شناسه‌ها، نکرگی، صفت تفضیلی و عالی، اسم مفعول،

مصدرساز، نسبی‌ساز، نفی صفت و موصولی‌ساز. همچنین شاهد کدگذاری مفهوم‌های نمود، وجه و نفی با استفاده از پیشوند هستیم. نمونه‌هایی در زیر آورده شده است:

47) mard-ü man-DEF «آن مرد»	(معرفگی)	48) ana-iyā s/he.PL «آنها»	(شمار)
49) kokol-tar small.COMPI «کوچک‌تر»	(صفت تفضیلی)	50) čed-e go-PST.PTCP «رفته»	(اسم مفعول)
51) ni-s-em NEG-be.1SG «نیستم»	(نفی)	52) be-ras-en SBJV-arrive.3PL «برسند»	(وجه)

از داده‌های در دسترس می‌توان به میزان پسوندگرایی لارستانی پی برد. در جدول زیر، میزان پسوندگرایی این زبان مشخص است:

جدول ۱۳. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی لارستانی

پسوند	پیشوند	لارستانی
٪۷۶.۹۲	٪۲۳.۰۸	OV

همان‌طورکه مشخص است، در این زبان نیز گرایش به سمت استفاده از پسوند است.

۹.۱.۴. وفسی

وفسی از زبان‌های شمالی غربی با ترتیب واژه مفعول - فعل (OV) است. این زبان در منطقه وفس، واقع در شمال غربی استان مرکزی در چهار روستا گفت‌وگو می‌شود. در این زبان از پسوند برای بیان مفهوم‌های شناسه‌ها، صفت تفضیلی، هسته‌نما، جنسیت، شمار، اسم‌ساز و نظام حالت (غیرفاعلی، دری، بایی و ازی) استفاده می‌شود. تنها سه مفهوم نمود، نفی و وجه با استفاده از پیشوند بیان می‌شوند. در زیر شواهدی آورده شده است:

53) kelley-r Key-INS «با کلید»	(حالت بایی)	54) maryam-e Maryam-CASE. F «به مریم»	(حالت غیرفاعلی مؤنث)
55) suāl-ān question.PL «سؤال‌ها»	(شمار)	56) das-da group-NOUN SUF «دسته»	(اسم‌ساز)
57) bā-wätte PRF-say «گفته‌اند»	(نمود)	58) n-ar-bu NEG-PROG-have «نمی‌شوم»	(نفی)

میزان پسوندگرایی این زبان را در جدول زیر می‌توان مشاهده کرد:

جدول ۱۴. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی وفسی

پسوند	پیشوند	وفسی
٪۷۰	٪۳۰	OV

از جدول فوق میزان پسوندگرایی بالای وفسی مشخص است.

۲.۴. میزان پسوندگرایی زبان‌های ایرانی و انگیزه‌های رقیب منتخب

از آنچه گذشت، می‌توان دریافت که زبان‌های ایرانی نیز مانند دیگر زبان‌های جهان، گرایش به بیان مفاهیم با استفاده از پسوند دارند؛ یعنی الگوی «پایه - پسوند» را ترجیح می‌دهند. میانگین کل پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی در قالب جدول ۱۵ ارائه شده است:

جدول ۱۵. میزان پسوندگرایی و پیشوندگرایی زبان‌های ایرانی

پسوند	پیشوند	زبان‌های ایرانی
٪۷۹.۰۲	٪۲۰.۹۸	OV

همان‌طور که از جدول ۱۵ برمی‌آید، زبان‌های ایرانی تنها ٪۲۰.۹۸ مفاهیم را با بهره‌گیری از پیشوند و ٪۷۹.۰۲ مفاهیم را با بهره‌گیری از پسوند کدگذاری می‌کنند. این اختلاف

مقدار، بسیار زیاد و معنادار است و می‌توان نتیجه گرفت که زبان‌های ایرانی گرایش به سمت بیان مفاهیم با استفاده از پسوند دارند؛ یعنی، الگوی «پایه - پسوند» را به الگوی «پیشوند - پایه» ترجیح می‌دهند. به طور کلی، مفاهیمی را که با استفاده از پسوند و پیشوند در زبان‌های ایرانی بیان می‌شوند، در قالب جدول ۱۶ می‌توان خلاصه کرد:

جدول ۱۶. بیان مفاهیم با استفاده از پسوند یا پیشوند

بیان مفاهیم با استفاده از پیشوند	هر دو	بیان مفاهیم با استفاده از پسوند
نفی، وجه، نمود، پیشوندهای فعلی، صفت فاعلی	نمود و صفت فاعلی	مفعول صریح و غیرصریح، شناسه، هسته‌نما، نظام حالت، معرفگی، نگرگی، نمود ناقص، بعیدساز، نقلی‌ساز، مالکیت، قید، تحییی و تصغیری، وصفی، شمار، مصدرساز، صفت تقضیلی - عالی - لیاقت - فاعلی - مفعولی - نفی و نسبی، ضمائر متصل غیرفاعلی، نمود، ماده ماضی و مضارع، اسم‌گردانی، اسم آلت، تأکید، زمان، سببی‌ساز، مجهول، موصول‌ساز، اسم مفعول، پسوندهای فعلی، اعداد ترتیبی و جنسیت

باتوجه به جدول فوق، بخش قابل توجهی از مفاهیم در زبان‌های ایرانی، با استفاده از پسوند بیان می‌شوند؛ این بدان معنا است که پیش‌بینی کرافت (۲۰۰۳) مبنی بر ترجیح الگوی «پایه - پسوند» در بین زبان‌های ایرانی صحیح است. علت انتخاب الگوی «پایه - پسوند»، گزینش انگیزه رقیب «ترجیح کلی به پسوند» (انگیزه اول) است. زیرا پردازش الگوی «پایه - پسوند» بسیار ساده‌تر از الگوی «پیشوند - پایه» است، چون در این الگو ابتدا پایه (هسته) که دارای معنای اصلی است و سپس وند به عنوان وابسته پردازش می‌شود. در نتیجه، این الگوی ارجح واقعیت روان‌شناختی دارد. در همین راستا، به سلسله مراتبی می‌توان دست یافت که در زیر تحت عنوان شماره ۱۷ آورده شده است (گرینبرگ ۱۹۶۶: ۹۲):

۱۷) پیشوند < پسوند

این سلسله مراتب به این معنا است که اگر زبانی پیشوند داشته باشد، به احتمال خیلی زیاد دارای پسوند نیز است، اما برعکس این ادعا صحیح نیست.

۵. نتیجه‌گیری

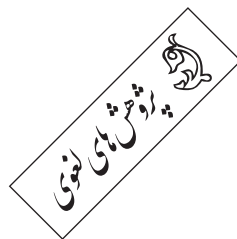
در پژوهش حاضر پس از بررسی‌های انجام‌گرفته، نگارندگان به این نتیجه رسیدند که زبان‌های ایرانی نیز همانند دیگر زبان‌های جهان با گزینش انگیزه رقیب (گرایش کلی به پسوند) الگوی «پایه - پسوند» را ترجیح می‌دهند. در این بررسی مختصر زبان‌های ایرانی حدوداً در ۷۹٪ موارد مفاهیم را با استفاده از پسوند و تنها در ۲۱٪ موارد مفاهیم را با استفاده از پیشوند، کدگذاری می‌کنند. این ارقام حاکی از گرایش کلی زبان‌های ایرانی به پسوند است. همچنین، در این پژوهش سلسله مراتبی به‌دست آوردیم، مبنی بر اینکه اگر زبانی پیشوند داشته باشد به احتمال خیلی زیاد دارای پسوند نیز است، این سلسله مراتب را در زیر آورده‌ایم:

پیشوند < پسوند

منابع

- پورهادی، مسعود، ۱۳۸۷، زبان گیلکی، رشت.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ۲ ج، تهران.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم، ۱۳۸۶، زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی)، رشت.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۸۹، زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار)، رشت.
- طباطبایی، علاءالدین، ۱۳۹۵، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران.
- نغزگوی‌کهن، مهرداد و داوری، شادی، ۱۳۹۳، فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی تاریخی، تهران.
- Behaghel, O., 1923, *Deutsche Syntax*, Band 4. *Die Stzgebilde*, Heidelberg.
- Croft, W., 2003, "Typology", *Encyclopedia of Cognitive Science*, ed. L. Nadel.
- Dryer, M., 2001, Unpublished Typological Database.
- Du Bois, J. W., 1985, "Competing Motivations", *Iconicity in Syntax*, ed. J. Haiman, Amsterdam, pp. 343-365.
- Givón, T., 1988, "The Pragmatics of Word Order: Predictability, Importance and Attention", *Studies in Syntactic Typology*, Amsterdam, pp. 243-284.
- Greenberg, J. H., 1957, "Order of Affixing: A Study in General Linguistics", *Essays in linguistics*, Chicago, pp. 86-94.
- _____, 1966, "Some Universals of Grammar with Particular Reference to the Order of Meaningful Elements", *Universals of Language*, 2nd, ed. J. H. Greenberg, Cambridge, pp. 73-113.
- Haiman, J., 1985, *Natural syntax*, Cambridge.

- Hawkins, J. A., and Cutler, A., 1988, "Psycholinguistic Factors in Morphological Asymmetry", *Explaining Language Universals*, Oxford, pp. 280-317.
- _____, and Gilligan, G., 1988, "Prefixing and Suffixing Universals in Relation to Basic Word Order", *Lingua*, 74 (2-3), pp. 219-259.
- Jespersen, O., 1909, *A Modern English Grammar on Historical Principles*, 7 vols., Copenhagen.
- Mithun, M., 1987, "Is Basic Word Order Universal?", *Coherence and Grounding in Discourse*, ed. R. Tomlin, Amsterdam, pp. 281-328.
- Tomlin, R. S., 1986, *Basic Word Order: Functional Principles*, London.



ایذه

محمد حسن دوست (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

ایذه، از شهرهای بختیاری‌نشین استان خوزستان است، که در شرق این استان، در مجاورت استان چهارمحال و بختیاری قرار دارد؛ آثار باستانی بسیاری در این شهر و حوالی آن پیدا شده، که اغلب به دوره تمدن عیلام مربوط است. ناحیه‌ای که این شهر در آن واقع است، در دوران باستان، جزئی از سرزمین آنشان، یا آنزان بوده، که به پادشاهی عیلام تعلق داشت. این سرزمین، نواحی شمال غربی فارس و مشرق خوزستان را در بر می‌گرفت؛ شهر آنشان یا آنزان را، اکنون، با ناحیه «تَلِّ مَلِیان»، در دشت بیضای استان فارس، در غرب تخت جمشید منطبق می‌دانند.

نام قدیم ایذه، مالمیر بوده است. در میان مردم بومی، شهرت دارد که ایذه، نام خود را، از طریق اینز، از آنزان عیلامی گرفته است؛ به گمان نگارنده، این وجه اشتقاق، عامیانه، و تحوّل لغت عیلامی An-za-an (< آنزان، نک: اشمیت ۲۰۱۴: ۲۸۹)، به ایذه، البته، ناممکن است.

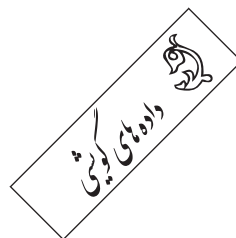
در کتیبه بیستون (ستون سوم، سطر ۲۶)، ناحیه آنشان/ آنزان، به زبان فارسی باستان Yadā- خوانده شده است؛ اشتقاق Yadā- معلوم نیست. هرچند گرشویچ (۱۹۷۹: ۱۴۸)

کوشیده است میان *Yadā-* و لغتِ یادشدهٔ عیلامی ارتباطی پیدا کند، اما محققان همچنان دربارهٔ صحّت وجه اشتقاقِ پیشنهادیِ گرشویچ تردید دارند و به دلیل نبودِ قرائن و شواهدِ معتبر دربارهٔ اشتقاقِ این نام، سکوت اختیار کرده‌اند. صرف نظر از اشتقاقِ *Yadā-*، به گمانم، ایذه، نامِ باستانیِ *Yadā-* را در خود حفظ کرده است؛ به لحاظ واج‌شناسی تاریخی، لغتِ *Yadā-* چنانچه به زبانِ فارسی می‌رسید، می‌بایست، نخست به صورت **Yad/ *Yaδ* و سپس، به صورت **Īd/ *Īδ* تحوّل می‌یافت،^۱ لغتی که به وضوح در نام ایذه دیده می‌شود.

منابع:

- Gershevitch, I., 1979, "The Alloglottography of Old Persian", *Transactions of the Philological Society*, 77(1), pp. 114-190.
Hansman, J., 1986, "Anshan", *Encyclopædia Iranica*, vol 2, pp. 103-107.
Schmitt, R., 2014, *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden.

۱. مانند تحوّلِ لغتِ اوستایی *yazata-* به *yazat* در فارسی میانه، و سپس، به *ایزد*، در فارسی.



عناصر چهارگانه و واژه‌های وابسته در فرهنگ مردم دوان

عبدالنبی سلامی «پور دوان» (پژوهشگر ارشد گویش‌شناسی)

۱. مقدمه

وابستگی انسان روستایی به طبیعت و برآورد او از بضاعت طبیعی پیرامون خود سبب می‌شود که در زوایای خوب و بدش جایی را برای خود بیابد و با شناخت خود از همه این امکانات خدادادی، محل استفاده از آن را دریابد.

روستای دوان که در دوازده کیلومتری شمال کازرون و در دامنه کوهی از رشته‌کوه‌های زاگرس، به نام «کوه دوان» واقع است، روستایی است کهن، که با آثار دوهزارساله باستانی، نظیر تنها چهارطاقی آباد منطقه موسوم به شیخ‌عالی و همچنین ته‌ستون‌های دوره ساسانی و، افزون بر آنها، گورنوشته‌های کوفی مربوط به قرن پنجم هجری قمری، از فرهنگی عمیق و ریشه‌دار برخوردار است. در تمامی زمینه‌های زیستی و زیست‌محیطی این مردم، چون نیک اندیشیده شود، به نکاتی خواهیم خورد که نشان از عمق اندیشه‌های عامیانه دارد که می‌توان پایه و اساس نگاه‌های نو را از آنها دریافت کرد. یکی از این موارد دقت آنها در مواجهه با طبیعت پیرامون است که بنا به شرایط چهار عنصر طبیعت در آن سامان، تمهیدات منطقی را اندیشیده، و براساس واقعیت‌های موجود، زندگی را بر آن موافق گردانیده‌اند.

در نوشته پیش رو، نگارنده امیدوار است که تمامی داده‌های گویشی دوانی، در زمینه موقعیت‌های طبیعت و پدیده‌های طبیعی این منطقه گرم و خشک را در چهار مبحث آب، آتش، باد و خاک مورد دقت و توجه قرار دهد.

۲. آب و واژه‌های وابسته

دوان منطقه‌ای کوهستانی، اما کم‌آب است و از این نظر همیشه در مضیقه بوده است. در این منطقه روی هم‌رفته نوزده چشمه وجود دارد که تمامی آنها بر روی هم به اندازه یک جوی معمولی کشاورزی آب ندارند. تعدادی از این‌ها نیز سالیان درازی است که خشک شده‌اند و فقط یازده تای آنها هنوز جاری‌اند. بنابراین از دیرباز، آب در بین مردم آنجا از ارزش فراوانی برخوردار بوده است و تا حد تقدس آن را گرمی می‌داشتند.

کم‌آبی و تأمین دشوار آن پس از ساعت‌ها صبوری و رسیدن نوبت برداشت از چشمه به قدر حداکثر سه مشک، آن هم از فاصله‌ای دور تا روستا، سبب شده است که در مصرف آن اسراف نکنند و کمال صرفه‌جویی را به عمل آورند. این خصلت پسندیده، با وجود آب شُرَبی که از دهه شصت خورشیدی از چاهی عمیق و لوله‌کشی از فاصله هشت کیلومتری و همچنین به دلیل شیب بالا از چاه تا روستا، با انرژی هفت پمپ قوی، به خانه‌های مردم می‌رسد، هنوز هم در دل و ذهن مردم نهادینه است.

لازم به گفتن است که به دلیل حضور مداوم دامداران، کشاورزان و باغداران در کوه و دشت و نیاز مبرم به آب، از قدیم، در گستره وسیعی از منطقه، آب‌انبارهای زیادی ساخته شده که تشنگان بسیاری را طی قرون متمادی سیراب کرده است.

با این توضیحات، آب و واژه‌های وابسته بدان را پی می‌گیریم:

آسی‌یو اوی /asiyow ovi/: آسیاب آبی.

آتو اُو شِدُن /ætu ow šedaen/: آب‌رفتن پارچه.

آرِک /ærek/: دُرد مایعات.

آسِر شِدُن /æser šedaen/: سررفتن مایعات در حال جوشیدن.

آَن /æ:n/: سنگ توگود که آب باران در آن جمع شود.

اُو /ow/: آب.

اُو آسِر کُنون /ow æser konun/: حمام کردن زنان، برای پاک شدن از عادت ماهانه.

اُو اَئِدَن /ow æneðæn/: انزال، ریختن منی.

اُو اوَرُو /ow-urow/: آب و فاضلاب مصرفی خانواده.

اُو پَز / اُو پَز بیدَن (واویدَن) /ow-pæz/ ow-pæz biðæn (vaviðæn): آب‌پز، آب‌پز شدن.

اُو داَدَن /ow daðæn/: آبیاری کردن.

اُو دار /ow-dar/: آب‌دار، مثل میوه کاملاً رسیده و نرم‌شده.

اُو داغِک /ow-dayek/: اشکنه، غذای تهیه‌شده از آب و روغن و سبزی خشک و اسفناج و پیاز.

اُو ر /ævr/: ابر. در صورتی که به سمت شمال حرکت کند، باران‌زا نیست. اما اگر به سمت غرب در حرکت باشد باران‌زاست.

اُو رِزِک / اُو رِسک /ow-resk/ ow-re:zek/: آب چلو صاف‌شده.

اُو رُو /ow-row/: راه‌آب، آب‌راهه.

اُو زِدَن /ow zeðæn/: پاشیدن قطره‌های آب به نان، به منظور نرم‌شدن آن.

اُو اَدِرِک-بَتَن /ow ædær ke: tæ:n/: چلانیدن لباس شسته‌شده، برای خارج‌شدن آب از آن.

اُو شِی /owši/: چاهک فاضلاب، آب‌رُو.

اُو گِر /ow-gor/: آب‌غوره.

اُو لیمور /ow-limur/: آب‌لیمو.

اُو مَبار /ovæmbar/: آب‌انبار.

اُو مینجِکو /ow-minjeku/: چشمی که پیوسته از آن آب بریزد.

اُو نار /ow-nar/: آب‌انار.

اُو هَفَت /ow-hæft/: حمام کردن، در روز هفتم فوت عزیز درگذشته.

اُو ی /ovi/: ۱. آبی (از جنس آب)؛ ۲. نوعی انگور سفید و پوست کلفت.

اُو یار /owyar/: میراب.

بَر دینِگ /bærding/: سنگاب، ظرف سنگی مخصوص نگهداری آب باران.

بَرُو /bæru/: باران.

بَرِیک /bærik/: باریکه‌ای از آب جاری.

بَسَن /baessæn/: یخ بستن آب در سرمای شدید.

بَشت و بَرُو /bæšt-o bæru/: رگبار، بارش شدید باران با باد.

بُغار /boyar/: بخار.

بـَل /bæ:l/: برف.

بـَل پیک /bæ:l-pikek/: برف ریز که پیوسته ببارد.

بـَل گیر بیدَن /bæ:l-gir biðæn/: در برف سنگین گیر افتادن و تلف شدن.

بـَل و بـِرو /ba:l-o bæru/: برف و باران.

بُم بُم /bom-bom/: آب از زبان کودکان.

بَنگ /bæng/: آب دهان که بی اختیار بریزد.

پاریو /paryow/ paryovæk/: زمین کشت آبی. در مقابل زمین دیم.

پُجـُـسَـتِ او /pojo:t-e ow/: مقداری آب به قدر حجم یک دست که بر چیزی بپاشند.

پُراو /por-ow/: آب‌دار، دارای آب زیاد.

پَس او /pæs-ow/: آبی که برای گرفتن مزه یا رنگ چیزی بدان بیفزایند.

پَشینگ /pešingæ/ pišingæ/: ترشح، قطره‌های آب زمین ریخته که به اطراف بپاشد.

تُپ او /top-e ow/: مقداری آب به قدر حجم یک دست.

تَرـَـشا /teræ:ša/: ترشح، قطره‌های آب زمین ریخته که به اطراف بپاشد.

تِـغـِـرگ /teyerg/: تِـغـِـرگ.

نَل (نَلِی او) /tellæ (telle-y ow)/: قطره، قطره آب یا اشک.

نَل نَل /tellæ-tellæ/: قطره قطره.

تَنگو /tængow/: مقدار کمی آب.

تِـرـَـر /ti:ræ/: رگبار، بارش باران شدید در زمانی بسیار کوتاه.

تِـرـَـر تِـرـَـر /tiræ-tiræ/: رگبار متناوب.

تِشَن /tišnæ/: (۱) فرد تشنه؛ (۲) مقدار آب، به قدر رفع تشنگی.

تِشَنگی /tišnegi/: تشنگی.

تیل تیل /til-til/ til-tilek/: باران ریز، باران قلیل.

تیل تیل بـِرو /til-til-e bæru/: نم‌باران.

چـَـ /tsæ/: چاه.

چُـپ /čoppæ/: قطره، چکه.

چُرچُر او /tsor-tsor-e ow/: ریزش آب اندک از ارتفاع.

چُرکـَـسَن /tsor ke:tæn/: ریزش آب اندک از بالا به صورت آبشار.

- چُرناڈ /tsor-naδæ/: ناودان.
- چَرُو /tser-ow/: ریزش آب چشمه از ناودان سنگی.
- چَرَنُو /tsern-ow/: ناودان.
- چَكَّ /tsekkæ/: قطره.
- چَكَّ چَكَّ /tsekkæ-tsekkæ/: قطره قطره.
- چَكِسَن /tsekessæn/: چکیدن.
- چَكَنیدَن /tsekniðæn/: چکاندن.
- چَـلُو /tsæ:l-ow/: چاله طبیعی آب در کوه و دشت.
- چَل پَسینک /tseɪ-pæsinæk/: بارش باران در عصر روزهای متوالی بعد از عید نوروز تا اردیبهشت‌ماه.
- چیشم /čišmæ/: (۱) چشمه؛ (۲) مستراح.
- دَم کَت /dæm-kæt/: مظهر کاریز (قنات).
- دَهَن شِر /dæhaen-še:r/: شیر آب.
- روتوَوَت /rutuvæt/: رطوبت.
- رودخونَ /ru:xunæ/: رودخانه.
- روگَـل /ru:ka:l/: مسیل آب باران، رود خشک.
- زِرَنُو /zernow/: گردآب.
- ساف (صاف) /saf/: آب زلال.
- سَنگِ زَری /sæng-e zaeri/: رنگین کمان.
- سوم /sum/: سرمای شدید که تأثیر مخرب بر طبیعت می‌گذارد.
- شَدُو /šæðow/: آبکی، رقیق، دوغاب.
- شَرَّ /šorrae/: ریزش آب از بالا.
- شَرشُر کَـسَن /šor-šor ke:tæn/: باران شدید و فشرده که قطره‌ها به هم پیوسته باشد.
- شَریشَت /šorrišt/: یک‌باره ریختن آب از بالا.
- شورخوس /šur-xows/: حوضچه‌ای که در مسیر باران احداث کنند تا کود و پهن و خار و خاشاک سر راه، در آن بریزد و پس از فروکش کردن آب آن، به‌عنوان کود، پای درختان بریزند.
- شیشَتَن /šištaen/: شستن.
- شیشَت‌وشور /šišt-o šur/: شست‌وشوی.
- عُرمَبَ / عُرمَبَ عُرمَبَ /voræmb-æ voræmb-æ-voræmb/: صدای شدید حرکت آب سیل از مسیر

- ناهموار (← گُرمب گُرمب).
 غُل زَدَن /yol zeðæn/: جوشیدن مایعات.
 غَنی‌وَر /yæni-vær/: بارانی که هرچند سال یک‌بار در اواخر تابستان می‌بارد.
 غُل غُل کِه-تَن /yol-yol ke:tæn/: جوشیدن مایعات.
 فیشک /فیَشک‌داَدَن /fiškæ/ fiškæ daðæn/: فوران آب از روزنه تنگ. فوران کردن آب از روزنه تنگ.
 قُلپ او /qolop-e ow/: جرعه آب.
 قُلپ قُلپ کِه-تَن /qolop-qolop ke:tæn/: جوشش آب از زمین توأم با صدا.
 قُلپ قُلپ واخاتَن /qolop-qolop vaxatæn/: جرعه جرعه آب نوشیدن.
 قُلینگ زَدَن /qoling zeðæn/: نوشیدن آب، بدون این که لب با لبه ظرف تماس داشته باشد.
 قَنات /qænat/: قنات.
 کُد-شور /ko:šur/: سیل.
 کُد-نی /ko:ni/: چشمه بهاره.
 گُرمب گُرمب /goræmb-goræmb/: صدای شدید حرکت آب سیل از مسیر ناهموار (←)
 غُرمب غُرمب).
 گُسی /gosi/: جایگاه مشک (← مَشکُودو).
 گُلاو /golav/: گلاب.
 گوژو /gur-ow/: برکه، گودال طبیعی که در آن آب باران جمع شود.
 لیر /lir/: لجن، گل‌ولای کف حوض و آب‌انبار و برکه.
 لی-س /li:sæ/: باریکه آب جوی و چشمه.
 لی-ک /li:kæ/: نشت کردن، تراوش آب از ظرف.
 مَز /مُسکُرک /moz/ moskorek/: مه.
 مَشک /mæšk/: مشک، ظرف پوستی از جنس پوست بُز.
 مَشکُودو /mæšk-ow-ðu/: جایگاه مشک (← گُسی).
 مَشکول /mæškul/: مشک کوچک که طنابی بدان بندند و اغلب، چوپانان به دوش اندازند و به کوه و صحرا روند.
 میتارک /mitarek/: مشک آب بسیار کوچک.
 نَم /næm/: نم.
 نَمور /næmur/: نم‌دار.

هُوز (حوض) /howz/: حوض.

یَخ /yæx/: یخ.

۱.۲. چشمه‌های دوان

اُو اَرُوس /ow ærus/: چشمه عروس.

اُو بِلِ پَـسِس /ow bæl-e pæ:se/: چشمه بالای پس‌ده.

اُو بِلِ غَنی /ow bæl-e ɣæni/: چشمه بالای غنی.

اُو بِلِ مَـدِ خَاج /ow bæl-e mæ:ð-e xajæ/: چشمه بالای محمدخواجه.

اُو بیدی /ow biði/: چشمه بیدی.

اُو خُج رَجوی /ow xojæ-rejævi/: چشمه خواجهر جبی.

اُو شازد /ow-šazdæ/: چشمه شاهزاده (شازده).

اُو قَلا /ow qæla/: چشمه کلاغ.

اُو کَل شَـرِخ مَـدِ /ow-kæl-še:x sæ:ð/: چشمه کربلایی شیخ سعد.

اُو لَرِدک /ow lærdek/: چشمه لردک.

اُو مَشیری /ow mæširi/: چشمه مشیری.

اُو نِیک /ow neyek/: چشمه نیک (نی کوچک).

اُو مَنگو /ow mængu/: چشمه منگو.

اُو نَارک /ow narek/: چشمه آنارک.

اُو نُو /ow now/: چشمه نو.

اُو هارو /ow haru/: چشمه هار.

بَریا /بری ی بار /bæryæ/ bæryo-y bar/: چشمه بریا (برای بالا).

بَریا (بری دومَن) /bæryæ, bæryo-y duman/: چشمه بریا (برای پایین).

چیشمی مَوَارکی /čišme-y movaræki/: چشمه مبارکی.

۲.۲. آب‌انبارهای دوان

اُو مَبَارِ اِشکَـس /ovæmbar-e eškæsa/: آب‌انبار شکسته.

اُو مَبَارِ اَیْمَـدِ یِگی /ovæmbar-e ali-mæ:ð beyg-i/: آب‌انبار علی محمدیگی.

- اُومبارِ بَرْدی /ovæmbar-e bærdi/: آب‌انبار سنگی.
- اُومبارِ پُدمو /ovæmbar-e poðomu/: آب‌انبار پونه‌ای.
- اُومبارِ تاوی خو - ن /ovæmbar-e tavey xu:n/: آب‌انبار تابه‌خون.
- اُومبارِ تل‌دراز /ovæmbar-e tel-deraz/: آب‌انبار تپه‌دراز.
- اُومبارِ تَنگ /ovæmbar-e tæng/: آب‌انبار تنگه (تنگه‌دوان).
- اُومبارِ چَل‌گزی /ovæmbar-e čel-gæzi/: آب‌انبار چهل‌گزی.
- اُومبارِ خَنِمک /ovæmbar-e xænomek/: آب‌انبار.
- اُومبارِ دُومی /ovæmbar-e dowwomi/: آب‌انبار دومی.
- اُومبارِ سَرْدو /ovæmbar-e særdu/: آب‌انبار سرده.
- اُومبارِ سَنگ و شِیر /ovæmbar-e sæng-o še:r/: آب‌انبار سنگ و شیر.
- اُومبارِ شال /ovæmbar-e šal/: آب‌انبار شال.
- اُومبارِ کِرَنی /ovæmbar-e kerni/: آب‌انبار.
- اُومبارِ کَل‌شِخ مَـدُ /ovæmbar-e kæl-še:x-mæ:ð/: آب‌انبار کربلایی شیخ محمد.
- اُومبارِ کَل‌یَـواس /ovæmbar-e kæl-yæ:vas/: آب‌انبار کربلایی عباس.
- اُومبارِ کُی بار /ovæmbar-e koy-bar/: آب‌انبار کوه بالا.
- اُومبارِ گاهار /ovæmbar-e gahar/: آب‌انبار گاهار (منطقه‌ای کوهستانی که در شمال دوان واقع شده است).
- اُومبارِ گارک /ovæmbar-e garek/: آب‌انبار گارک (منطقه‌ای کوهستانی که در شمال دوان واقع شده است).
- اُومبارِ گَچنی /ovæmbar-e gætsi/: آب‌انبار گچی.
- اُومبارِ مَل‌مُـسفا /ovæmbar-e mol-mossæfa/: آب‌انبار ملا مصطفی.
- اُومبارِ نَرَمک /ovæmbar-e nærmek/: آب‌انبار نرمک.
- اُومبارِ حُجلی /ovæmbar-e hogæli/: آب‌انبار حاج‌علی.
- اُومبارِ هُنّی دَـلِزو /ovæmbar-e hænoy dæ:lezu/: آب‌انبار حنای دهلیزان (دیواره زردرنگ کوه را به دلیل هم‌رنگی با حنا، حنا گویند و این حنا در کوه دهلیزان واقع است).

۳. آتش و واژه‌های وابسته

باتوجه به عمق تاریخ و فرهنگ مردم دوان، هنوز در میان پیران روستا سوگند به آتش و اجاق گرم، مرسوم است. اینان، آتش را پاک‌کننده محیط زندگی و نابودکننده پلیدی‌ها می‌دانند.

از این رو آن را گرامی می‌دارند.

آپَلَشی /apoltaeši/: تاول آب‌دار، شبیه به تاول ناشی از سوختگی.

اُفُو /اُفُوژنُون /oftow/ oftow-zænun/: آفتاب، طلوع خورشید (← روز زدن).

اُفُو سائی کـ /oftow-sayæ ke:tæn/: پوشیدن خوشه‌های انگور با بوته‌های خار و خاشاک، به منظور جلوگیری از تابش آفتاب بر آنها.

بُر /بُر گـ /bor/ bor ge:tæn/: شعله، شعله‌ور شدن (← بُک، بُک گـ /تن).

بَرَد تیش واکُنوک /bærd-e tiš vakonuk/: سنگ آتش‌زنه.

بِرَسُئَت /beræ-so:tæ/: هیزم نیم‌سوخته (← چولوس و بُسُئَتیک).

بِرَشَنگ (بِرَشَنگ) اُفُو /beršæng (beršing-e) oftow/: تیغه (شعاع) آفتاب که هنگام طلوع از لبه کوه به چشم می‌آید.

بِرَق /bærq/: برق، صاعقه؛ هیزم نیم‌سوخته (← چولوس و بِرَسُئَت).

بُسُئَتیک /boso:tek/: شعله، شعله‌ور شدن (← بُر، بُر گـ /تن).

بُک /بُک گـ /bok/ bok ge:tæn/: روشن و خاموش شدن فتیلۀ چراغ در اثر کمبود اکسیژن.

بُک بُک کـ /bok-bok ke:tæn/: روشن و خاموش شدن فتیلۀ چراغ در اثر کمبود اکسیژن (← پِت پِت کـ /تن).

بَلال بیدَن /bælal biðæn/: سوختن و جزغاله شدن.

بَمبُل تیسک /bæmbol-tisæk/: سرگین فشرده‌الاغ که در آتش می‌انداختند که در اثر سوختن، سرخ می‌شد. آن را برمی‌داشتند و به زمین می‌زدند. صدای انفجاری که از آن برمی‌خاست، مورد تفریح جوانان می‌شد.

پِت پِت کـ /pet-pet ke: tæ:n/: بُک بُک کـ /تن.

پِرزینگ /perzingæ/: جرقه آتش (← پِلـ /چُ /پِلـ /چُک).

پِلـ /چُ /پِلـ /چُک /pele:ts/ pele:tsek/: جرقه آتش (← پِرزینگ).

پَلشِسَن /pælšessæn/: سوختن شدید پوست (← واپلشِسَن).

پَلشِسِنَدَن /pælšeniðæn/: سوزاندن پوست و موی کله‌پاچه (← واپلشِسِنَدَن).

پَلشِدَن /pælšidæn/: سوختن شدید پوست و مو (← واپلشِدَن).

پیلینگ تیش /piling-e tiš/: حبه آتش.

تِرزَسَن /terzessæn/: سوختن مو و پشم.

- تَنور /tænuræ/: دودکش.
تُو دَاَدَن /tow daðæn/: تفت دادن.
تُو یَدَن /toviðæn/: تابیدن، درخشیدن.
تیری /tiri/: تنور.
تیش /tiš/: آتش.
تیش بازی کـ سَن /tiš-bazi ke:tæn/: آتش بازی کردن.
تیش تیشوک /tiš-tišuk/: کرم شب تاب.
تیش دَسِک /tiš-dæssek/: خار و خاشاک، مخصوص گیراندن آتش.
تیش زَدَن /tiš zeðæn/: آتش زدن، آتش گیراندن.
تیشگ /tiš-gæ/: آتشگاه، آتشکده.
تیش گـ سَن /tiš ge:tæn/: آتش گرفتن.
تیش گُسَن /tiš gos-sæn/: آتش زدن (معنی کنایی آتش انداختن به زندگی).
تیش لیـ مِک /tiš-e li:m-ek/: آتش کم حرارت، آتش ملایم.
تیش واکـ سَن /tiš vake:tæn/: افروختن آتش.
تیش و بَرَق /tiš-o bærq/: برق حاصل از برخورد ابرها.
تین /tin/: آتش خانه حمام، تون حمام.
جَزَسَن /jezessæn/: سوختن پوست.
جَزَن یَدَن /jezniðæn/: سوزاندن پوست.
جینگِ اُتو /jing-e oftow/: گرمای هوای داغ، زیر آفتاب ظهر تابستان.
چال /ča:læ/: اجاق.
چولوس /čulus/: هیزم نیم سوخته (← بُسْدُتِک و بَرُسْدُت).
خُرَنگ /xoræng/: اخگر، حبه آتش.
خُل /xol/: خاکستر گرم اجاق.
دَمَن /dæmnæ/: دودکش، دودکش تنور.
دید /dið/: دود.
دیدگَر /dið-kærræ/: دود غلیظ.
روز زَدَن /ruz zeðæn/: طلوع خورشید (← اُفْتُوَنُون).
روشت /rušt/: روشن.

روشت واگ-رَتَن /rušt vake:tæn/: روشن کردن آتش و چراغ.
 روشنی /rušneyi/: روشنایی.
 سُدَّت /so:t/: بُن ماضی سوختن.
 سُدَّت /so:tæ/: سوخته.
 سُدَّتِن /so:teðæn/: سوختن.
 سزنیْدَن /sezniðæn/: سوزاندن.
 عَمَز واویدَن /væmz vaviðæn/: به‌شدت سوختن. جزغاله شدن.
 کِلَکی /kelæki/: منقل سفالی (در گذشته که در مدرسه بخاری نبود، دانش‌آموزان چند حبه آتش را در آن می‌ریختند و در کلاس خود را گرم می‌کردند).
 مَـقَل /mæ:qal/: منقل.
 واپلِشَسَن /vapælšessæn/: سوختن شدید پوست (← پلِشَسَن).
 واپلِشِنِیْدَن /vapælšeniðæn/: سوزاندن پوست و مو (← پلِشِنِیْدَن).
 واپلِشِیْدَن /vapælšiðæn/: سوختن شدید پوست (← پلِشِیْدَن).
 واجرکِسن /vajerkessæn/: سوختن شدید پوست.
 واگ-رَتَن /vake:tæn/: روشن کردن آتش و چراغ.
 هَف داَدَن /hæf daðæn/: تفت دادن.

۴. باد و واژه‌های وابسته

طبیعت گرم و خشک دوان می‌طلبد که باران ببارد تا زندگی گیاهان و، به تبع آن، زندگی مردم تداوم داشته باشد. بدین لحاظ برای بارش باران، چشم کشاورزان و دامداران مدام به آسمان است. ابر بی وجود باد، آسمان منطقه را نمی‌پوشاند و بارانی بر زمین تشنه نمی‌بارد. باد نزد مردم دوان عامل بسیار حیاتی برای دوام بقاست. بنابراین نسبت به آن، از شناختی تاریخی بهره‌مندند. نوع باد، سرعت حرکت آن، وزشش در زمان‌های معین و سمت و سوی آن در جهات چهارگانه شمال و جنوب و شرق و غرب بسیار سرنوشت‌ساز است. ازاین‌رو، مدام چشم‌به‌راه وزش بادهای موافق‌اند تا نسبت به‌وجود سالی پر باران امیدوار و خوش‌بین باشند.

آسُمُو / آسومو / asomu/: آسمان.

اُفتوی /oftovi/: هوای آفتابی.

اُورلُئی /ævrelloyi/: هوای ابری.

بادُ /bað/: باد.

بادُ افْتاسَ قَلاتو /bað oftasæ qəlatu/: اصطلاحی است در مورد بادهای باران‌زا. اگر این باد به قله‌ای

که به «قلاتو» موسوم است بوزد، بارش باران حتمی است.

بادُ افْزَل /bað-e æfzæl/: باد تند، باد تندی که باران‌زا نیست، مقابل بادُ سَنگی (← بادُ سَنگی).

بادُبادوک /bað-baðuk/: بادکنک.

بادُپ_چوک /bað-pe:čuk/: گردباد (← بادُگردوک).

بادُ پوک /bað-e puk/: بادی که به اعتقاد مردم دوان، نه از جهات چهارگانه، بلکه در اوایل تابستان از

بالا (آسمان) می‌وزد و سبب خشک شدن برگ‌وبار درختان می‌شود.

بادُ پُیز (غَزون) /bað-e poyiz (yazun): بادهای فصل پاییز.

بادُ سَنگی /bað-e sængi/: باد سنگین، باد باران‌زایی که خیلی آرام بوزد. مقابل بادُ افْزَل.

بادُ سَمال /bað-e šæmal/: بادی که از سمت شمال می‌وزد و سبب خنکی هوا می‌شود.

بادُ قَظ /bað-qəp/: دلیجه، پرنده‌ای شکاری که در هوا به‌طور ثابت بال می‌زند و از همان‌جا طعمه‌اش

را روی زمین می‌یابد.

بادُ قُوس /bað-e qows/: باد باران‌زا که در پاییز می‌وزد.

بادُگردک /bað-gærdek/: گردباد (← بادُپ_چوک).

بادُ گُل_شُکُف /bað-e gol-boškof/: بادی که هنگام شکفتن شکوفه‌های بهاری می‌وزد.

بادُگیر /bað-gir/: تاج فلزی سرقلیان برای حفاظت آتش از باد.

بادُ مُلایم /bað-e molayom/: نسیم.

بادُوتیفون /bað-o tifun/: باد و طوفان.

بادُ وِرو /bað-o bæru/: باد و باران.

بادُ هِرون /bað-e hirun/: بادی که از سمت جنوب می‌وزد و باران‌زاست.

بَدُورد /beðæword/: بوته گیاه دارویی بادآورد.

بَدُوسی_کِ-سَن /beðowsi ke:tæn/: عمل باد دادن خرمن، به‌منظور جدا کردن دانه از کاه.

پَر_بَهار /beræ bahar/: ایام پیش از بهار که حال و هوای بهار را تداعی کند.

پَر_تُوسو /beræ tovesu/: ایام پیش از تابستان که حال و هوای تابستان را تداعی کند.

پَر-ئِی اُفتو /beræ:to-y oftow/: هوای زمستان در گرمای مطبوع آفتاب به هنگام صبح.

بَرِنِی /bareni/: هوای بارانی.

تِ-بادُ /te:- baδ/: عمل باد دادن خرمن به‌منظور جدا کردن دانه از کاه.

تِفون /tifun/: توفان.

چارَچار /čaræčar/: سردترین روزهای زمستان، حداقل ۱۰ تا ۱۸ بهمن‌ماه (چهار روز از آخر چله بزرگ و چهار روز از ابتدای چله کوچک).

چولوس دیدُ /čulus-di:δ/: چهل و چهارم زمستان یا تابستان، که در زمستان هوا رو به گرمی می‌رود و در تابستان، هوا رو به خنکی می‌نهد.

چَلِی تُوَسو /tselle-y tovessu/: روزهای داغ میانی تابستان.

چَلِی خُردکو /tselle-y xordeku/: ایام زمستان، از ۱۴ بهمن تا آخر اسفند.

چَلِی زِمَسو /tselle-y zemessu/: کنایه از سردترین روزهای میانی زمستان.

چَلِی سَرمَا /tselle-y særma/: کنایه از سردترین روزهای میانی زمستان.

چَلِی گوتو /tselle-y gutu/: چهل روزه ابتدایی زمستان.

رَشَنِی بادُ /ræšney baδ/: علایمی که نشانهٔ وزش باد است.

رَشَنِی برو /ræšney bæru/: علایمی که نشانهٔ بارش باران است.

سَالِ قَدَسِی /sal-e qæ:t-i/: کنایه از خشک‌سالی سال‌های کم‌بارانی.

سَرمِی /særmoyi/: سرمازدگی (مقابل گرمی).

سوم‌گُلک /sum-golæk/: باد بسیار سرد که سبب سرمازدگی و به‌اصطلاح، سوختن درختان می‌شود.

قَرَّ آسومو (هوا) /qærr-e asumu (hæva): اوج آسمان.

کاک /kak/: سرما می‌کشد.

کُدُ بادُ /ko:-baδ/: بادی که از سمت کوه بالای دوان بوزد.

کُوار /kovar/: هوای شرجی (هوای دارای رطوبت بسیار بالا).

گَر /gorræ/ گَرَرَتِراق /gorræteraq/: رعد، صدای برخورد ابرها با بار الکتریکی مخالف.

گَرمِی /gar-mo-yi/: گرم‌زدگی (مقابل سرمی).

لَدَک /la:ka/: له‌له‌زدن، در اثر گرمای شدید.

لِی-ل /li:la/: گردباد.

لینگ زُدر /ling-e zo:r/: ساعاتی از روز گذشته.

مَدَئو /mæ:tow/: مهتاب، نور شبانهٔ ماه.

مُسکِرِک /moskorek/: مه.

هَوا /hæva/: آسمان، هوا.

۱.۴. زمان

اَس / ایساتی /æso/ isati/: حالا.

اُمرو /omru/: امروز.

اُمسال /omsal/: امسال.

اُمشَو /omšow/: امشب.

اُس / اوُس / اوساتی /oso/ uso/ usat-i/: آن وقت، آن گاه.

باهار /bahar/: بهار.

بُنْگابُنْگِ غُروو (شوم) /bonga-bong-e yoruv (šum)/: وقت غروب یا سرشب. دعایی است در حق

کسان یا نفرینی در حق ناکسان.

بُنْگِ سُو /bong-e sov/: سحر، سپیده صبح.

بُنْگِ شوم /bong-e šum/: وقت اذان مغرب.

بُنْگِ زُر /bong-e zo:r/: وقت اذان ظهر.

پار /par/: سال گذشته، پارسال.

پِر /pere/: پریروز.

پَرار / پَرار /perar/ porar/: دو سال گذشته (پیش).

پِرَوَنَدوش /pærvæn-duš/: پریشب.

پَسِ پَسِ سَری /pæs-pæs-særi/: چهار روز آینده.

پَسِ سَری /pæs-særi/: سه روز آینده.

پَسِ سَوا /pæs-sæva/: پس فردا.

پَسین /pæsin/: عصر.

پِشْتِ پِر /pišt-o pere/: پس پریروز.

پِشْتِ پَرار /pišt-o porar/: سه سال گذشته.

پِی شَمِید /pey-šambeδ/: پنج شنبه.

پُییز /poyiz/: پاییز.

تَرِیک و روُسَن /tærik-o rušæn/: گرگ و میش صبح.

تَوَسُو /tovessu/: تابستان.

جَمَ /jemæ/: آدینه، جمعه.

چارشَمِبِد /čar-šæmbeð/: چهارشنبه.

دُشَمِبِد /do-šæmbeð/: دوشنبه.

دَقَّ /dæqqæ/: دقیقه.

دَم سُو /dæmæ sov/: سپیده صبح.

دوش /du:š/: دیشب.

دیگ /di:g/: دیروز.

رِز /rez/ رو /ru/: روز.

زُر /zo:r/: ظهر.

زَمَسُو /zemessu/: زمستان.

سات /sat/: ساعت.

سال /sal/: سال.

سالِ دِ /sal-e de/: سال آینده.

سِر سُو /ser-e šow/ سِر شوم /ser-e šum/: سر شب، اول شب.

سُو /sov/: صبح.

سِسَمِبِد /se-šæmbeð/: سه‌شنبه.

سَوَا /sæva/: فردا.

سَهَر /sachær/: سحر.

شَمِبِد /šæmbeð/: شنبه.

فَرِدَسُو /færed-šow/: فرداشب.

پَس فَرِدَسُو /pæs-færed-šow/: پس فرداشب.

گُذَر /go:r/: نیم‌روز، نیمی از روز.

گُذَرِ پَسین /go:r-e pæsin/: نیم‌روز عصر.

گُذَر سُو /go:r-e sov/: نیم‌روز صبح.

مَءَ /mæ:/: ماه.

مَغْرُو /mæyroov/: غروب.

نِسپ سُو /nesp-e šow/: نصف شب.

وخت /væxt/: وقت.

هفت /hæftæ/: هفته.

یک شَمِید /yæk-šæmbeð/: یک‌شنبه.

۲.۴. بیماری‌های موسوم به باد

باد بلند و اویدَن /bað bolænd vaviðæn/: ناگهان در نقطه‌ای از بدن احساس درد کردن.

باددار /bað-dar/: باد دار، درد مفاصل.

باد سُرخ /bað-e sorx/: بیماری پوستی با آثاری از تورم و قرمزی. در گویش دوانی به آن اُسُمِک

/æssomek/ هم می‌گویند و معتقدند که بر اثر غلبه سودا عارض می‌شود.

باد سرد /bað-e særd/: درد مفاصل، توأم با تیرکشیدن.

بادلُو /baðælu/: (۱) بادآور، نفاخ؛ (۲) به آدم خودخواه و پُرافاده هم می‌گویند.

بادِ ماش /bað-e maš/: دردی که در گلو افتد و ایجاد خفگی کند.

بادِ نِزَل /bað-e næzlæ/: سردرد در اثر خوردن خوراکی‌های با مزاج سرد.

بادِ نَفَق /bað-e næfq/: نفخ کردن معده در اثر خوردن خوراکی‌های با مزاج سرد.

بادوِ بِر /bað-o ber/: گازهای گوارشی.

بادِ هَفُو /bað-e hæfu/: بیماری مفصلی.

بادِ هُول /bað-e howl/: تشنج ناشی از شک عصبی.

۵. خاک و واژه‌های وابسته

طبیعت دوان در سه منطقه دشت، کوهپایه و کوهستان قرار دارد. این سه منطقه با آب و هوای مختلف، دارای شرایط متفاوت‌اند. اما آنچه که در این طبیعت مختلف بیش از همه توجه بیننده را به خود جلب می‌کند، سنگ است که در آن بیش از خاک جلوه می‌کند. شاید وجود سنگ‌های ریز و درشت تا حجم چند تن، حتی در دشت، سبب احداث این‌همه دیوارهای کوتاه و بلند بدون ملات در زمین‌های کشاورزی و تاکستان‌های پلکانی شده باشد. مردم سخت‌کوش دوان، در سده‌های متوالی، با این عمل زمان‌بر و طاقت‌فرسا، توانسته‌اند ضمن گردآوری سنگ‌های مزاحم از سطح زمین و آماده‌سازی آن برای کشت، از

سنگ‌ها عامل مهمی بسازند تا هم شیب زمین گرفته شود، هم با پلکانی کردن زمین، کهن‌ترین سازهٔ آب‌خیزداری را ایجاد کند.

در داده‌های زیر، با توجه به نام‌های مختلف سنگ‌ها، به تنوع شکلی آنها پی خواهیم برد. در مورد خاک هم این تفاوت و تنوع را خواهیم دید و به ویژگی‌های هر یک پی خواهیم برد و خواهیم دید که هر یک از آنها مستعد پرورش چه نوع گیاهی است.

اشکت /eškaet/: غار.

بال /bal/: قسمتی از کوه که دارای سطحی صاف و وسیع باشد (← تاو).

برَـتا /beræ:ta/: زمینی که شیب رو به شرق داشته باشد و آفتاب‌گیر باشد مقابل نس.

برَد /bærd/: سنگ.

برَدِ باشِمک /bærd-e bašomek/: سنگ‌های ردیف‌شدهٔ بین دانه و کاه در خرمن.

برَدِ تیش‌واکُنوک /bærd-e tiš-vakonuk/: سنگ آتش‌زنه، سنگ چخماق.

بُرگی /borgi/: تخته‌سنگ‌های لبهٔ بام، برای جلوگیری از ریزش باران بر روی دیوار.

بَـس /bæ:s/: (۱) سطح شیب‌دار زمینی که با دیوارچینی شیب آن گرفته و برای کاشت درخت آماده شده باشد؛ (۲) قطعه‌زمین بایر که در بین دو قطعه‌زمین کشت واقع شده باشد.

بَنگِ بی‌یابون /bang-e biyabun/: بیابان بی‌آب و علف.

پال /pal/: هریک از تراس‌های باغ که دارای سطحی افقی است و زمینه‌ساز کاشت درختان انگور، انار یا انجیر شود.

پامال /pa-mal/: سنگ پا.

پُـل /po:læ/: تخته‌سنگ.

پُـلِک /po:lek/: تخته‌سنگ کوچک.

پوزَ /pu:zæ/: پوزهٔ کوه.

پیلِش /piliš/: تراشهٔ سنگ.

تاو /tavæ/: قسمت پهن و صاف کوه (← پال).

تِل /tel/: تپه، تل.

تِل و تَپار /tel-o tæpar/: تپه‌ماهور.

تَنگ /tæng/: تنگه، ورودی دره.

تَنگَر /tongor/: سنگ‌ریزه، قلوه‌سنگ.

- تین /tin/: گُلخَن حمام، خاکستر آتش خانه حمام.
چات /čat/: منطقه شنی، شن‌زار.
چَار /tsar/: (۱) غار؛ (۲) خزانه زغال، گودال ساخت زغال.
چَت /tset/ čet/: شن.
چَتِک /tsetek/ četek/: شن‌ریزه.
چَتِکِی /tseteki/ četeki/: زمین شنی.
چَک /čak/: راه ناهموار و پلکانی کوه.
چَکِ کُ /čək-e ko/: قلعه کوه، خط الرأس کوه.
چُـل /čol/: قسمتی از شیب کوه که دارای سنگ‌های ریز و درشت باشد که از بالا ریزش کرده باشد.
چَم /čæm/: شکاف کوه.
چینگ /čing/: قلعه کوه.
خاک /xakæ/: گرد هر چیز. مثل خاکه قند و...
خاکِ چال /xak-e čalæ/: خاکستر اجاق.
خاکلو کـِـسَن /xakælu ke:tæn/: عمل مرغی که خود را در خاک می‌غلطاند.
خاک و خُل /xak-o xol/: گرد و غبار.
خاکی /xaki/: خاک‌آلود.
خوـدُ /xu:δ / xowδ/: زمین بکر. زمینی که چند سال در آن کشت نشده باشد.
خوـدُ نَشکـِـسَس /xowδ-e næškæ:sæ/: زمین بکر که در آن سابقه کشت نباشد.
دِر /deræ/: درّه.
دِرک /derk/: زمین بی‌آب و بیابانی.
دینگ /ding/: برجسته، زمینی که نسبت به پیرامون خود برجسته باشد.
دینگِک /dingek/: برجستگی کوچک.
رِز /re:z/: قسمتی از شیب کوه که دارای سنگ‌های ریز و درشت باشد که از بالا ریزش کرده باشد.
رِغ /re:γ/ re:g/: ریگ.
رَمَل /ræml/: ماسه.
رِز /ze:/: لایه سخت زمین که شالوده ساختمان را بر آنها بنا کنند.
رُرد /zærd/: دیواره عمودی کوه.

زیمی /zimi/: زمین.

سِتاری دیز /setare-y diz/: شهاب‌سنگ که در جو می‌سوزد.

سُدِل /so:l/: تخته‌سنگ.

سُدِلِک /so:lek/: تخته‌سنگ کوچک.

سنگ آسیو /sæng-asiyow/: سنگ آسیاب.

سَنگ وِز /sæng-e vezæ/: سنگی که گرد آن را برای از بین بردن دانه‌های قرمز روی زبان نوزاد که از گرمی عارض می‌شود، به کار می‌برند.

شِدِک دو /šedek-du/: زمینی که در آن گیاه شِدِک (گون / کتیرا) سبز شده باشد.

شُل /šol/: گِل، خاک توأم با آب.

شُلُو /šolu/: گِل آلود.

شووار /šovar/: زمین پست و آب‌گیر.

غَر /ɣæʁ/: غبار، مه.

قاش /qaš/: شکاف کوه.

قُتل /qotol/: ریگ مخصوص بازی قُتل‌بازی (ریگ‌بازی).

کُئ /ko:/: (۱) کوه؛ (۲) سنگ؛ (۳) کنایه از استقامت و استحکام.

کُخِک /koxek/: تپه خاکی با فراز سنگی.

کَر /kæʁ/: قلوه‌سنگ.

کِر /ker/: شکاف کوه.

کِرَشک /keræšk/: زمین رُسی توأم با سنگ‌ریزه که بسیار سخت است و کندنش دشوار.

کِرُو /kærv/: زمین دارای سنگ‌های رسوبی لایه‌لایه (مطبق).

کُدَسار /ko:sar/: منطقه کوهستانی.

کَف /kæf/: سنگ گچ.

کَفَسُو /kæf-essu/: معدن سنگ گچ.

کُدُفرونی کَدَسَن /ko:-forun-i ke:tæn/: سنگ‌پرانی کردن.

کُدُگَمبال /ko:-kæmbal/: منطقه کوهستانی، کوهساران.

کُدُگَن کَدَسَن /ko:-kæn ke:tæn/: آماده‌سازی زمین بکر برای احداث باغ انگور و انجیر.

کِل /kel/: سنگ تخت مخصوص بازی کِل‌بازی.

کُدُل /ko:l/: دره شیب‌دار کوهستان با توده‌های سنگی.

کُـلَـلَ /ko:læ/: سنگ بزرگ، قلوه‌سنگ بزرگ.

کِلَـبَرِد /kelæ-bærd/: سنگ‌های چیده‌شده برهم که در نشانه‌گذاری به‌منظور تعیین سامان زمین کشاورزی به‌کار می‌رود. کاربرد دیگر آن، جنبه اعتقادی دارد. معمولاً در هر جا چیده شود، از جمله کنار خرمن، به‌اعتبار نام حضرت عباس، از دستبرد اغیار در امان می‌ماند. در کازرون آن را کَرّه حضرت عباس می‌گویند.

کَلِـگَـءَ /kælgæ/: خرابه، خانه‌خرابه.

کُـلَـمَ /kolo:m/: کلوخ، توده خاک به‌هم چسبیده.

کَلو /kælu/: زمین کشت درون یا پیرامون روستا که محل کشت علوفه دام یا صیفی جات است.

کُمبَر /kombor/: برجستگی‌های کوهستان.

کَم /kæm/: پرتگاه.

کَمبال /kæmbal/: منطقه کوهستانی، با خط‌الرأس خمیدگی و شیب‌دار.

کَمِک /kæmek/: پرتگاه کوتاه.

کُوار /kovar/: غبار، مه.

کُـوْـوْـبَال /ko: vo bal/: کوهستان.

کُوک /kovek/: سنگ کوچکی که به‌منظور استقرار سنگ‌های بزرگ در دیوارهای بدون ملات باغ و خانه، زیر آن قرار می‌دهند.

کُـوـن /ku:n/: دیواره طبیعی کنار رودخانه یا مسیل که از شدت امواج یا حرکت آب ایجاد شده است.

گا کال /ga-kal/: زمین کشاورزی.

گا هار /gahar/: منطقه وسیعی از کوهستان که دارای تپه‌های خاکی باشد.

گُذار /goðar/: راه بسیار دشوار که از دیواره‌های کوه می‌گذرد.

گَر /gær/: فراز سنگی تپه‌های خاکی.

گَرَبَرِد /geræ-bærd/: گل سنگ.

گَرَت /gært/: گرد.

گَرَدَن /gærdan/: گردنه.

گُس /gos/: زمین گود و پست که نمایی از دره کم‌عمق داشته باشد.

گِشَر /gešr/: خاک رُس توأم با قلوه‌سنگ. این نوع زمین بسیار سخت است.

گُفت /gæft/: زمین گود و پست.

- گِل /gel/: خاک، به معنی زمین هم هست.
- گِلِ سِرشور /gel-e ser-šur/: نوعی خاک یا گل صابونی که با آن سر و موی را می‌شویند.
- گِل و شُل /gel-o šol/: خاک و گِل توأمان. گِل و لای.
- گِلی /geli/: از جنس خاک یا سفال.
- گِمل /gemæl/: زمین پستی که اطرافش بلند باشد.
- گُوڈ /gowḍ/: گودال.
- گور /gur/: زمین آب‌گیر.
- لِتار /letar/: دشت و بیابان.
- لَرْد /lærd/: صحرا و بیابان.
- مازَ /mazæ/: برجستگی زمین که از دو سمت مقابل شیب‌دار باشد.
- مُزَ /mo#r#ræ/: سنگ گرد و گُزوی که معمولاً در یک دست جا می‌گیرد.
- مَکِنْد /mækend/: زمین از جنس رُس که آب در آن نفوذ نکند.
- مَل /mæl/: زمین صاف و مسطح.
- مُل /mol/: گردنه کوچک.
- نات /nat/: راه صعب‌العبور کوهستان.
- نِسَ /nesæ/: زمین رو به غرب که صبح‌ها در سایه قرار داشته باشد. مقابل بَرِ تا.
- نِکِ کُءَ /nek-e ko/: قلّه کوه.
- واکِرِیْدَن /vakeriðæn/: حفر کردن زمین.
- واکِنْدَن /vakaendaen/: حفر کردن زمین.
- واکِنِیْدَن /vakæniðæn/: حفر کردن زمین.
- وَرِسِرِیْنِگِسنَ /værseringessaen/: کمانه کردن سنگ پرتاب‌شده.
- هَرا /hæra/: هوا، آسمان.
- هَنا /hæna/: دیواره‌های حنایی کوهستان.

۱.۵. ابزارهای گِلی و سنگی و سازه‌های بدوی

- آسِک /asek/: دست‌آس. آسیاب دستی.
- اِسپِن /espen/: دیواره سنگی بدون ملات تراس‌های زمین کشاورزی و باغ.

بَرْدَر /bærdær/: وسیله سنگی مخصوص خرد کردن دانه‌های حبوب.
بَرْد قور /bærd-e qævr/: گورنوشته، سنگ قبر.
بَر دینگ /bærding/: سنگاب.
بوگردن /bu-gærdenæ/: غلتک سنگی پشت بام، برای فشردن کاه گل روی بام بعد از بارش باران.
بوگولیک /bugulek/: ظرف سفالی، مخصوص ترشی.
بینیک /beynik/: کوزه دهان گشاد متوسط لعابدار، مخصوص ترشی و سرکه.
تاپو /tapu/: ظرف گلی بزرگ استوانه‌ای به قطر و ارتفاع حدود یک متر، مخصوص نگهداری خرما و....
جور /jowr/: هاون سنگی.
چَرْناد /čornaðæ/: ناودان سنگی.
دِرِگ /de:gek/: دیزی، دیگ گلی.
دَنیک /dænek/: سیلوی گلی خانگی به قطر حدود یک متر و ارتفاع حدود دو متر.
کَرْدو /kærdu/: محل انباشت سنگ و قلوه سنگ در زمین کشاورزی یا باغ.
کِرْوش /kerowš/: سنگاب مخصوص کارگاه‌های شیرپزی باغ‌های کوهستان.
کَـگِل /kæ:-gel/: کاه گل مخصوص اندودکاری.
کَلِک /kelek/: آتشدان کوچکی که دانش‌آموزان در گذشته، آتش در آن می‌ریختند و برای گرم کردن خود به مدرسه می‌بردند.
کُلِیک /kolik/: کوزه سفالی لعابدار، مخصوص شیر و روغن و....
کُور /kowræ/: ظرف آب ماکیان خانگی از جنس سنگ یا سفال.
کُوز /ku:za/: کوزه آب.
کُوم /ku:mæ/: کُلبه ساخته شده از سنگ، با پوشش شاخ و برگ درختان.
گَلَبُو کَـتَن /gelæbu ke:tæn/: اندود کردن بام.

۲.۵. خاک‌های گوناگون دوان

گِلِ آوی /gel-e avi/: خاک آبی؛ در بعضی از نقاط کوهستان یافت می‌شود.
گِلِ اِسپ /gel-e espe/: خاک سفید؛ در نقاطی از کوهستان یافت می‌شود. از آن در شیرپزی برای زلال شدن شیرۀ انگور استفاده می‌شود.

گِلِ اَنگير /gel-e ængir/: نوعی خاک سفید؛ از آن به‌منظور گرفتن درد آب انگور در شیرپزی، در دیگ می‌ریزند تا دُردش ته‌نشین شود و شیرهای شفاف به‌دست آید.

گِلِ تیری /gel-e tiri/: خاک رُس خالص

گِلِ زرد /gel-e zærd/: خاکِ زرد؛ این نوع خاک نیز به‌صورت رگه‌هایی در نقاطی از طبیعت روستا وجود دارد و برای کشت و زرع مناسب است.

گِلِ چتکی /gel-e četeki/: خاکِ شنی؛ مناسب کشت سه نوع درخت میوهٔ عمدهٔ روستا (انگور، انجیر و انار) است.

گِلِ سُرخ /gel-e sorx/: خاکِ قرمز (سرخ)؛ این خاک در نقاط مختلفی از دشت یا کوهستان وجود دارد و ضمن اینکه مناسب کشت درخت است، از نوع رُسی آن، برای ساخت ظروف گلی استفاده می‌شود.

گِلِ سوز /gel-e sowz/: خاکِ سبز؛ عمدتاً در تپهٔ بَلِ غنی، در شرق روستا وجود دارد و مناسب کشت و زرع نیست.

گِلِ سی‌یَـ /gel-e siyæ/: خاکِ سیاه؛ بیشتر در محدودهٔ زمین‌های زیر روستا وجود دارد و مناسب کشت غله است.

۶. نمونه‌هایی از ضرب‌المثل‌ها و کنایات وابسته به عناصر چهارگانه

۶.۱. ضرب‌المثل‌های وابسته به آب

پا آ او ورمیا، او شلو مکو /pa æ ow værmaya, ow šolu mæku/: پا را در آب نگردان، آب را گل‌آلود نکن (دوبه‌هم‌زن نباش. شر به پا نکن).

تَـ حَـ زَنَ آَـ رُوخَوَنَ رَدُ وَاِیْمِـ یووت /tæ:næ-zen æ: ruxunæ ræð vaneme:wut/: طعنه‌زن از رودخانه رد نمی‌شود (عبور نمی‌کند) (کسی که به دیگران کنایه بزند، در زندگی توفیق نمی‌یابد).

او کِ آنِ یَـ جُ وِیست، گند مِـ مِـ کو /ow ke æn ya:jo veys-et, gænd me:ku/: آب که در یک‌جا بماند، می‌گندد (سفارش به حرکت و پویایی در زندگی است).

آیرِ بوشوت آری دریا، دریا خشک وَاِــ وو /æyær bušut æ-ri dærya, dærya xošk vame:wu/: اگر برود لب دریا، دریا خشک می‌شود (به دنبال هر کاری می‌رود، دست خالی باز می‌گردد).

۶.۲. کنایات وابسته به آب

اَنگُری اَشکِ چیش /ongori æšk-e čiš/: انگار اشک چشم (کنایه از زلالی و شفافیت آب).

اُنْگَرِی اُوی کِت رُئِ سِ بوت اُ تو کَر /ongori ov-i ke-t ro:tese butæ-tu kær/ انگار آبی که ریخته
باشی درون توده‌ای از قلوه‌سنگ (کنایه از انجام کاری بیهوده است).
اُنْگَرِی اُوی کِت رُئِ سِ بوت اُری تیش /ongori ov-i ke-t ro:tese butæ-ri tiš/ انگار آبی که ریخته
باشی روی آتش (کنایه از فروکش کردن عصبانیت است).
اُنْگَرِی رو - خونی تِکِ خُءْ مَفَءَم /ongori ru:xune-ye tæk-e xo:-mæfæ:m/ انگار رودخانه‌ای
که صدای خروش خود را متوجه نیست (کنایه از کسی است که از عیب و ایراد کردار خود غافل
است).

۳.۶. ضرب‌المثل‌های وابسته به آتش

جَمُی ای کِ اُتْ اُو بو اُتْ تیش، هردیکیشو تیشین /jæmoy i-ke æto ow bu æto tiš, hæ-r-dikoyi-šu/ تیش-ن /tiš-en/ به جای اینکه یکی آب باشد و یکی آتش، هر دو آتش اند (هرگاه طرفین دعوا کوتاه نیایند و
بر شدت مشاجره بیفزایند).
اُفْئو اُزِرْگِ-رِک اُکِرْنِمْ-رِووت /oftow æ-zer-e ge:rek æ-ker neme:wut/ آفتاب زیر سبد پنهان
نمی‌ماند. معادل آفتاب همیشه زیر ابر نمی‌ماند (حقیقت برای همیشه پنهان نمی‌ماند).
هر تیشی کِ گَرْمِترِا پَدَش دَس وَاگی /hær tiš-i ke gærm-ter-a beðæ-š dæs va-vagi/ هر آتشی
که گرم‌تر است، برو و دست را بگیر رویش (هرکدام سودمندتر است، آن را برگزین).
اُنْگَرِیشو میش اُتیش کِ /ongori-šu mi-š æ-tiš ke/ انگار مویش را آتش زدند (چنانچه از کسی
سخنی به میان آید و او سرزده وارد شود، بیان می‌شود).

۴.۶. کنایات وابسته به آتش

اُنْگَرِی چولوسِک /ongori čulusek/ انگار هیزم نیم‌سوز شده (کنایه از لاغری و سیاه‌چردگی کودکان
است).
اُنْگَرِی پِلِ-چِکْ هِ-مِی بِنِکی /ongori pele:tsek-e he:me-y bænek-i/ انگار جرقه هیزم بنه‌ای
(درخت بنه یا پسته کوهی) (کنایه از کسی است که پس از عصبانیت، سریع خشمش فروکش
می‌کند).

۵.۶. ضرب‌المثل‌های وابسته به باد

هرکیش باڈْگُش، باڈْ با /harki-š bað go-š, bað ba/ هرکس از باد گفت، باد بُردش (هرکس از چیزی

ترسید، گرفتارش می‌شود).

کِی کُـئـنْ اَباذْ مَدْ /ke-ye ko:næ æ-baδ mæðe/: کاه کهنه را باد نده (وقتی می‌گویند که کسی مورد اختلاف برانگیز گذشته را به میان بکشد).

چَکْ کُلی خُتْ بیگی کِشْ باذْ نَوِ /ček-e kole-y xo-t bigi ke-š baδ næve/: گوشه کلاه خود را بگیر که باد آن را نبرد (به فکر زندگی خود باش که نابود نشود).

۶.۶. کنایه وابسته به باد

اُنْگَرِی گُجِشْکِ تو باذْ /ongori gojišk-e tu baδ/: انگار گنجشکی که در معرض باد قرار دارد (کنایه از کسی است که در زندگی انسجام فکری ندارد).

۶.۷. ضرب‌المثل‌های وابسته به خاک

کُم پُر بو، کْ تَنگَر بو /kom por bu, kæ tongor bu/: شکم پُر (سیر) باشد، بگذار در آن سنگ‌ریزه باشد (امورات بگذرد، چگونگی اش مهم نیست).

گَرْد اَـ شُلیشْ اَپَا نِمُووتْ /gard æ: šol-eš æpa nemewut/: گرد از گِلش برنمی‌خیزد (خیرش به کسی نمی‌رسد).

۶.۸. کنایات وابسته به خاک

اُنْگَرِی مِـ خَشْ اَگِلا /ongori me:x-eš æ-gel-a/: انگار میخس را در زمین فرو کرده‌اند. کنایه از کسی است که جایی را تصرف عدوانی کرده است و جُم نمی‌خورد.

اُنْگَرِی گُچْ /ongori gæts/: انگار گچ (کنایه از سفیدی است).

اُنْگَرِی زِمِینْ اَـ ر /ongori zemen-e æ:r/: انگار زمین نرم و بدون سنگ‌لاخ (کنایه از خلوص نیت افراد است).

در پایان لازم می‌دانم که از گویشوران ارجمند دوانی که در گردآوری مواد این داده‌ها صمیمانه همکاری داشته‌اند سپاسگزاری کنم.

گویشوران:

کشاورز و باغدار	بی‌سواد	۹۵ ساله	محمد تقی زارع
تکنسین برق فشارقوی	سیکل	۸۶ ساله	محمد ولی‌زاده
مهندس پتروشیمی	لیسانس	۷۵ ساله	شکرالله حاجی‌زاده
جوش‌کار و برق‌کار	شش کلاس	۷۶ ساله	کریم خواجه
مدیرکل بازنشسته دارایی	لیسانس	۷۵ ساله	مُندعلی غلامی
جوش‌کار خط لوله	شش کلاس	۷۴ ساله	محمد رضا خرمایی
جوش‌کار خط لوله	شش کلاس	۷۴ ساله	الله‌کرم بهروزیان
آزاد	هفت کلاس	۷۹ ساله	عبدالرسول سلامی

واژه‌های مربوط به ماهی و ماهیگیری در گویش گیلکی انزلی

مریم‌سادات فیاضی (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه گیلان)

نیره صبرکننده پشتیری (دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

شهرستان بندر انزلی از نظر موقعیت جغرافیایی بین عرض‌های ۳۷ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۳۷ درجه و ۳۴ دقیقه شمالی و ۴۹ درجه و ۱۲ دقیقه تا ۴۹ درجه و ۳۳ دقیقه طول شرقی در نیمکره شمالی و در شمال ایران واقع شده است. بندر انزلی از شمال به دریای خزر و از جنوب به تالاب انزلی متصل است و یکی از مهم‌ترین قطب‌های اکوتوریسم گیلان را به‌وجود آورده است (اصلاح عربانی ۱۳۸۷: ۸۶۱). ماهیگیری و صیادی مهم‌ترین شغل مردم گیلان و به‌طور خاص انزلی بوده است. صیادان گیلان بیشتر تورهای خود را در مصب رودخانه‌ها و مخصوصاً سفیدرود پهن می‌کردند و پره‌های متعددی دورتادور مرداب انزلی مشغول فعالیت بوده‌اند. جنوب دریای خزر و به‌ویژه مرداب انزلی یکی از پراهمیت‌ترین مناطق تخم‌ریزی، رشد و نمو ماهیان استخوانی دریای خزر به‌شمار می‌آید. اما به‌تدریج با رشد شهرنشینی در انزلی و اتصال فاضلاب‌های شهری به مرداب و آلودگی آن رفته‌رفته از شمار ماهی‌ها کاسته شده است.

مردم انزلی به گویش گیلکی سخن می‌گویند اما به دلیل ارتباط با کشورهای حاشیه دریای خزر و استان اردبیل زبان ترکی نیز در آنجا رواج دارد. گویش گیلکی یکی از گویش‌های حاشیه دریای خزر است که از جمله زبان‌های ایرانی شمال غربی محسوب می‌شود. از دیگر گویش‌های حاشیه دریای خزر می‌توان به مازندرانی و گویش‌های منطقه سمنان اشاره کرد (رضائی باغپیدی ۱۳۸۰: ۱-۴).

مطالعه ویژگی‌های زبانی انسان، بخشی از انسان‌شناسی زبان‌شناختی است. در این شاخه از علم انسان‌شناسی، مطالعه تاریخ و ساختمان شفاهی زبان‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و انسان‌شناس زبان در پی آن است که دریابد چگونه زبان‌ها از جهات گوناگون با یکدیگر اختلاف دارند. از آنجاکه هدف انسان‌شناسی زبان‌شناختی «فراهم آوردن درکی از وجوه گوناگون زبان به مثابه مجموعه‌ای از اعمال فرهنگی است» (دورانتی ۱۳۹۵: ۱۹)، با کنکاش درباره واژگان صید و صیادی در گویش گیلکی می‌توان دریچه‌ای به فرهنگ زبانی گیلان گشود.

۲. روش تحقیق

پیکره داده‌ها به دو روش اسنادی و میدانی جمع‌آوری شده است. داده‌های اسنادی از مجموعه‌ای از فرهنگ‌های لغت گیلکی واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی (۱۳۶۳)، فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی) (۱۳۶۶)، گیل‌گب (۱۳۸۱) و فرهنگ گیلکی (۱۳۳۲) گردآوری شده‌اند. اما قسمت عمده داده‌ها از راه مصاحبه حضوری با گویشوران با استفاده از روش گفت‌وگو با گویشوران و ضبط و فیلم‌برداری از آنان جمع‌آوری شده است. این در حالی است که شم زبانی نگارندگان نیز به عنوان گویشور بومی، یکی دیگر از منابع گردآوری داده‌های مورد نیاز پژوهش بود.

جامعه پژوهش شامل صیادان، توربافان، قایق‌سازان و متخصصان امور شیلات می‌شود که در آن با بیش از ۳۰ گویشور مرد بین ۲۵ تا ۷۵ سال، اعم از باسواد و بی‌سواد، مصاحبه و گویش آنها ضبط و آوانگاری شده است. جمع‌آوری این پیکره در بازه زمانی سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۵ صورت گرفته است.

۳. واژه‌های مربوط به ماهی و ماهیگیری

۳.۱. واژه‌های مربوط به انواع روش‌های صید ماهی

پایه‌دام /payə-dam/: نوعی روش صید که نزدیک ساحل انجام می‌شود. پایه‌دام در کنار ساحل و در عمق نیم تا یک متری می‌کار گذاشته می‌شود. هر صیاد پایه‌دام جایگاه ثابت و مشخص خود را دارد که محدوده‌ای است به‌طور معمول بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر. از آنجاکه صید پایه‌دام قانونی نیست و صیادان فاقد مجوزند، هر روز جای خود را تغییر می‌دهند تا شناسایی و دستگیر نشوند. زمان استفاده از پایه‌دام‌ها متفاوت است اما بیشتر از ابتدای دی‌ماه تا پایان اسفندماه از ساعت شش عصر تا شش صبح روز بعد کار گذاشته می‌شوند. شیوه انجام کار دو گونه است. نخست، در دو طرف تور یعنی در قسمت عرض آن میله یا چوبی به تور متصل می‌شود و در زمان کار گذاشتن، محکم در کف آب فرو برده می‌شوند تا کج نشوند. زیرا در صورت کج شدن ماهی به آن برمی‌خورد و می‌گریزد. دیگر، تور را با کمک لاور (لنگر) در آب ثابت و عمود نگه می‌دارند و دو طناب را یکی به بالا و دیگری را به پایین تور اضافه می‌کنند و در جایی که این دو طناب به یکدیگر می‌رسند طنابی دیگر (در حدود ۸ تا ۹ سینه) به آنها اضافه می‌کنند تا با کمک این طناب تور به لاور متصل شود. در هر دو روش، تور می‌تواند هم عمود بر خط ساحل و هم به موازات خط ساحل قرار گیرد. اما قرار گرفتن تور به‌صورت عمودی صید بیشتری به همراه دارد و امکان بروز مشکل کمتر است. باتوجه به اینکه پایه‌دام‌ها در شب کار گذاشته می‌شوند، صیادان برای استراحت خود در ساحل کومه‌هایی می‌سازند و کار نظارت بر پایه‌دام‌ها را با قایق موتوری انجام می‌دهند.

تله /tələ/: در مرداب کار گذاشته می‌شود و به‌صورت قفسه یا دایره‌ای شکل همانند تله‌های جنوبی‌ها است (گرگوز). نوعی دیگر به‌شکل چند حلقه به‌ترتیب از کوچک به بزرگ است که با تور پوشیده شده است. بزرگ‌ترین حلقه دهانه آن است و کوچک‌ترین حلقه در انتها کار گذاشته می‌شود و تور به انتها می‌رسد و ته آن بسته است تا بدین‌وسیله ماهی در آن گیر بیفتد. تله را علاوه بر مرداب در رودخانه‌های باریک نیز کار می‌گذارند و جنس دام آن از نخ است.

تیوب /tiyub/: صیادان بدون قایق برای صید به‌روش لاکش از تیوب بزرگ طناب‌پیچ استفاده می‌کنند.

دام‌پایه /dam-payə/: پایه‌دام.

دام‌گستر /dam-gustær/: شیوه‌ای است از صید ماهی، به این ترتیب که صیادان آزادکاری که در شرکت تعاونی کار نمی‌کنند از طریق پهن کردن تور در آب صید خود را انجام می‌دهند.

رجه‌دام /ræjə-dam/: به جا و مکان ماهیگیران برای صید اطلاق می‌شود. در گذشته به شیوه قرار گرفتن ماهیگیران در کنار یکدیگر نیز گفته می‌شد. به این صورت که ماهیگیران از ابتدای پل غازیان تا انتهای

مرداب، فضایی بین حدود چهار تا هشت متر را برای رفت‌وآمد قایق باز می‌گذاشتند و خودشان در دو طرف آن در کنار هم و به‌ترتیب به صید می‌پرداختند. ترتیب قرار گرفتن ماهیگیران براساس رتبه و موقعیت و اعتبارشان بود و هر رَج به یک نفر اختصاص داشت. هر رَج نسبت به رَج بالایی خود پَس مایاق به حساب می‌آمد و رَج بالایی پیش مایاق خوانده می‌شد. در رجه‌دام صید به گونه لاکش انجام می‌شد. اصطلاح رجه‌دام در سال ۱۳۲۵ رواج داشت که صید در رودخانه‌ها صورت می‌گرفت.

صیده‌پره /seyda-pære/: نوعی صید گروهی دارای مجوز است. از دوره رضاشاه پهلوی با تشکیل شرکت تعاونی صیده‌پره رواج یافت. برای این کار ابتدا یک پیمان‌کار با خرید یک صیدگاه شماری ماهیگیر را به استخدام خود درمی‌آورد. این کارگران بیشتر ترک‌های خلخال و اردبیل و کم‌تر گیلک‌ها بودند. با توافقی که میان پیمان‌کار و کارگران صورت می‌گرفت، مواجهی یعنی میزان دستمزد، شیوه پرداخت آن و نحوه استفاده از مرخصی‌های روزانه یا چندروزه مشخص می‌شد. در فصل صید ماهیگیران در کومه‌هایی اسکان می‌یافتند و هزینه خوراک روزانه آنها بر عهده پیمان‌کار بود. امروزه با تغییر در شیوه اداره شرکت به صورت سهام‌داری، چند نفر عهده‌دار مسئولیت‌های مختلف هستند و جمعیت قومی نیز به نفع بومیان منطقه یعنی گیلک‌ها تغییر کرده است. کارگران حقوق خود را به صورت روزمزد دریافت می‌کنند و سهمی از صید روزانه نیز به آنها اختصاص دارد. اگرچه کومه‌ها همچنان به شکل سابق باقی است، شمار زیادی از صیادان پس از پایان صید روزانه به منازل خود بازمی‌گردند.

قارماق /qarmaq/: نوعی روش صید که با قلاب ماهیگیری صورت می‌گیرد.
 کالو /kalu/: نوعی روش صید برای رودخانه و تالاب است. برای این منظور چوب انعطاف‌پذیری از درخت انار یا میله آهنی را به شکل دایره می‌برند و آن را از میان چشمه‌های (سوراخ‌های) تور رد می‌کنند تا همانند توربه شود. بخش دایره‌ای دارای دسته یا میله‌ای صاف است که از آن برای نگهداشتن تور استفاده می‌شود. کالو را در مسیر عبور ماهی‌ها قرار می‌دهند و یک نفر به قسمت بالایی رودخانه یا تالاب می‌رود و با ایجاد سروصدا آنها را می‌ترساند و به سمت کالو هدایت می‌کند.

کُلْهام /kulham/: نوعی روش صید قدیمی است که قسمتی از رودخانه را با کمک نی مرداب همانند سد می‌بستند و روبه‌روی آن در مسیر عبور ماهی‌ها دریچه‌ای تعبیه می‌کردند. پس از تجمع ماهی‌ها در پشت دریچه، آن را باز می‌کردند و به این صورت شمار زیادی ماهی به دام می‌افتادند. در این روش، کرجی‌بانان ماهی را نمی‌شمردند و ماهیان به دام‌افتاده داخل دریچه را با کمک شمشاد داخل کرجی می‌کردند. از این رو هنگام فروش نیز خریداران به تعداد ماهی‌ها توجهی نداشتند و تعداد کرجی‌ها مورد نظر بود؛ مثلاً یک کرجی ماهی.

لاکش /lakš/ lakš/: نوعی روش صید دونفره است که با قایق انجام می‌شود. صیاد نشسته نقش

پاروزن را ایفا می‌کند و صیاد ایستاده مسئولیت پهن کردن و جمع کردن تور را برعهده دارد. توری که در لاکش به کار می‌رود، حدود چهار متر است که در یک نوبت صید چندین بار پهن و جمع می‌شود تا مکان تجمع ماهیان مشخص شود. اگر شمار ماهیان صیدشده کم باشد، بعد از پهن کردن تور صبر می‌کنند تا آب، تور را بکشد یا خود آن را می‌کشند تا چنانچه در مسیر آن ماهی باشد، به دام بیفتد. برای این روش فصل یا زمان خاصی وجود ندارد زیرا این کار بدون مجوز صورت می‌گیرد.

ماشک /mašk/: نام نوعی دام دایره‌ای شکل است و به کمک طنابی که در طول صید به دور مچ صیاد پیچیده می‌شود، کنترل و هدایت می‌شود. گشادی ماشک در انتهای آن به بالاترین حد خود می‌رسد. لبه‌های قسمت انتهای ماشک به سمت داخل برگشته است و کار پشت زدن ماشک در این قسمت انجام می‌شود. هنگام پرتاب ماشک به درون آب، انتهای برگشته آن کمی باز و ماهی به آنجا وارد می‌شود. صیاد با کشیدن طناب ماشک باعث می‌شود تا لبه‌های انتهایی جمع شود و ماهی‌ها درون تور بمانند و در نهایت صیاد تمامی ماشک را با کمک همان طناب از آب بیرون می‌کشد. پیش از انداختن ماشک به درون آب، ماهیگیر قدری خرده‌نان در مکان مورد نظر خود می‌ریزد تا ماهی‌ها در آنجا جمع شوند و پس از تجمع ماهی‌ها، ماشک را بر سرشان پهن می‌کند. این روش صید در رودخانه‌ها صورت می‌گیرد. اما در انزلی از ماشک کنار اسکله، بلوار و موج‌شکن استفاده می‌کنند. اما بهترین مکان برای صید با ماشک زیر پل غازیان یعنی محل تلاقی رودخانه با دریا است.

مالاکرجی /mala-karji/: شیوه‌ای قدیمی است برای صید ماهی به‌گونه‌ی انتظاری و دام‌گستر، یعنی صیادان پس از انداختن تور در آب تا صبح روز بعد به انتظار می‌نشینند تا ماهیان به دام افتند. در این اثنا صیادان گاه‌به‌گاه تور را واری می‌کنند تا از مناسب بودن جایگاه صید اطمینان حاصل کنند. در گذشته به‌دلیل نبود قایق‌های موتوری صیادان به‌ناچار در کنار دام خود منتظر می‌ماندند. برای انجام این نوع صید که هنگام غروب خورشید آغاز می‌شد و در صبح روز بعد به پایان می‌رسید، از نوعی قایق به نام کرجی استفاده می‌شد که امکان گذراندن شب در آن وجود داشت. کرجی قایقی است نه متری با استراحتگاهی به نام گاجامه، ذغال‌جا، بارخانه و منقل.

۲.۳. واژه‌های مربوط به انواع دام

آخان‌دام /axan-dam/: دامی که از نخ آخان برای صید ماهیان سنگین‌وزن بافته شده و از انعطاف‌پذیری بسیار بالایی برخوردار است. در گذشته شیلات از آخان‌دام برای صید ماهی استفاده می‌کرد. اگر اندازه چشمه این دام ۳ میل باشد، ماهی‌ای به اندازه چهار میل نیز می‌تواند وارد چشمه‌های آن شود، در صورتی که در دام‌های نایلونی چنین امری اتفاق نمی‌افتد.

بال‌بُر /balbor/: سمت بالای دام را گویند که کرف به آن متصل است و به خاطر اتصال تورها به کرف، روی آب قرار می‌گیرد.

پره /pæro/: تور بسیار بزرگی است که اندازه آن به چندین کیلومتر می‌رسد و در فصل صید در یک روز چندین بار در دریا پهن و پس از به‌دام افتادن ماهی‌ها در آن جمع می‌شود. پیش از این، کار پهن و جمع کردن پره به عهده صیادان بود اما امروزه این کار با استفاده از تراکتور صورت می‌گیرد که موجب بالا رفتن سرعت صید می‌شود. مسافت پهن کردن پره باتوجه به دستور **لوسمان** متغیر است. دو سمت پره دارای طناب‌هایی است که به آن **اُزن‌قول** یعنی سمتی که دارای طناب بیش‌تری است و **گوداقول** یعنی سمتی که طناب کمتری دارد گفته می‌شود. از سمت **گوداقول** برای باز کردن دهانه پره استفاده می‌شود تا ماهیان از آن سمت وارد پره شوند و طناب را از آن‌رو کوتاه می‌گیرند که پره سدی به‌وجود آورد و مانع از فرار ماهیان صیدشده شود. افزون‌بر طناب، در قسمت وسط پره **توربه** وجود دارد که چشمه‌های آن نسبت به قسمت‌های دیگر پره ریزتر و ارتفاع آن کمتر است. هنگام پهن کردن پره، زمانی که **توربه** به دریا انداخته می‌شود، صیادان آرام‌آرام کار جمع کردن پره را از سمت دیگر آغاز می‌کنند. زمانی که پره به‌طور کامل پهن شد، صیادان سمت مخالف نیز شروع به جمع کردن پره می‌کنند. البته این کار با کمک **وینچ** که به تراکتور متصل است و با همیاری صیادانی صورت می‌گیرد که طناب‌های پره را از دو جهت می‌کشند تا از این راه تمام پره به ساحل بیاید و امکان جمع کردن ماهیان به دام افتاده فراهم شود.

پره‌دچینی /pæra-dečini/: چیدن تور در کنفی یا کرجی در روش صید پره را گویند.

پَس‌مایاق /pæsmayaq/: رج دوم در رجه‌دام.

پیش‌مایاق /pišmayaq/: رج اول در رجه‌دام.

جورکون /jorkun/: در برش عرضی، به قسمت بالای تور گویند و برای قرار گرفتن این قسمت از تور در بالای آب، در فواصلی از تور کرف، چوب پنبه یا هر چیز سبکی قرار می‌دهند.

جیرکون /jirkun/: در برش عرضی، به قسمت پایین تور گویند و برای ممانعت از حرکت تور به سمت بالای آب، در فواصلی از تور، سرب قرار می‌دهند.

چشمه /češma/: تور شامل سوراخ‌های متعدد، منظم و با اندازه مشخص است. این سوراخ‌ها حاصل گره زدن نخ‌ها به یکدیگر است که به آن چشمه می‌گویند. اندازه چشمه تورها باتوجه به نوع ماهی تعیین می‌شود. مثلاً چشمه سه انگشت لغ یا چشمه سه میل یا دو میل.

چَلس /čolas/: در صید به‌روش پره به تور چلس گویند.

چومه /čuma/: چشمه‌های تور را گویند.

دام /dam/: به تور ماهیگیری دام گویند. تورها را در ابتدا با **وُش** می‌بافتند که آنها را از روسیه تهیه می‌کردند ولی بعدها استفاده از رشته‌های کنفی رواج یافت. نخ‌های کنفی را خود ماهیگیران تهیه می‌کردند به این صورت که دانه کنف را در ماه فروردین می‌کاشتند و در شهریور و اوایل پاییز آنها را که به اندازه قد یک انسان بود درو می‌کردند. برگ کنف از نظر ظاهری شبیه جعفری است با بویی بد و آزاردهنده. کنف‌های دروشده را درون چاله‌ای از آب دفن می‌کردند تا بدین شکل در عرض چند روز پوسیده شوند و پوست کندن آنها راحت‌تر شود. سپس کنف‌ها را می‌کوبیدند و به صورت رشته‌هایی در می‌آوردند. سپس رشته را می‌شستند و بر پایه‌های چوبی ۲ تا ۳ متری آویزان می‌کردند تا خشک شود. رشته‌های به دست آمده از کنف را به بافنده‌ها می‌دادند تا آن را بریسند و به نخ تبدیل کنند. به این نوع دام رشته‌دام می‌گویند که بعد از ورود نخ‌های نایلونی به بازار از رونق افتادند.

رشته‌دام **/rešta-dam/:** توری که نخ آن از کنف تهیه می‌شود.

کولی‌دام /kuli-dam/: دام یا توری که مخصوص صید ماهی کولی است. تورها به تناسب صید هر ماهی دارای چشمه‌هایی به اندازه مشخصی هستند زیرا اگر چشمه‌ها بزرگ باشد، ماهی می‌تواند از میان چشمه‌ها بگذرد و اگر کوچک باشد، ماهی دام را احساس می‌کند و بدون اینکه در آن گیر بیفتد فرار می‌کند. کولی نیز اندازه‌های متفاوتی دارد که بر حسب زمان صید دام مورد نیاز برای صید آن متفاوت خواهد بود. مثلاً برای صید شاکولی در خردادماه دامی با چشمه‌های کوچک لازم است و برای صید همین ماهی در شهریور اندازه چشمه باید بزرگ‌تر باشد. چراکه کولی در شهریورماه بزرگ می‌شود. صیاد در ماه فروردین سه دام با چشمه‌های مختلف را در آب می‌اندازد تا برآورد کند ماهی به کدام یک از دام‌ها گیر می‌کند و سپس به تناسب جثه ماهی تور را به تعداد زیاد پهن می‌کند.

۳.۳. واژه‌های مربوط به انواع نخ و توربافی

آخان /axan/: نوعی نخ نایلونی کلفت که برای بافتن دام استفاده می‌شود. دام بافته‌شده از این نخ به آخان‌دام معروف است که از مقاومت بالایی برخوردار است و برای صید ماهیان بزرگ استفاده می‌شود. **بُراق /boraqaj/:** دستگاه مخصوص پشت زدن دام در صید پره را گویند که شامل دو قسمت است. یک قسمت دارای درجه است تا بدین وسیله **لوسمان** درجه سفتی طناب را تعیین کند و قسمت دوم دستگاه میله‌ای شکلی است که روبه‌روی قسمت اول و با اندکی فاصله قرار دارد که به کار پشت زدن دام کمک می‌کند. در زمان پشت زدن با دستگاه هم سرب را برای جیرکون و هم گُرف را برای بال بُر می‌اندازند. در گذشته برای سفت کردن طناب در هنگام پشت زدن از چهار میله استفاده می‌کردند که آن را باید چندین نفر با نیرو و توان بالا می‌چرخاندند تا طناب محکم شود و بعد از آن کار پشت زدن را آغاز می‌کردند.

بُودُو /*budu*/: در هنگام پشت زدن اگر بخواهند که سرب نیز هم‌زمان با پشت زدن به طناب‌ها متصل شود، چشمه‌های تور را وارد نخ می‌کنند که بافندگان به آن **بُودُو** می‌گویند. سپس سرب‌ها را وارد طناب اصلی می‌کنند و در نهایت این دو را به یکدیگر گره یا به اصطلاح پشت می‌زنند.

پراج /*peraj*/: به نخ از جنس پنبه گویند که در هنگام پشت زدن برای گره زدن ماشک سیخ استفاده می‌شود.
چینی /*čini*/: از لوازم توربافی که نخ نایلونی را به آن قرقره می‌کنند. تکه چوب باریکی به شکل مستطیل که دارای دو بریدگی بلند است. نخ‌ها از دو بریدگی رد می‌شوند تا به تنه چینی پیچیده شوند و نخ برای گره زدن و بافتن تور آماده باشد.

پُشت زَن /*pušt zeən*/: برای آنکه تورها قابل استفاده شوند ابتدا باید پشت انداخته شوند. به این شکل که ابتدا دو طناب را به صورت طولی هم در قسمت بالا و هم در قسمت پایین از میان سوراخ چشمه‌ها رد می‌کنند. سپس دو طرف طناب به میخ یا هر چیز دیگری محکم می‌شود و در ادامه با استفاده از چینه و نخ، طناب‌ها به چشمه‌ها گره زده می‌شوند. فاصله گره‌ها از یکدیگر به سفارش صیاد بستگی دارد. در زمان پشت زدن اگر صیاد بخواهد که به تور خود سرب و کُرف متصل کند آنها را وارد طناب اصلی می‌کنند و چشمه‌ها را وارد نخ دیگر می‌کند و در نهایت نخ و طناب را با یکدیگر گره می‌زند (پشت می‌زند). سرب‌های واردشده در طناب را در فاصله مشخصی گره می‌زنند. برای قسمت دیگر از کُرف استفاده می‌کنند که شیوه کار گذاشتن آن همانند سرب است. قرار دادن سرب به منظور سنگین کردن تور و کشیدن آن به سمت پایین صورت می‌گیرد. حال آنکه کُرف‌ها تور را روی آب نگه می‌دارند. توازن میان نیروی سرب و کُرف سبب می‌شود تا تور به حالت عمودی در آب قرار گیرد. در گذشته کار پشت‌اندازی در خیابان و با کمک تیر چراغ انجام می‌شد.

خَرک /*xæræk*/: چهارپایه مثلثی شکل و ابزار کار چینیکی است که آن را در ماسه‌ها ثابت نگه می‌دارد و به کمک میخی که در بالای خَرک وجود دارد تور را در حالت آویزان قرار می‌دهد تا بدین ترتیب چینیکی تور را تعمیر کند.

چینه‌زَن /*čine zeən*/: پیچیدن نخ به دور چینه را گویند.
کُرف /*kærɸ*/: چوب پنبه‌هایی که به دلیل سبکی برای بالا نگهداشتن تور روی آب به شکل توپ می‌سازند که در وسط آن برای رد کردن طناب سوراخ است. گاهی به جای کُرف از توپ پلاستیکی کوچک استفاده می‌کنند.

۴.۳. انواع قایق و بخش‌های متفاوت آن

آبرو /*abru*/: پارو.

آبروگیر /*abru-gir*: (۱) در محل چرخش پارو قوس کوچکی از جنس لاستیک قرار داده‌اند که دسته پارو در همان محدوده می‌چرخد. این محل در وسط لوتکا و در دو طرف لبه آن واقع شده است؛ (۲) پاروزن.

آب‌زل /*abzol*: کفِ کرجی را گویند.

بارخانه /*barxæna*: صندوقی است در وسط کرجی، قایق و لوتکا برای قرار دادن ماهیان صیدشده تا زمان رسیدن به ساحل.

پاشالمان /*pašalman*: انتهای بدنه کرجی در قسمت بیرونی را گویند.

پالان /*palan*: سکوهایی موجود در قایق، لوتکا و کرجی که برای نشستن سرنشینان تعبیه شده است.
پس‌کوتوله /*pæskutulæ*: قسمت انتهایی قایق (مخصوص صید لاکش)، لوتکا و کرجی که محل استقرار پاروزن است.

پیشه‌سر /*pišæsar*: به قسمت جلوی قایق گویند.

پیش‌کوتوله /*piškutulæ*: قسمت جلوی قایق (مخصوص صید لاکش)، لوتکا و کرجی و محل استقرار هدایت‌گر صید است که وظیفه پهن و جمع کردن تور را بر عهده دارد.

تامازی /*tamazi*: به برآمدگی ابتدا و انتهای نوک کرجی گویند که لاور را به آن متصل می‌کنند.
ذغال‌جا /*zuval-ja*: محلی است در حدود یک متر پشت گاجاما در کرجی برای قرار دادن یک تا دو کیسه ذغال که از آن برای پخت‌وپز و ایجاد گرما در صید مالاکرجی استفاده می‌شود.

سونگیر /*sungir*: در محل چرخش پارو قوس کوچکی از جنس لاستیک قرار دارد که دسته پارو در همان محدوده می‌چرخد. این محل در وسط لوتکا و در دو طرف لبه آن واقع شده است.

شالمان /*šalman*: به اسکلت و پایه‌های اولیه کرجی یا لوتکا گویند.

شَصت /*šæst*: به پارویی گفته می‌شود که دسته آن به شکل حرف تی انگلیسی است و تکه‌چوبی در قسمت بالای دسته آن برای قرار گرفتن کف دست تعبیه شده است تا با وارد کردن فشار بر پارو قایق یا لوتکا به سمت جلو حرکت کند.

قوشا /*quša*: در محل چرخش پارو قوس کوچکی از جنس لاستیک قرار داده‌اند که دسته پارو در همان محدوده می‌چرخد. این محل در وسط لوتکا و در دو طرف لبه آن واقع شده است.

کرجی /*kərji*: قایق بزرگ چوبی که طول آن در حدود ۹ تا ۱۲ متر و مناسب برای صید در مسافت‌های طولانی است. امروزه کرجی در صید پره بیشترین کاربرد را دارد.

گاجاما /*gaĵama*: به محل استراحت درون کرجی اطلاق می‌شود که در صید به شیوه مالاکرجی کاربرد دارد. از آنجا که صیادان به دلیل دوری از ساحل ناگزیر به گذراندن شب در کرجی بودند، به منظور

حفاظت از خود در برابر سرما و برای استراحت به گاجامه پناه می‌بردند. ساختمان اصلی گاجامه از دو میله یا چوب ساخته می‌شود که در عرض کرجی به حالت قوس قرار می‌گیرد و فاصله آنها از یکدیگر به اندازه قد یک انسان خوابیده و ارتفاع آن به اندازه قد یک انسان در حالت نشسته است. روی میله را به کمک پارچه و حصیرهایی از جنس لی یا سوف می‌پوشانند تا از نفوذ باران و سرما جلوگیری کنند.

لاؤر /lavær/: لنگر مخصوص قایق که از میل گرد ساخته می‌شود. لاؤر شامل سه شاخه است که انتهای هر شاخه را به سمت بیرون منحنی می‌کنند و نوکشان را می‌کوبند تا به شکل مثلث درآید. ابتدای میله‌ها به میله اصلی متصل می‌شود که دارای حلقه است و از این حلقه برای گره زدن طناب قایق استفاده می‌شود.

لنج /lanj/: وسیله‌ای موتوری است بزرگ‌تر از کرجی و کوچک‌تر از کشتی که برای صید ماهی کیلکا استفاده می‌شود. در لنج توری همانند توره تعبیه شده است تا به کمک آن ماهیان کیلکا را با حجم بالا صید کنند.

لوتکا /lutka/: به قایق چوبی گفته می‌شود. تفاوت لوتکاها با قایق‌های چوبی امروزی در شکل ظاهری و موتور آن است. لوتکاها با کمک پارو به حرکت درمی‌آیند ولی قایق‌های چوبی با کمک موتور. اضافه شدن موتور به قایق باعث تمایز آن از لوتکا شده است زیرا لوتکا در امتداد بدنه خود در دو طرف به یکدیگر می‌رسد ولی قایق به دلیل تعبیه موتور در انتها برش می‌خورد و ضلعی به آن اضافه می‌شود. طول لوتکا به طور معمول ۵ متر و عرض آن ۱/۵ متر است.

۵.۳. واژه‌های مربوط به ابزارهای ماهیگیری و ماهی‌فروشی

بول /bul/: چوب بلند و نوک‌تیز همانند نیزه که با آن ماهی صید می‌کردند.

تلاش /təlaʃ/: چوبی مستطیل شکل به قطر ۲ تا ۳ میلی‌متر که ارتفاع آن به اندازه کف دست است. عرض این وسیله چون در اندازه چشمه تأثیرگذار است بسته به نوع ماهی‌ای که قرار است صید شود متغیر است.

توره /turba/: کیسه‌ای که از تور صیادی تهیه می‌شد تا ماهی‌ها پس از صید تا ساحل زنده نگه داشتند شوند و در روزهای گرم فاسد نشوند. توره با طنابی که به قایق متصل می‌شد، درون آب قرار می‌گرفت. به این ترتیب ماهی‌های صیدشده، زنده به ساحل می‌رسیدند. در صید پره، به وسط تور که اندازه چشمه‌های آن کوچک‌تر از چشمه‌های دو طرف است توره می‌گویند. توره از نظر ارتفاع نیز از دو طرف خود کوتاه‌تر است. چنین تدابیری سبب می‌شود در تور پره ماهی‌ها در توره به دام بیفتند و نتوانند از آن خارج شوند.

توروس /*turus*/: طناب‌های قطوری که در کار صیادی استفاده می‌شود.
چام /*čam*/: به چوب بلندی می‌گفتند که ماهی‌فروشان دوره‌گرد بر روی دو شانه خود قرار می‌دادند و در هر طرف زنبیل حاوی ماهی را می‌آویختند.
دستک /*daestæk*/: چوب یا هرچیز عمودی که در دو طرف تور کار گذاشته می‌شود تا از به‌هم‌خوردگی و پخش شدن تور در آب جلوگیری کند. ابتدا و انتهای دستک را به ابتدا و انتهای تور (در عرض) متصل می‌کنند تا تور حالت عمودی به خود بگیرد.
قارماق /*qarmaq*/: قلاب ماهیگیری را گویند که در گذشته از نی‌های قطور مرداب ساخته می‌شد و براساس صید نوع ماهی متفاوت بود مانند کولی قارماق و اسبله قارماق.
مایاق /*mayaq*/: چوبی ۴ تا ۸ متری که در دریا یا رودخانه کار می‌گذاشتند و کرجی یا دام را به آن می‌بستند.

لاتک /*lataek*/: قطعه‌چوبی است که از دو طرف از پهنای آن کاسته می‌شود و در قسمت وسط دارای سوراخی است که طناب را وارد آن می‌کنند و گره می‌زنند و سمت دیگر طناب را آزاد می‌گذارند تا در ورنا زدن به دور وینچ پیچانند.
کفی /*kæfi*/: وسیله‌ی یدکی مورد استفاده در صید به‌روش پره که به تراکتور متصل می‌شود. طناب و تور را هنگام بالا کشیدن در کفی می‌چینند تا به سمت کرجی انتقال دهند و کار ریختن پره را دوباره آغاز کنند.
طَبَق /*ta bæq*/: سکوی چوبی که ماهی‌ها را برای فروش روی آن می‌چینند.

۶.۳. انواع پوشاک

بارانی شلوار /*barani-šælvar*/: شلواری از جنس بارانی که همراه قوجان پوشیده می‌شود و دور میچ و کمر آن با کش محکم می‌شود.
چکمه /*čekmə*/: پاپوش بلند از جنس پلاستیک که تا زیر زانو می‌رسد.
فوکا /*fuka*/: لباس یک‌سره مخصوص صیادان است که از کف پا تا بالاتنه (زیر بغل) را می‌پوشاند، با دو بند که از پشت به جلوی بدن و از روی کتف به هم متصل است و از لاستیک ماشین تهیه می‌شود تا آب به آن نفوذ نکند. صیادان می‌توانند با پوشیدن فوکا بدون خیس شدن به داخل آب بروند. لاستیک‌ها را با استفاده از حرارت به یکدیگر متصل می‌کنند.
قوجان /*qujan*/: لباس نیم‌تنه از جنس بارانی که دور میچ و کلاه آن با کش نفوذناپذیر می‌شود. در گذشته قوجان را از پارچه متقال تهیه می‌کردند و برای نفوذناپذیری روی آن را با روغن می‌پوشاندند که در این حالت رنگ قوجان زرد می‌شد درحالی‌که امروزه به رنگ سرمه‌ای یا مشکی است.

۷.۳. انواع مشاغل

آب‌روکش /*abrukaš*/: پاروزن.

باس‌زن /*baszæn*/: در صید پره به کسی گفته می‌شود که وظیفه دارد داخل آب برود و به وسیله پاهای خود کمک کند تا تور به درستی پهن شود. باس‌زن کف پای خود را روی طناب جیرکون (سمت پایین تور) بالا و پایین می‌کند تا هم تور رد شود و هم در سمت پایین بماند و بالا کشیده نشود. باس‌زن از راه بالا و پایین کردن پاهای خود درمی‌یابد که آیا تور در حرکت است یا خیر و در صورت بروز مشکل با فریاد زدن به کسانی که در ساحل هستند خبر می‌دهد تا با کمک لوسمان آن را برطرف کنند.

بیرونه‌آب /*biruna-ab*/: مالا‌کار.

پس‌مالا /*pæs-mala*/: به کسی اطلاق می‌شود که در صید به‌روش لاکش یا مالا‌کرجی وظیفه پاروزدن را بر عهده دارد.

پیش‌مالا /*piš-mala*/: به شخصی اطلاق می‌شود که در صید به‌روش لاکش می‌ایستد و تور را در آب پهن می‌کند. در روش مالا‌کرجی وظیفه پیش‌مالا اندکی متفاوت است و پیش‌مالا نقشی همانند لوسمان دارد.

چکمه‌چی /*čekmæči*/: در صید پره به افرادی که چکمه می‌پوشند اطلاق می‌شوند که وظیفه‌شان انجام کارهای درون ساحل از جمله جمع کردن دام، چیدن دام در کفی، و انتقال دام به کرجی است. چوب‌دار /*čubdar*/: نماینده سماک برای فروختن ماهی‌ها. پس از خرید ماهی‌ها، سماک نماینده خود را برای فروش مزایده‌ای ماهی‌ها به بازار می‌فرستد.

چینیک‌چی /*činikči*/: به شخصی اطلاق می‌شود که تورها را تعمیر می‌کند.

چینیک‌زن /*činik-zaen*/: به شخصی اطلاق می‌شود که تورها را تعمیر می‌کند.

دام‌اف /*damof*/: دام‌باف؛ کسی که به کمک چینه و تلاش، نخ را می‌بافد و به دام تبدیل می‌کند.

دام‌زن /*dam-zaen*/: کسی که کار پشت زدن دام را انجام می‌دهد. یعنی طناب وارد شده به درون چشمه‌ها را به چشمه‌ها گره می‌زند.

سماک /*sæmak*/: به ماهی‌فروش کل اطلاق می‌شود. بیشتر ماهی‌هایی که توسط صیادان صید شده و تمام ماهی‌هایی که شرکت تعاونی پره آنها را صید کرده است به سماکان فروخته می‌شود و آنها نیز ماهی‌ها را از طریق مزایده (چوب‌زدن) در بازار به فروش می‌رسانند.

فوکاچی /*fukači*/: در صید پره به کسانی که فوکا می‌پوشند و در دریا کار می‌کنند اطلاق می‌شود.

کرجی‌بان /*kerjiban*/: در روش صید پره به افرادی که کارشان داخل کرجی است و عمل ریختن تور در آب را برعهده دارند کرجی‌بان گویند.

لوتکا دَوَد /*lutka-dævæd*/: به سازنده لوتکا گفته می‌شود.

لوتکاساز /*lutka-saz*/: کسانی که قایق، کرجی و لوتکا می‌سازند.

لوسمان /*lusman*/: در گذشته به کسی اطلاق می‌شد که وظیفه فرماندهی و هدایت تور در روش مالا کرجی را داشت. امروزه این لقب در شرکت تعاونی پره به کسی گفته می‌شود که از تجربیات و مهارت‌های بسیاری در زمینه‌های هواشناسی، شناخت وضعیت دریا، زمان‌شناسی، بررسی منطقه مناسب صید، و برطرف کردن مشکلات پهن و جمع کردن تور برخوردار است. اهمیت نقش لوسمان تا به آن اندازه است که مسئولیت صید و یافتن راهکارهایی برای صید برعهده او گذاشته می‌شود. از این رو ممکن است او را از شهر یا استان دیگری به خدمت بگیرند. باتوجه به نقش مهم لوسمان در صید، دستمزد و سهم او از صید روزانه نسبت به سایر افراد بیشتر است. سایر افراد ناگزیر به اطاعت کامل از دستورات لوسمان هستند.

مالا /*mala*/: صیاد؛ عده‌ای نیز مالا را آن دسته از صیادانی می‌دانند که با کمک قایق به عمق بیشتری می‌روند و به‌روش لاکش ماهی صید می‌کنند.

مالاکار /*mala-kar*/: به صیادان روش لاکش گفته می‌شود که بیرون آب و در عمق ۴ تا ۹۰ متری به‌صورت دونفره کار می‌کنند. مالاکارها که بیشتر به دنبال صید ماهی سفید هستند، برای رفتن به مسافت‌های دور از قایق موتوری استفاده می‌کنند و چشمه‌های دام آنها برای صید ماهی سفید مناسب است.

موتورچی /*muturči*/: در شرکت تعاونی پره به افرادی که در هنگام ریختن تور، با قایق موتوری به آب می‌روند و ناظر بر نحوه ریختن آن هستند موتورچی گویند. موتورچی‌ها علاوه بر کار نظارت، چنانچه در زمان ریختن یا جمع کردن برای تور در آب مشکلی پیش آید، باید آن را برطرف کنند. لوسمان نیز در این زمان بر کار ریختن تور نظارت دارد.

ورناکش /*vərnakəš*/: در صید به‌روش پره به افرادی گفته می‌شد که تور را با استفاده از شانه‌های خود و به‌وسیله طناب از آب بیرون می‌کشیدند.

۸.۳. واحدهای اندازه‌گیری

اُزن قول /*uzun-qul*/: واژه‌ای ترکی است و واحدی برای اندازه‌گیری طول طناب تور. در صید پره به قسمتی از تور که طناب‌های بلندتری دارد اطلاق می‌شود. در صید به‌روش پره در دو سمت تور، طناب‌هایی را متصل می‌کنند تا با کمک آنها بتوانند تور را در مسافت‌های طولانی‌تری کار بگذارند (بریزند). تور نسبت به خط ساحل به‌شکل حرف «اِن» (n) انگلیسی است و از آنجایی که ماهی‌ها در آب یا در حالت رفت (یعنی به سمت آستارا) به سر می‌برند یا در حالت برگشت (یعنی به سمت مازندران)، همواره

صیادان یک سمت تور را کوتاه‌تر می‌کنند تا ماهی‌ها وارد تور شوند. کوتاه و بلند کردن تور توسط طناب‌های دو طرف تنظیم می‌شود، یعنی آن سمتی که محل ورود ماهی‌هاست طناب‌های بلندتری دارد تا دهانه تور باز شود و تور از ساحل فاصله بیشتری بگیرد و در سمت دیگر از طناب‌های کوتاه‌تری استفاده می‌کنند تا تور به ساحل نزدیک‌تر شود و بدین طریق سدی ساخته می‌شود که ماهی‌ها نتوانند از تور فرار کنند. اُزن‌قول به سمتی اطلاق می‌شود که طناب آن بلندتر است و برای ورود ماهی درنظر گرفته شده است.

(عدد) انگشت خُشک /*ængušt-xušk*/: مثلاً دو انگشت خشک. این اصطلاح برای اندازه‌گیری سوراخ‌های (چشمه‌های) تور مورد استفاده قرار می‌گیرد و ابزار اندازه‌گیری آن انگشتان دست است. هر عددی که بعد از آن واژه خشک قرار گیرد یعنی آن تعداد انگشت درون چشمه‌ها کاملاً چسبیده به یکدیگر قرار گرفته‌اند. اندازه چشمه‌ها براساس نوع ماهی‌ای که قرار است صید شود مشخص می‌شود، مثلاً دو انگشت خشک.

(عدد) انگشت لَغ /*ængušt-læx*/: مثلاً دو انگشت لغ. این اصطلاح نیز برای اندازه‌گیری چشمه‌های تور به کار می‌رود یعنی تعداد انگشت‌های مورد نظر کنار یکدیگر آزادتر قرار گیرند. این آزادی باید به حدی باشد که انگشت دیگری نتواند در کنارشان قرار گیرد.

پُترو /*petro*/: زمان اتمام فصل صید را گویند. فصل صید به صورت قانونی از ۲۰ مهر ماه آغاز می‌شود و در ۲۰ فروردین به پایان می‌رسد. گاهی به دلیل اندک بودن ماهی‌های صیدشده این زمان می‌تواند تا ۲ تا ۵ روز نیز افزایش یابد (واحدی برای بیان زمان صید ماهی).

پيله‌دريا /*pila-derya*/: دریای خزر را گویند (واحدی برای بیان سطح دریا).

چاپاق /*čapaq*/: به ماهی پهن و چاق اطلاق می‌شود (واحدی برای بیان حجم ماهی).

چله خُشکی /*čela-xuški*/: واحدی برای اندازه‌گیری زمان در کار صیادی است. چله خشکی یا چله کسادی از اوایل دی شروع می‌شود و تا بهمن ماه ادامه دارد. چله کسادی با چله بزرگ زمستان برابری می‌کند. البته زمان اتمام آن تقریبی است و دقیق مشخص نمی‌شود. در این مدت به دلیل سرمای زیاد هوا و آب، ماهی‌ها به سمت کف دریا می‌روند و از این رو صید ماهی کم می‌شود. صیادی در این مدت تعطیل می‌شود تا زمانی که هوا رو به گرمی برود و ماهی‌ها به سطح آب بیایند. این اتفاق معمولاً با یک طوفان صورت می‌پذیرد، یعنی طوفان ماهیان را از کف آب به سمت سطح آب می‌کشاند. در سال ۱۳۹۵ چله کسادی در حدود پنجاه روز به طول انجامید. چله خوسی یا کسادی روزنگاری برای کسادی و کمبود صید ماهی است.

چله خوسی /*čela-xusi*/: چله خُشکی.

چله‌کسادی /čələ-kesadi/: چله‌خُشکی.

خال /xal/: در صید پره به دلیل بلند بودن تور و طناب‌ها، آنها را به چندین قسمت تقسیم می‌کنند و هر قسمت را با عنوان خال می‌شناسند. در قسمت طناب‌ها به دلیل استفاده از چندین حلقه طناب به ناچار طناب‌ها را به یکدیگر گره می‌زنند و هر خال یک حلقه طناب است. تعداد خال‌های طناب نشان می‌دهد که تور در چه مسافتی از دریا قرار دارد. در قسمت تور هم چندین خال وجود دارد و هر خال با کمک علامت و نشانه‌ای که بر روی سطح آب قرار می‌گیرد مشخص می‌شود. خال‌های تور برای نشان دادن موقعیت یک مکان نسبت به توره تور است (واحدی برای اندازه‌گیری مسافت در زمان صید ماهی).
خَج /xæj/: به تکه بریده‌شده ماهی یا هر چیز دیگر گویند که با قرار دادن عدد قبل از آن، تعداد تکه‌های بریده‌شده مشخص می‌شود.

سردآبی /særd-abi/: تقسیم ماهیان به زمان صیدشان است. یعنی ماهیانی که در فصل سرد سال صید شود که برابر آن ماهیان گرم‌آبی است. ماهیانی که در فصل سرد سال صید شوند لذیذتر از ماهیانی هستند که در فصل گرم صید می‌شوند (واحدی برای زمان صید شدن ماهی).
سینه /sina/: واحد اندازه‌گیری است که برای طول در نظر می‌گیرند. این واحد بیشتر برای اندازه‌گیری طناب مد نظر است. هر سینه به اندازه دو دست باز شده انسان در یک راستا است (واحدی برای اندازه‌گیری طول).

شاتا /šata/: به ماهیان بسیار بزرگ گویند (واحدی برای بیان حجم ماهی).
کالک /kalæk/: ماهی ریز. ماهی‌ای که در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ گرم باشد را گویند (واحدی برای بیان وزن ماهی).

کپورچه /kupur-čeke/: به ماهیان کپور ریز گویند (واحدی برای بیان حجم ماهی).
کروپ /kurup/: طناب‌هایی که در بافتن تور یا در کار صید استفاده می‌شود را در اندازه مشخصی می‌فروشند. این طناب‌ها را به صورت حلقه‌هایی روی هم می‌پیچند که برای شمارش آنها از اصطلاح کروپ استفاده می‌کنند.

گرمابی /gærmabi/: ساحل‌نشینان چندان تمایلی به تناول ماهی صید شده در آب گرم یعنی تابستان ندارند حتی برای شور کردن هم از آن استفاده نمی‌کند. «گوشت ماهی شوری که در زمستان صید شده باشد به شکل لاشه یا شبیه عضله جدا می‌شود و ماهی شوری که در تابستان صید شده بعد از پختن پودر می‌شود و لذت ماهی صید شده در زمستان را ندارد» (پاینده لنگرودی ۱۳۶۶: ۶۸۸) (واحدی برای بیان زمان صید شدن ماهی).

گوداقول /gudaqul/: گوداقول سمت روبروی اُزن‌قول را گویند. یعنی سمتی که دارای طناب کوتاه‌تری

است و تور در این سمت به خط ساحل نزدیک‌تر است و نقش یک سد را ایفا می‌کند تا ماهی‌ها از تور نگرینند. به سمتی از تور پره که دارای طناب کوتاه‌تری است، **گوداقول** گویند (واحدی برای بیان طول تور).

مای‌زای /**mayi-zay**/: مایی‌زایک.

مای‌زایک /**mayi-zayk**/: بچه‌ماهی یا ماهی‌ای که هنوز رشدش کامل نشده است (واحدی برای بیان حجم ماهی).

مای‌کوتو /**mayi-kutu**/: ماهی کوچک. این اصطلاح را برای ماهی ازون‌برونی که کوچک است، استفاده می‌کنند (واحدی برای بیان سن ماهی).

وات /**vat**/: واحد اندازه‌گیری که در بافت تور مورد استفاده قرار می‌گیرد. فاصله‌ای که برای هر گره نسبت به گره دیگر در زمان گره زدن نخ‌ها در نظر می‌گیرند را وات می‌نامند. هر وات به میزان فاصله بین انگشت شصت تا سبابه است که این اندازه در هر تور کمی کوتاه یا بلند می‌شود (واحدی برای بیان طول در بافت تور).

واز /**vaz**/: واحد اندازه‌گیری برای عمق آب است. هر واز به اندازه‌قد یک انسان محاسبه می‌شود (واحدی برای اندازه‌گیری ارتفاع).

۹.۳. انواع باد

آفتاب‌پشته /**aftab-pušte**/: بادی است که از سمت جنوب غربی (قبله) می‌وزد و اگر وزش آن در چله بزرگ زمستان رخ دهد، موجب ریزش برف می‌شود.

بیرون‌وا /**birun-va**/: بادی است که از سمت شمال شرق می‌وزد.

خزری /**xəzəri**/: بادی است که از سمت شمال و شمال غرب می‌وزد و دریا را متلاطم می‌کند.

دشته‌وا /**dəšte-va**/: بادی است که از سمت غرب می‌وزد و دریا را توفانی می‌کند. در نتیجه ماهی‌ها از قعر آب به سطح دریا می‌آیند و صید افزایش می‌یابد. وزیدن دشته‌وا در اسفندماه برای ماهیگیرانی که در شرق هستند مناسب است زیرا در این زمان ماهی‌ها در حال برگشت از سمت غرب هستند و صید زیاد می‌شود.

راسته‌وا /**rašte-va**/: بادی است که از سمت شمال یعنی روسیه می‌وزد.

سرتوک /**særtuk**/: بادی است که از سمت شمال و شمال شرق می‌وزد و دریا را متلاطم می‌کند. اگر سرتوک به همراه گیل‌ه‌وا بوزد، موجب توفانی شدن هوا می‌شود و صید را غیرممکن می‌کند. به باور صیادان سرتوک و دشته‌وا با گرمش در جنگ هستند و اگر حریف گرمش شوند هوا برای ماهی گرفتن

مناسب می‌شود.

سیاوا /siya-va/: بادی بسیار سرد است که از سمت شمال یا شمال غرب می‌وزد و به‌رغم ابری بودن هوا، باران نمی‌بارد.

گرمیش /gærməš/: بادی است که از سمت جنوب می‌وزد.

کناروا /kənar-va/: این باد از سمت جنوب غربی می‌وزد و موجب آرام شدن دریا و مساعد شدن هوا می‌شود.

گیلهوا /gila-va/: بادی است که از سمت شمال و شمال شرق می‌وزد و موجب متلاطم شدن دریا می‌شود.

۱۰.۳. زمان صید

پترو /petro/: زمان اتمام فصل صید.

پَره بالا بامو دَره /pærə bala bæmo dære/: فصل صید قانونی به اتمام رسیده است.

چله‌خُشکی /čela-xuški/: چله‌خوسی.

چله‌کِسادِی /čela-kesadi/: چله‌خوسی.

زَرخِستان /zærestan/: اصطلاحی است برای زمانی که سیاوا می‌وزد و به‌دلیل سرما و توفان شدید صید تعطیل می‌شود.

سان /san/: وضعیت مساعد دریا برای صید را گویند.

سرتوک /særtuk/: زمان شروع باد و طوفان.

۱۱.۳. انواع ماهی

آزاد /azad/: نوعی ماهی ساکن دریا که به‌دلیل در معرض خطر بودن صید آن ممنوع است.

اُردک‌مایی /urdæk-mayi/: این ماهی فلس‌نازک را در گیلان با نام شوک می‌شناسند و در قدیم آن را ژُقال، ایشکال، و ایژقال نیز می‌نامیدند. اردک‌مایی از مار و قورباغه تغذیه می‌کند و از فروردین تا مهرماه در دریا یافت می‌شود. در چله‌بزرگ زمستان در مرداب تخم‌ریزی می‌کند.

اسبَله /esbela/: جزو ماهیان گوشت‌خوار است و در دریا و رودخانه یافت می‌شود. این ماهی چند نوع دارد که یک نوع آن کوچک است و بزرگ نمی‌شود و دیگری بزرگ است که در مرداب و رودخانه یافت می‌شود. اسبَله دارای دهانی بزرگ و سبیل بلندی است و همیشه در گل می‌خوابد. جنس نر این ماهی لاغرتر و درازتر است ولی جنس ماده شکمی برآمده دارد. خوراک این ماهی، ماهی کپور و کلمه است

که اگر ماهی نصیبش نشود، مار و قورباغه می‌خورد. اسبله در چله بزرگ زمستان تخم‌ریزی می‌کند. اسبله را با طعمه گوشت و به کمک قلاب و دام‌های مخصوص و در مکان‌های کم‌عمق و مردابی صید می‌کنند. به این صورت که تله‌ای شبیه به قفس که ابتدای آن یک متر و انتهای آن نیم متر است، بر سر راه آن گذاشته می‌شود و زمانی که اسبله داخل تله شود، دیگر قادر به بیرون آمدن از آن نخواهد بود. اوزُن‌بُرون /uzunburun/: از ماهی‌های حرام گوشت غضروفی است با دماغی دراز که در عمق زیاد زندگی می‌کند و در هفت‌سالگی بارور می‌شود. این ماهی را با تور ۱۰ انگشتی یا ۲۰ انگشتی زمانی صید می‌کنند که دریا متلاطم است و اوزن‌برون به اصطلاح صیادان مست است و به سطح آب می‌آید.

ایژقال /izqal/: اُردک‌ماهی.

ایشکال /iskal/: اُردک‌ماهی.

تاس‌مای /tas-mayi/: از ماهی‌های غضروفی و حرام گوشت است.

چله‌خوس‌کپور /čela-xus-kupur/: کپور تالابی است که جثه‌ای بزرگ دارد و به دلیل خوابیدن در گل‌ولای به چله‌خوس کپور معروف است.

زالون /zalu/: ماهی‌ای است روغنی که به صورت خام مصرف می‌شود زیرا بر اثر گرما دیدن بوی بسیار بدی از آن متصاعد می‌شود.

زَرده‌پَر /zærde-pær/: زرده‌پَر که به آن سَس‌ماهی، انگورخوره یا انجیرخوره هم گفته می‌شود، جزو ماهی‌های کمیاب است و رنگی زرد و سیلی دراز همانند اسبله دارد اما گوشتی است. وزن این ماهی به هشت کیلو هم می‌رسد.

ژقال /zaqal/: اُردک‌ماهی.

سبله /sebel/: اسبله.

سیاکولی /siya-kuli/: ماهی کوچک اما چاق یک‌وجبی که پستی سیاه‌رنگ دارد و در آب‌های تندوتیز و کف آب زندگی می‌کند. همانند کاسه‌کولی صید آن از خردادماه آغاز می‌شود و تا شهریورماه به طول می‌انجامد. مصرف‌کنندگان سیاکولی بوی سرخ شدن آن را در اوایل فصل صیدش بسیار مطبوع می‌دانند. از آنجاکه این ماهی در زمستان رشد می‌کند، پوستش کلفت می‌شود و به همین دلیل در زمان مصرف آن را می‌کنند.

سوف /suf/: سوف ماهی‌ای است با دندان‌های تیز و پوست و فلسی کلفت که در آب‌های ساکت و آرام زندگی می‌کند. سوف دارای دو نوع رودخانه‌ای و دریایی است که نوع دریایی آن بزرگ‌تر است. سوف همانند اردک‌ماهی به هر جنبیده‌ای در درون آب حمله می‌کند.

سوفه‌هَشْتَرخان /sufe-hašterxan/: سوفه هَشْتَرخان متفاوت از ماهی هَشْتَرخان است که حدود ۳۰ سال

پیش از آب‌های هشت‌رخان آستارا به گیلان آمد. محل زیست و تخم‌ریزی این ماهی، مرداب است چون نمی‌تواند در آب شور زندگی کند.

سیم /sim/: سیم‌پرک.

سیم‌پرک /sim-pæræk/: جزو ماهیان گوشت‌خوار و دارای بدنی کوتاه و پهن، با دم‌ی کوچک است. این ماهی در فصل بهار تخم‌ریزی می‌کند. زمان صید سیم‌پرک از اواسط شهریورماه آغاز می‌شود که به‌رغم وفور، متقاضی چندانی ندارد.

شاکولی /ša-kuli/: کاسه‌کولی.

شامایی /ša-mayi/: میرماهی.

عَلَف‌خوارکپور /ælæfxar-kupur/: نوعی کپور با بدنی باریک و کشیده که از جلبک و علف‌های دریایی تغذیه می‌کند.

فُتُوفاک /futufak/: ماهی کپور پرورشی که شیلات تخم آن را پرورش داده است و پیش از آن در دریای خزر وجود نداشت.

کاسه‌کولی /kaso-kuli/: ماهی کوچکی در حدود یک وجب که پوست و فلسی نازک و سفیدرنگ و چشمانی کاس (آبی) دارد. پشت این ماهی سبزرنگ است. کاسه‌کولی در آب‌های تندوتیز زندگی می‌کند و زمان صیدش از خردادماه آغاز می‌شود و تا شهریور ادامه می‌یابد. کاسه‌کولی را در زمستان نیز می‌توان صید کرد. برای صید این ماهی به توری با چشمه‌ای حدود ۱۵ تا ۱۶ میلی‌متر نیاز است.

کالک /kalæk/: ماهی ریزی که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ گرم وزن دارد.

کپور /kupur/: ماهی‌ای است به رنگ زرد یا قهوه‌ای روشن با سری گرد و شکمی برآمده که پوست و فلسی کلفت دارد. این ماهی دارای دو نوع تالابی و دریایی است. کپور تالابی بدنی پهن و کپور دریایی بدنی طویل دارد و هر دو آنها در فصل بهار در مرداب تخم‌ریزی می‌کنند.

کپورچه /kupur-čeka/: کپور ریز را گویند.

کفال /kæfal/: نوعی ماهی با باله‌های تیغ‌دار که به‌دلیل حمله به ماهی‌های سفید از آن با عنوان ماهی ظالم یاد می‌شود و دارای بدنی باریک، سری دراز و بدون برآمدگی شکمی است. پوست و فلس کفال کلفت است و معمولاً در سطح آب به‌سر می‌برد. کفال در فصل پاییز تخم‌ریزی می‌کند و زمان صیدش نیز همان پاییز است.

کُلِمِه /kolmə/: این ماهی همراه با ماهی کفال در اوایل پاییز صید می‌شود. کلمه در مرداب تخم‌ریزی می‌کند.

کیلکا /kilka/: این ماهی در گذشته صید نمی‌شد و اگر هم در تور صیادی گرفتار می‌شد آن را به دریا

می‌انداختند و در پاره‌ای موارد برای مصرف دام آن را پس از خشک کردن پودر می‌کردند. از سال ۱۳۵۷ به بعد این ماهی مصرف خوراکی پیدا کرد و امروزه صید آن با کمک لنج صورت می‌گیرد و توری همانند توره به حجم بالای صید می‌انجامد.

لیسه‌مایی /*liso-mayi*/: ماهی‌هایی که برای خوردن رؤش به کنار ساحل می‌آیند.
مارمایی /*mar-mayi*/: امروزه به دلیل در معرض خطر بودن این گونه، به دستور شیلات صید آن ممنوع است.

ماشک‌مایی /*mask-mayi*/: از ماهی‌های کمیاب شبیه به ماهی سفید با رنگی متفاوت از آن و شکمی برآمده به دلیل بزرگی روده‌هایش.

مای سفید /*mayi-sifid*/: از عادات این ماهی این است که در آب به صورت گروهی با هم‌نوعان خود در گردش است و کسی حق ورود به این گروه را ندارد. زمان تخم‌افشانی این ماهی یک ماه قبل از بهار است و زمان صید آن بعد از دوره صید کفال است. یعنی در ابتدای فصل صید که از ۲۰ مهر آغاز می‌شود، ماهی کفال بیش‌ترین صید را دارد ولی بعد از یک تا دو ماه کم‌کم از صید کفال کم می‌شود و بیش‌ترین صید به مایی سفید اختصاص می‌یابد. این ماهی در بندرانزلی به فراوانی یافت می‌شود حتی در گذشته این فراوانی بیش از اکنون بوده است، به گونه‌ای که زمانی در گفت‌وگوهای خود عنوان ماهی را به کار می‌بردند و اسمی بر آن نمی‌نهادند. مایی سفید برای تخم‌افشانی به مرداب می‌رود و در حدود دو تا سه ماه بعد از آن ماهیانی که از تخم درآمده‌اند و کمی بزرگ شده‌اند به دریا بازمی‌گردند. این ماهی دارای پوست و فلس نازکی است چنان‌که در اوایل فصل صیدش آنها را نمی‌کنند و مصرف‌کنندگان چربی پوست این ماهی را مزه آن می‌دانند اما زمانی که دو ماه از فصل صید آن بگذرد پوستش را می‌کنند زیرا پوستش در این مدت کلفت می‌شود و قابل خوردن نیست. جنس نر ماهی سفید بر روی سر خود خال‌های سفیدی دارد و جنس ماده دارای شکمی برآمده است. این ماهی بیش‌تر با کمک تور صید می‌شود که اندازه چشمه‌های تور باید در حدود ۳۵ میلی‌متر به بالا باشد.

مای کوته /*mayi-kuta*/: ماهی ازون‌برون کوچک.

میرمایی /*mir-mayi*/: وجود این ماهی که در پاره‌ای موارد شامایی نیز خوانده می‌شود در هاله‌ای از واقعیت و افسانه قرار گرفته است. عده‌ای آن را برآمده از داستان و افسانه می‌دانند و برخی مدعی‌اند آن را دیده‌اند. میرمایی نوعی ماهی سفید است که به باور صیادان میر و فرمانده سایر ماهیان از نوع خود است. زمانی که این ماهی به تور صیادی برخورد می‌کند باعث می‌شود تا سایر ماهی‌های هم‌جنس خود به دنبالش حرکت کنند و در نتیجه صید زیادی نصیب صیاد می‌شود. صیادان معتقدند سایر ماهی‌ها برای نجات میر خود می‌آیند. از آنجاکه میرمایی میزان صید را افزایش می‌دهد، صیادان احترام

خاصی برای آن قائل هستند و میرمایی را صید نمی‌کنند. بلکه از میرمایی برای صید سایر ماهی‌ها استفاده می‌کنند. پس از آنکه میزان صید دلخواه حاصل شد، صیادان میرمایی را با هدیه‌ای به دریا روانه می‌کنند. میرمایی در مدتی که صیادان مشغول صید هستند درون آبگیری نگهداری می‌شود و بعد از اتمام کار صیاد با قرار دادن سکه‌ای طلا در دهان و گل در آبشش‌های ماهی، او را رها می‌کند. این ماهی به‌هیچ‌وجه به‌عنوان صید مصرف نمی‌شود و صیادان این کار را دور از انصاف و جوانمردی می‌دانند و در هنگام رها کردن او با آواز از او می‌خواهند که سال دیگر هم بیاید و برای صیدشان فراوانی بیاورد. ظاهر این ماهی به‌واسطه خال‌های رنگی و زیبایی که بر پوست خود دارد، از سایر ماهی‌ها متفاوت است و موجب شناسایی آن می‌شود.

۱۲.۳. اجزا و متعلقات ماهی

آشپل /æʃpæl/: تخم ماهی.

بال /bal/: باله ماهی.

خاش /xaʃ/: استخوان ماهی.

خاویار /xaviyar/: تخم ماهیان غضروفی.

کت /kæt/: فلس یا پولک ماهی.

کمرخاش /kəmaer-xaʃ/: به استخوان اصلی ماهی یا همان ستون فقرات ماهی گویند.

گوش خاله /guʃxalə/: آبشش ماهی.

گوش کلا /guʃ-kula/: کلاهی برای پوشش گوش صیادان که دوخت آن در انزلی و غازیان انجام می‌شد.

گوشلاخ /guʃlax/: گوش ماهی.

میچیک /mičik/: زیر دهان ماهی را گویند؛ چانه.

۱۳.۳. فراورده‌های غذایی ماهی

آشپل پلا /æʃpæl-pala/: غذایی است شامل تخم ماهی شورشده به همراه کته ولرم.

آشپل کوکو /æʃpæl-kuku/: نوعی کوکو که از ترکیب تخم ماهی خام، برگ سیر تازه و تخم مرغ تهیه می‌شود.

باج /baʃ/: روده و اشپل ماهی ماده را گویند.

بادخایه /badxaya/: فک بادکنکی ماهی را گویند که باعث شناور ماندن ماهی در آب می‌شود.

بادخایه /padxaya/: بادخایه.

پلامایی /*pæla-mayi*/: کسانی که در شرکت تعاونی پره مشغول به کار هستند علاوه بر دستمزد، چه به صورت روزانه و چه ماهانه، سهمی از صید روزانه دارند که غذای روزانه آنها محسوب می‌شود. پلامایی توسط صیاد یا خورده یا فروخته می‌شود.

خشکه‌مایی /*xuška-mayi*/: ماهی دودی.

دَم پِج /*dæmpəʃ*/: اگر مواد درون ماهی شکم پر را تفت دهند به روش پخت آن دَم پِج گویند. دیبِیجا /*dibija*/: غذایی که از روده و دیگر متعلقات درون بدن ماهی تهیه می‌شود. اگر در مورد ماهی نر گفته شود: «دیبِیجا دره» یعنی روده‌ای درشت و چربی‌دار دارد.

شوره‌مایی /*šura-mayi*/: ماهی شور.

شَب /*šəb*/: غذایی که از روده ماهی سفید تهیه می‌شود.

فیوِیج /*fifiʃ*/: فیوِیج.

فیوِیج /*fiviʃ*/: ماهی شکم‌پر یا ماهی تنوری.

قورابِیج /*qurabiʃ*/: فسنجانی است که به جای گوشت مرغ در آن ماهی سفید می‌ریزند.

کپورآوه /*kupur-ava*/: خورشتی است که برای رفع سرماخوردگی از سر ماهی کپور و سبزی‌های معطر تهیه می‌کنند. در این حالت سر کپور را آن قدر می‌پزند تا کاملاً له شود.

کپورسَره /*kupur-særo*/: کپورآوه.

کته‌مایی /*kæta-mayi*/: نوعی از پخت ماهی شکم‌پر که مواد درون آن را تفت نمی‌دهند و به صورت خام درون شکم ماهی قرار می‌دهند.

کله‌کپور /*kæla-kupur*/: کپورآوه.

کولی‌قورابِیج /*kuli-qurabiʃ*/: فسنجانی است که به جای گوشت مرغ در آن کولی می‌ریزند.

مالاتا /*malata*/: ماهی تنوری که از طول به دو نیم تقسیم می‌شود و پیش از تنوری کردن، برای مزه‌دار کردنش، روی آن سماق، آب انار، رُب آلوچه یا رُب انار می‌مالند و سپس آن را درون تنور می‌پزند.

مایی‌دَس پِیج /*mayi-dæsbij*/: ماهی‌ای که برای پخته شدن آن را از وسط تا می‌کنند.

مایی‌دودی /*mayi-dudi*/: یکی از فرآورده‌های غذایی ماهی است که به آن مایی‌الویی و خشکه‌مایی نیز گفته می‌شود. برای تهیه آن، ماهی را به مدت هشت تا پانزده روز در اژدم می‌خوابانند. سپس ماهی‌ها را در دسته‌های چهار تا پنج‌تایی به کمک کاهی که از ناحیه چشم یا گلوی ماهیان رد می‌کنند به سقف گرم‌خانه یا اتاقی که در آن آتش روشن کرده‌اند آویزان می‌کنند. در این حالت آتش باید بدون شعله باشد زیرا سبب برشته شدن ماهی می‌شود و صرفاً دود ناشی از سوختن کافی است. ماهی‌ها در حدود ده تا بیست روز در این وضعیت باقی می‌مانند تا به رنگ طلایی درآیند. برای مصرف ماهی، به میزانی

که نیاز دارند برش می‌زنند و بر روی برنج در حال دم کشیدن قرار می‌دهند و روی آن کمی کره نیز می‌ریزند تا با دم کشیدن برنج آن هم آماده شود. شیوه دیگر آماده کردن ماهی برای تناول به این صورت است که تکه‌ای از آن را روی آتش قرار می‌دهند تا پوستش بسوزد و بعد آن را کنده و گوشت ماهی را درون ظرفی کوچک قرار می‌دهند و روی برنجی که در حال دم کشیدن است قرار می‌دهند تا با دم کشیدن برنج، ماهی نیز به عمل آید.

مایه شور /*mayi-šur*: یکی از فراورده‌های ماهی است که برای تهیه آن تعدادی از ماهی‌ها را به صورت ردیف به ردیف در خم یا چلیک می‌چینند و سپس مقدار زیادی نمک و رونس بر روی آنها می‌پاشند. در هر ردیف، ماهی را بر عکس ماهی زیری قرار می‌دهند تا به دلیل برآمدگی در ناحیه شکم فضای خالی به وجود نیاید. ماهی‌های شور آماده شده را درون خم‌هایی داخل چاله کنده شده‌ای در زمین نگهداری می‌کنند و در زمان مصرف آنها را در داخل ظرفی روی کته می‌گذارند. امروزه ماهی‌ها را در ظرف‌های پلاستیکی شور می‌کنند و در پاره‌ای از موارد در هنگام مصرف آن را سرخ می‌کنند.

واویجگاه /*vaviġgah*: واویشکا.

واویشکا /*vaviška*: نوعی خوراک که از ماهی کیلکای ساتوری شده تهیه می‌کنند.

۱۴.۳. واژه‌های عمومی

آستان /*astan*: صیدگاه و محل زندگی صیادان پره در فصل صید را گویند.

آل‌زنک /*alzaenæk*: جن ماده که در مرداب، برکه و بیشه یعنی جایی که انسان نیست زندگی می‌کند.

آژدم /*æzdam*: آب بسیار شوری که از شور کردن ماهی حاصل می‌شود.

بالاقوش /*balaquš*: در صید به روش پره زمانی که ماهی‌های زیادی وارد تور شده باشند، امکان پاره شدن تور پیش می‌آید که در این زمان بالاقوش می‌زنند یعنی به کمک تور ماهی‌ها را از توربه تخلیه می‌کنند تا توربه سبک‌تر به ساحل کشیده شود.

پسیکان /*pisikan*: ماهی‌ای است که یا بر اثر ماندن چندروزه در دام مرده باشد؛ یا ماهی‌ای که در هنگام کولاک به دام افتاده و بر اثر تقلای زیاد ناشی از فشار آب مرده باشد. پسیکان به مصرف حیواناتی چون سگ می‌رسد.

چل /*čəl*: گل معلق در آب را گویند که اگر به دام برخورد کند، باعث پاره شدن و گیر کردن دام در هنگام پخش شدن در آب می‌شود.

چلیک /*čolak*: بشکه چوبی را گویند که در هنگام توفان و از طریق دریا از سمت روسیه وارد سواحل گیلان می‌شد و در موارد متفاوت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

چلیک /čilik/: میچیک.

حیوان کره میچیک زئن داره /heyvan kærə mičik zən dərə/: به ماهی در حال مردن که مرتب دهانش را باز و بسته می‌کند می‌گویند.

خارش دگفتن /xarəš dəkəftən/: به زمان تخم‌افشانی ماهی اطلاق می‌شود که در آن هنگام ماهی به دنبال هر چیزی سفتی می‌گردد تا خود را به آن بمالد و تخم‌های خود را بریزد.

خاج خاج /xaj-xaj/: قطعه‌قطعه کردن ماهی.

خُم /xum/: ظرف سفالین بزرگ مخصوص شور کردن ماهی. برای این منظور پس از کندن چاله‌هایی در زمین خم‌ها را درون آنها قرار می‌دادند تا بر اثر مجاورت با گل خیس، فضای خنکی به وجود آید و ماهی‌ها فاسد نشوند.

دشته‌وا دریایه نم بزه /dəšta-va dəryayə nem bəzə/: دشته‌وا شروع به وزیدن کرده است به این معنی که به دنبال وزش این نوع باد که ماهی‌ها را از عمق به سطح آب می‌کشاند، فراوانی صید حاصل می‌شود.

دُمُرده مایی /dəmaərda-mayi/: ماهی‌ای که در آب مرده باشد.

رُوش /ruš/: به حشرات ریز در خط ساحلی گویند که با پس رفتن آب به زیر ماسه‌ها و با پیش آمدن آب به روی ماسه‌ها می‌آیند. از این حشرات به عنوان طعمه ماهی در روش صید قلاب استفاده می‌کنند.

رُوناس /ronas/: گردی قرمز رنگ که هنگام شور کردن ماهی‌ها روی آنها می‌پاشند تا رنگشان قرمز شود.

زالش /zaləš/: ماهی‌ای که به هر دلیلی در دریا مرده باشد.

زنگالو /zaŋgalu/: شعر معروفی است در رابطه با ماهیگیران که آن را هنگام صید می‌خواندند.

زَنگه آب /zaŋga-ab/: آب زلال.

سُفته نُکودن /suftə nukudæn/: به حالتی اطلاق می‌شود که ماهی نصیب ماهیگیر نشود.

سفیدکودن /sifid kudæn/: صیادان زمانی که می‌خواهند تور را در برابر خورشید پهن کنند تا خشک شود از عبارت خشک کردن استفاده نمی‌کنند و از اصطلاح سفید کردن استفاده می‌کنند زیرا معتقدند با خشک کردن تور، روزی‌شان خشک می‌شود.

سیم چال /simčal/: اتاقی دارای سیستم تهویه در شرکت تعاونی پره که ماهی‌های صید شده در هنگام ظهر و شب را تا زمان باز شدن بازار در آنجا خنک نگاه می‌دارند.

سیمساک /simsak/: بوی بد ماهی ناشی از فساد آن را گویند.

سَرطه خاش /šarta-xaš/: در گذشته به وسیله استخوان سر ماهی جنسیت نوزاد زنان باردار را حدس می‌زدند و معتقد بودند اگر استخوان به پشت بیفتد، نوزاد پسر و اگر به رو بیفتد، نوزاد دختر خواهد بود.

شورش /šorəš/: فشار آب را گویند.

شورم /šuræm/: مه.

فردی /feredi/: روی هم چیدن تور را گویند.

فکلاشتن /fəklašton/: تمیز کردن و تخلیه روده‌های ماهی از صدف و گوش ماهی با فشار دادن دو انگشت به سمت انتهای روده.

فلاگدن /fælagedæn/: آویزان کردن تورها برای خشک و انبار کردن آنها.

کالیش /kalaš/: تخم‌ریزی ماهی.

کولاک /kulak/: دریای طوفانی.

کومه /kumə/: اتاقک‌ها یا مکان‌های استراحت صیادان را کومه گویند.

گاچمپر /gačəpær/: در ورودی حصیری گاجامه را گویند.

لارو /larv/: بچه ماهی.

لیسه /lise/: به لزج شدن توری که مدت زمانی طولانی در آب قرار داشته است اطلاق می‌شود که دیگر نمی‌توان با آن ماهی گرفت.

ماشکه‌سیخ /maška-six/: به طنابی که با آن ماشک را پشت می‌زنند ماشکه‌سیخ گویند. طنابی که برای پشت‌انداختن ماشک استفاده می‌شود از پشم بز یا دم اسب است چراکه در غیر این صورت ماشک در هنگام پرتاب گره می‌خورد. پشت‌زدن ماشک در قسمت انتهایی یعنی جایی که تور به قسمت داخل تا می‌شود صورت می‌گیرد.

مالاتوشکه /mala-tuška/: گره‌هایی که برای بافتن دام زده می‌شود و از هر گره زدن یک چشمه حاصل می‌شود.

مالارچ /mala-ræf/: محدوده مکان صید صیادان.

ناساوا /nasava/: در صید به‌روش پره برای نگهداشتن کرجی در آب و همچنین تراکتور در هنگام کشیدن تور، از طناب بلندی استفاده می‌کنند که در ساحل کار گذاشته می‌شود و به آن ناساوا گویند. از آنجایی که تور پره بسیار بلند است و قدرت آب بر سنگینی آن می‌افزاید، برای بیرون آوردن تور از آب نیاز به نیروی فراوانی است که تراکتور به‌تنهایی قادر به مقابله با این نیرو نیست از این رو از ناساوا استفاده می‌کنند تا تراکتور را در جایش ثابت نگه دارد. همچنین در طول فصل صید به‌صورت روزانه زمانی که ساعت کار به‌پایان می‌رسد و دیگر نیازی به کرجی تا روز بعد نیست، برای ثابت نگهداشتن کرجی در آب آن را به ناساوا متصل می‌کنند. برای کار گذاشتن ناساوا در فاصله‌ای از دریا زمین را تا عمق دو متر می‌کنند و طناب را به لاستیک یا هر چیز سنگینی گره می‌زنند و درون چاله کنده‌شده می‌اندازند و سپس روی آن را با خاک می‌پوشانند. در واقع ناساوا تکیه‌گاهی است برای تراکتور و کرجی

تا در برابر فشارها مقاومت کنند.

نره‌مایی /*næra-mayi*/: ماهی نر.

واچین /*vačín*/: عمل جمع کردن تور را گویند.

واگردسته‌مایی /*vægærdaesta-mayi*/: ماهی‌هایی که بعد از تخم‌ریزی در مرداب دوباره به دریا باز می‌گردند.

وامیج /*vaməj*/: عمل وارسی کردن تور داخل آب را گویند. پس از آن که مدت زمانی از پهن کردن تور در آب گذشت، صیاد آن را وارسی می‌کند تا مطمئن شود در آن مکان می‌تواند ماهی صید کند، اگر آنجا را نامناسب بیابد، محل صید را تغییر می‌دهد.

وبچاردن /*væbočardæn*/: به عمل رد کردن طناب از میان چشمه‌ها به منظور پشت زدن تور گفته می‌شود. ور /*vor*/: جای مشخص و ثابت ماهیگیران در دریا را گویند که به صورت قانونی جایی ثبت نمی‌شود ولی همه صیادان آن حریم را محترم می‌شمردند و به آن تجاوز نمی‌کنند.

ورچین /*værcín*/: به عمل جمع کردن چشمه‌ها ورچین گویند. این عمل از مقدمات پشت زدن است که ردیف‌های اول چشمه (در سمت طول) را دانه‌به‌دانه جمع می‌کنند تا از این طریق بتوانند طناب پشت زدن را از میان تمامی چشمه‌ها رد کنند.

ورنابلند /*værna-bulænd*/: برای بالا کشیدن تور در صید پره از وینچ استفاده می‌شود. از آنجایی که وینچ وسیله‌ای است که قادر به کشیدن طناب است، بعد از به پایان رسیدن طناب و رسیدن به تور از تکه‌ای چوب و مقداری طناب استفاده می‌کنند. طناب را به چوب گره می‌زنند و از یک سمت چوب را به تور می‌پیچانند و از سمت دیگر طناب را با وینچ می‌کشند که به این عمل ورنابلند گویند. ورنابلند را چندین بار تکرار می‌کنند تا به توره نزدیک شوند.

ورنا زئن /*værna zeæn*/: در گذشته در صید پره صیادان برای بیرون کشیدن تور از آب، طناب‌های تور را با استفاده از شانه می‌کشیدند و زمانی که به قسمت تور می‌رسیدند، طناب‌هایی به آن متصل می‌کردند و عمل کشیدن را تا به پایان رسیدن کار ادامه می‌دادند. به عمل متصل کردن طناب به تور به منظور بیرون کشیدن آن از آب ورنا زئن می‌گفتند. امروزه این کار را با کمک وینچ انجام می‌دهند.

ورنا کوتاه /*værna-kuta*/: زمانی که در صید پره، تور به توره رسید، همان عمل ورنابلند را به صورت کوتاه‌تر برای توره انجام می‌دهند تا توره به ساحل برسد. مثلاً اگر در ورنابلند حدود ۲ متر از پره بالا می‌آمد در ورناکوتاه حدود ۱ متر آن را بالا می‌کشند.

وینچ /*vinč*/: دستگاه گردانی است که در صید پره برای بالا کشیدن تور به تراکتور متصل می‌کنند. وینچ با نیروی زیاد تور سنگین و طولانی را به ساحل می‌کشد. از آنجاکه وینچ صرفاً می‌تواند طناب را بکشد،

زمانی که طناب تور به اتمام می‌رسد و به تور می‌رسند به کمک تکه‌ای چوب که **لاتک** خوانده می‌شود تور را به طنابی مجزا متصل می‌کنند و در **وینچ** قرار می‌دهند و این کار را چندین بار انجام می‌دهند تا تمام تور به ساحل برسد. در گذشته کار **وینچ** را **ورناکش** انجام می‌داد.

یاما ق / yamaq: وصله زدن تور؛ تورهایی را که دچار پارگی شده‌اند و دیگر کارایی ندارند نگه می‌دارند تا اگر تور اصلی دچار پارگی شد، تکه‌ای از تور قبلی را بردارند و آن را به تور مورد استفاده‌شان وصله بزنند.

منابع:

- اصلاح عربانی، ابراهیم، ۱۳۷۸، کتاب گیلان، رشت.
- پاینده لنگرودی، محمود، ۱۳۶۶، فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی)، تهران.
- دورانتی، الساندرو، ۱۳۹۵، انسان‌شناسی زبان‌شناختی، ترجمه رضا مقدم‌کیا، تهران.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۰، معرفی زبان‌ها و گویش‌های ایران، تهران.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۳۲، فرهنگ گیلکی، تهران.
- مرعشی، احمد، ۱۳۶۳، واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، رشت.
- نوزاد، فریدون، ۱۳۸۱، گیله‌گب، رشت.

واژه‌های دوزندگی و پوشیدنی‌ها در گویش دشتستانی

حکمت ملک‌زاده (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادب فارسی)

۱. مقدمه

استان بوشهر در جنوب غربی ایران بین ۲۷ درجه و ۴ دقیقه پهنای شمالی و ۵ درجه و ۶ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵۱ دقیقه درازای خاوری از جنوب گرینویچ قرار گرفته است، از سمت شمال مجاور استان خوزستان و قسمتی از کهگیلویه و بویراحمد است و از جنوب به خلیج فارس و قسمتی از استان هرمزگان و از شرق به استان فارس و از غرب به خلیج فارس منتهی می‌شود و حدود ۶۰۰ کیلومتر مرز آبی دارد که از اهمیت اقتصادی و گردشگری قابل توجهی برخوردار است. استان آب و هوایی گرم و خشک دارد و سواحل آن گرم نمناک است. وسعت آن ۲۷۶۵۳ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۷۴۳۶۷۵ است. ۸ شهرستان، ۱۷ بخش، ۱۳ شهر و ۳۶ دهستان دارد. شهرستان‌ها عبارت‌اند از: تنگستان، بوشهر، دشتستان، دشتی، دیپر، دیلم، کنگان و گناوه.

بنای بوشهر به اردشیر ساسانی نسبت داده می‌شود که نام اصلی آن «رام‌اردشیر» بوده و گفته می‌شود که «رام‌اردشیر» به مرور زمان به «ریشهر» تبدیل شده و بعد به بوشهر تغییر یافته است.

دشتستان از نظر لغوی به معنی دشت، صحرا، بیابان و اراضی مسطح است. نام قدیم دشتستان «دستقان» معرب دشتستان است. دشتستان امروز ۶۱۵۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و از شمال غربی به گناوه، از مغرب به گناوه و بوشهر، از مشرق و شمال شرقی به کازرون و ممسنی و از جنوب و جنوب غربی به دشتی و تنگستان محدود است. مرکز آن شهر برازجان است که با روستاهای اطرافش (سرگره، بُنداروز، خوش‌مکان و...) بخش مرکزی دشتستان را تشکیل می‌دهد. مردم دشتستان، با گویش دشتستانی سخن می‌گویند اما گویش هر منطقه (بلوک که در قدیم خان‌نشین بوده) تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؛ مثلاً واژه «خوش، xoš» را در برازجان «خاش، xāš» و در سعدآباد «خش، xaš» تلفظ می‌کنند.

در این منطقه نژادهای بومی می‌زیسته‌اند و علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نژادهای دیگری مانند دراویدی، سیاه‌پوست، سامی، عرب، لر و بهبهانی نیز سکونت داشته، یا به مرور به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. در استان بوشهر عرب‌ها، لرها و طوایف دیگر مانند بهبهانی‌ها ساکن هستند که در اثر اختلاط، یک نوع نژاد خاص را به وجود آورده‌اند که به بوشهری معروف شده‌اند.

تقریباً تمام مردم این استان به زبان فارسی و با گویش محلی خود تکلم می‌کنند. لهجه‌ها در روستاها بیشتر از شهرها متنوع و مشهورند و بین آنها اختلاف‌هایی نیز به چشم می‌خورد. پوشاک براساس اقلیم جغرافیایی، ذوق و سلیقه، مذهب و اعتقادات و آداب و رسوم به وجود می‌آید. پوشاک مردم استان بوشهر نیز براساس عوامل ذکرشده شکل گرفته است. بنا به شرایط جغرافیایی استان بوشهر و بر مبنای پوشاک سنتی مردم، می‌توان آن را به دو حوزه فرهنگی تقسیم کرد؛ یکی محدوده شمالی و شمال شرقی استان که درواقع حالت کوهستانی دارد و دیگر مناطق ساحلی و جلگه‌ای استان بوشهر که از نظر لباس سنتی تفاوت‌هایی دارند. این تفاوت علاوه بر اینکه در مدل و شکل لباس مشهود است، در برگزیدن رنگ و جنس پارچه‌ها و حتی در تعداد لباس‌هایی که پوشیده می‌شود نیز مشاهده می‌شود. در نواحی کوهستانی و سرسبز بوشهر جامه‌های سرخ، زرد و رنگارنگ نوعی

هماهنگی میان رنگ لباس با پیرامون خود پدید می‌آورد. مردم مناطق گرم و سوزان ساحلی نیز از جامه‌ها و پارچه‌های سفید و بی‌رنگ سود می‌جویند. همچنین باتوجه‌به وجود تبادلات فرهنگی بین مناطق شمالی استان با ترک‌های قشقایی استان فارس، شباهت زیادی بین پوشاک مردم این دو قوم مشاهده می‌شود.

۲. فعل‌های مخصوص به خیاطی

آجیده واویدن /*ʔəjid(ɖ)ə vāvid(ɖ)an*/: قراردادن رویه و آستر روی هم و کوک زدن به آنها، پیش از دوخت اصلی تا نلغزد و صاف روی هم قرار گیرد.

اِشکُفتَن /*ʔeškoftan*/: شکافتن. به این دو صورت نیز خوانده می‌شود: /*vāterkondan*/، /*vāškaftan*/.

بُقِ کِرَدَن /*boq kerdan*/: پف کردن و برجسته شدن قسمتی از لباس.

بیر وِیسِیدَن /*bir veysidan*/: خشک ایستادن و دور قرار گرفتن جامه از بدن.

پارده کِرَدَن /*pārde kerdan*/: نوعی دوخت، دودوزه دوختن؛ بار اول دولای پارچه را روی هم می‌نهند و می‌دوزند و برای استحکام بیشتر دوخت و همچنین ریش‌ریش نشدن آن، لبه درز را به طرف داخل می‌رانند و دوباره می‌دوزند.

پَشک خَرَدَن (خاردن) /*pešk xa(â)rdan*/: متلاشی شدن و اِزهم پاشیدن پارچه به‌دلیل پوسیدگی.
 تَنگ نادن /*tang nâd(ɖ)an*/: تنگ نهادن، اگر گیوه در اثر رطوبت خمیده شود، دو لنگه را از طرف رویه روی هم می‌گذارند و می‌بندند و وزنه سنگینی روی آن می‌گذارند تا صاف شود. به این کار تنگ نادن گویند.

جار گِرِفَتَن /*jâr geroftan*/: اندازه گرفتن.

چِیدَن /*čidan*/: بافتن (کاموا). انجام هر نوع کار بافتنی از قبیل ژاکت، رویه گیوه و مانند آن.

چَرخی بُرِیدَن /*čarxi borid(ɖ)n*/: نوعی برش به‌شکل دایره، گرد و موزون بریدن، مانند بریدن چادر یا دامن کُلُوش.

دُخَتَن /*doxtan*/: دوختن.

دِرَدَن /*derdan*/: دریدن، پاره کردن.

دَشکِه کِرَدَن /*daške kerdan*/: نخ کردن سوزن.

دَشکِه کُت کِرَدَن /*daške kot kerdan*/: سوزن نخ کردن و اصطلاحی است برای بزرگ کردن و کش دادن موضوع کوچک و بی‌اهمیت.

دوکیمره /do-kemere/: نوعی دوخت مخصوص گیوه است که دو ردیف کمر دوخته می‌شود.
رخ واگردندن /rex vâgardondan/: توزدن لباس و برگرداندن لبه آن.
رخه کردن /rexe kerdan/: توزدن و برگرداندن لبه لباس.
زوردر کردن /zurder kerdan/: پارچه یا لباسی که به زور و در اثر فشار و کشیدن پاره شود.
شُر خارَدَن (خَرَدَن) /šor xâ(a)rdan/: پاره شدن پارچه یا لباس از طول.
فیت بیدَن /fit biðan/: اندازه بودن لباس، به تن نشستن لباس.
کِرَسَن /ke:resan/: جمع و چروک و کوتاه شدن پارچه و لباس و نظایر آن در اثر رطوبت یا آب رفتن.
گَز کِرَدَن /gaz kerdan/: اندازه گرفتن، متر کردن پارچه.
گَندِه چِش زَدَن /gend-e čiš zedan/: سوزن به چشم زدن. کنایه از امرار معاش از راه خیاطی.
لو کِرَدَن /lu kerdan/: گلوله کردن نخ یا کاموا.
لَسِه واویدن /la:se vâvidan/: مخفف له و ساییده شدن است. در مورد لباسی به کار می‌رود که از شدت کهنگی قسمتهایی از آن بسیار نازک شده باشد.
واِتِرکُنَدَن /vâterkondan/: شکافتن دوخت (← اِشکُفَتَن و واشکافتَن).
وارچَسَن /vârčesan/: درهم پیچیده شدن و گره خوردن کاموا، پشم، مو و نخ که باز کردن آن مشکل باشد.
وارچُنَدَن /vârčondan/: درهم پیچاندن و گره دادن نخ و کاموا.
واشکافتَن /vâškâftan/: شکافتن دوخت یا بافتنی (← اِشکُفَتَن و واِتِرکُنَدَن)
بَقّه کِرَدَن /yaqqe kerdan/: چیدن گودی بقه در خیاطی، جا بقه باز کردن.
بَگ لا در کِرَدَن /yaglâ der kerdan/: جر دادن، پاره کردن پارچه یا لباس از جهت طول بدون استفاده از قیچی.

۳. اسامی مربوط به خیاطی

اُفَتین /?oftin/: آستین.
بُره /borre/: قطعات و بریده‌های پارچه پس از خیاطی، اگر این قطعات کهنه و باریک و نسبتاً بلند باشد، به آن شره هم می‌گویند.
بَقیه /beqiye/: بخیه، نوعی دوخت.
بندِ دو مَک /band-e dumak/: بند شلوار، قیطانی که به جای کش در زیر و لبه دوخته‌شده شلوار می‌کنند و معمولاً با نخ سفید بافته می‌شود و آن را گره می‌زنند.
پَتِه پِرو /pete-peru/: وصله پینه.

- پَرُو /perru/: وصله، رفو.
- پسرخ /pasrex/: سجاف که در اطراف لباس می‌دوزند.
- پَنَک /pa:nak/: پهنک، حاشیه‌ای که دور لباس می‌دوزند. بیشتر در روستاها به کار می‌رود. در برازجان شَمَک می‌گویند.
- تُپ /top/: خال روی پارچه و نظایر آن، لکه کوچک.
- تُرکی بُر /torki-bor/: بریدن لباس به شیوه ترکی، جر دادن پارچه بدون استفاده از قیچی، دریدن و پاره کردن از درازا.
- تَریز /te:riz/: تریج، قطعه پاچه‌ای به شکل مثلث قائم‌الزاویه که در طرفین پایین جامه می‌دوزند تا گشادتر شود.
- توکاری /tu-kâri/: آسترمانندی است برای رویه گیوه یا ملکی که شُل‌تر از رویه بافته می‌شود و نخ آن نیز کمتر از نخ رویه، تاب دارد.
- تی‌پوز /ti-puz/: قطعه چرمی که به نوک گیوه دوخته می‌شود.
- جار /jâr/: اندازه، این واژه در اصل «جا» است.
- چُفتَک /çoftak/: دکمه.
- چُفتَک غِیوی /çoftak-e yeyvi/: دکمه غیبی (مخفی)، قابلمه‌ای، دکمه فشاری.
- چَرخَک /çarxak/: قرقره ریسمان، گرگر هم می‌گویند.
- چِرِه /çe:re/: چرخ نخ ریزی دستی، ریسندگی با چره را چره‌ریسی گویند.
- چَغَرَک /çayrak/: قرقره نخ، به لهجه مردم بعضی از روستاهای دشتستان.
- دَشکِه /de(a)ške/: نخ خیاطی یا نخ گیوه‌بافی، ریسمان.
- دَشکِه پَرگ /daškey parg/: نخ‌ای است از پنبه که توسط زنان در محل ریسیده می‌شود و یکدستی و استحکام نخ کارخانه را ندارد.
- دَشکِه هِندی: /daške-y hendi/: نوعی نخ که با آن رویه گیوه را می‌بافند. این نوع نخ در کارخانه ریسیده و از هند وارد می‌شد که نسبت به نخ پَرگ صاف‌تر بوده و از تابیدگی و استحکام بیشتری برخوردار بوده است.
- دومَک /dumak/: بندی است که با نخ بافته می‌شود و به جای کش، در لیفه شلوار قرار می‌دهند.
- دومَن /duman/: دامن لباس.
- دِیک /dik/: دوک نخ ریزی.
- راسی /râsi/: رویه، طرف روی پارچه و سطح بیرونی آن.

راسی‌واری /râsivâri/: پشت‌ورو یا تابه‌تا پوشیدن لباس.

رخ /rex/, /rox/: حاشیه لباس.

سیاحسه /siyâjese/: نوعی دوخت است که روی چرم پاشنه گیوه دوخته می‌شود. این دوخت به شکل لوزی‌های متحدالاضلاعی است و در وسط هر لوزی دو خط کوچک مورب موازی است.

سیزَن /sizan/: سوزن.

سیزَنِ دِلِیل /sizen-delil/: سوزنی بزرگ‌تر از سوزن خیاطی که با آن گیوه می‌دوزند.

سیلاخ /silâx/: سوراخ.

شُر /šor/: تکه دراز و باریک پارچه که با دست دریده شده باشد.

شُرِه /šorre/: پاره و کهنه. تکه پارچه دراز و باریک.

شُرِه‌درِه /šorre-dorre/: پاره پوره. تکه‌پاره‌های مندرس لباس یا پارچه.

شَمَک /ša:mak/: حاشیه‌دوزی دور لباس. در برازجان شمعک می‌گویند.

شی (شو) چَلَک /ši(u) čelak/: پارچه کوچک مربع‌شکلی که زیر بغل می‌دوزند تا جای آستین گشادتر شود. قُولُغ /qowloy/: کیسه ویژه لوازم خیاطی.

کالیر /kâleyr/: یقه پیراهن مردانه و هر پیراهنی که یقه برگردان داشته باشد. از واژه انگلیسی /collar/ گرفته شده است.

کُت /kot/: سوراخ (سوزن).

کِلَچ /kelač/: پارگی به شکل زاویه قائمه در پارچه و جامه.

کِمَر /kemar/: نواری است از جنس رویه گیوه که برای استحکام دور گیوه و در محل اتصال رویه به تخت دوخته می‌شود. طول این نوار به اندازه اطراف تخت گیوه و عرض آن، چهار ردیف بافت است.

کُشرو /ko:ru/: کناره دو طرف طول پارچه که اندکی ضعیف‌تر از خود پارچه بافته می‌شود. همچنین استفاده از عرض پارچه به جای طول آن در خیاطی، مثلاً وقتی طول پارچه برای آستین کافی نیست، گویند: «پارچه را از کُشرو بنداز».

گرگر /gargar/: چرخ، قرقره.

گرگرِ دَشَکِه /gargar-e daške/: چرخه ریسمان، قرقره نخ.

گرِنَد /gerend/: گره، گره دادن نخ یا طناب.

گِنَد /gend/: بخیه و دوخت لباس.

گیرِیچِه /giriče/: اندازه یک دوک پر از نخ یا پشم. ریسمانی که به شکل بیضی پیچیده باشد.

ماک /mâk/: ریسمان محکمی که با آن گیوه می‌دوزند.

۴. انواع پارچه

استورق /*estavraq*?/: استبرق، نوعی پارچه نسبتاً ضخیم.

آفتوی /*aftovey*?/: پارچه چلوار.

آل‌اتا /*aletâ*?/: نوعی پارچه راه‌راه که یک راه آن ژرژت و یک راه ساتن است و بیشتر برای دامن محلی به‌کار می‌رفته است. الاتی /*aletey*?/ هم گویند.

آطلسی /*atlesi*?/: پارچه‌ای از جنس ابریشم خالص با گل‌های رنگی ریزنقش برای تهیه لباس زنان. البته تنها زنان خانواده‌هایی که توان مالی داشتند از آن استفاده می‌کردند.

بُشور /*bošur*?/: پارچه‌ای از جنس نایلون که نیاز به اتو ندارد و زود هم خشک می‌شود با رنگ ثابت؛ مانند پارچه‌های سرخ و سبز در امام‌زاده‌ها، به آن بشور پیوش /*bošur-bopuš*/ هم گویند.
 بناریسی /*benâresi*?/: نوعی پارچه مرغوب و الوان که زنان مرفه با آن همه نوع لباس مانند چادر و شلیته می‌دوختند.

بنز /*benz*?/: پارچه‌های نرم و نایلونی که در امام‌زاده‌ها و مراسم عاشورا استفاده می‌شود.
 بلیک‌بلیکو /*belik-belikow*?/: پارچه‌های براق زردوزی و پولک‌دوزی‌شده که از آن پیراهن چاک‌دار و دامن (تنبان زنانه) می‌دوزند. امروزه به آن اکلیلی /*aklili*?/ گویند.

پچیز /*pečiz*?/: پارچه نخی چهارخانه (شطرنجی).
 تافته /*täfte*?/: پارچه‌ای در رنگ‌های گوناگون که برای تهیه لباس مردان به‌کار می‌رفته است اما لباس هر شخص فقط در یک رنگ تهیه می‌شده است.

تافته سیه /*täftey se*?/: تافته مشکی. از این پارچه شلوار مردانه دوخته می‌شد که تا بیست سانتی‌متری مانده به قوزک پا نقش‌دار بوده است.

تپ‌تپی /*top-topi*?/: پارچه خال‌دار را گویند.

تَشک‌تَشکی /*tešk-teški*?/: پارچه (یا پرنده)‌ای که دارای خال‌ها و لکه‌های کوچک سیاه و سفید باشد.

تیترون /*titron*?/: تترن. پارچه نخی که بیشتر برای شلوار مردانه از آن استفاده می‌شد.

جَدّی /*jaddey*?/: جده‌ای، پارچه چلوار، منسوب به شهر جدّه عربستان.

جُرج گل اوریشمی /*jorj-e gol-avrišemi*?/: ژرژت با گل‌های بافته‌شده ابریشمی. از ژرژت گل‌دار و گل ابریشمی برای دوخت چادر نیز استفاده می‌شده است.

جُرج گل زده /*jorj-e gol-zeđe*?/: ژرژت گل‌دوزی‌شده، نام دیگر آن جرجر /*jorjor*/ است. از این پارچه در چهار رنگ سفید، قرمز، آبی و مشکی برای پایین دامن یا شلوار زنانه استفاده می‌شده است.

چَتانی (چَتانه) /*čattāni(e)*?/: نوعی پارچه نامرغوب مثل کرباس که آن را شمع‌اندود کرده و به‌جای پوشک

بچه به کار می‌برده‌اند. لباس‌های کثیف و بدرنگ را نیز به آن تشبیه می‌کنند. همچنین در بعضی جاها برای چادر زدن در صحرا از این پارچه استفاده می‌کردند چون آب به آن نفوذ نمی‌کند.

چِگَن /čegan/: نوعی پارچه است با زمینه سفید و گل دوزی‌های رنگین که از آن شلوار فراخ (دامن بسیار پرچین) می‌دوختند. این پارچه در رنگ‌های سرخ، سبز و زرد برای لباس زنانه استفاده می‌شد.

چیت /čit/: پارچه‌ای نخی، رنگی و مناسب هوای گرم جنوب و فصل تابستان، به‌خصوص در مناطق جنوبی که با خلیج فارس فاصله کمی داشته‌اند.

حریرِ سلطون /herir-selton/: پارچه نازکی است شبیه وال که چهارخانه‌هایی هم‌رنگ زمینه ولی ضخیم‌تر دارد.

خارا /xârâ/: نوعی پاچه اطلس که گل‌های ساتن هم‌رنگ با زمینه دارد (نوعی قماش ابریشمی).

خارازری /xârâ-zeri/: پارچه اطلس الوان که در بافت آن از نخ‌های طلایی یا نقره‌ای استفاده شده است.

دگله /dagle/: برای سه مورد به کار می‌رود: الف) نوعی قبا، ب) قواره، ج) نوعی پارچه؛ پاچه‌ای بته‌جقه‌ای که با آن لباسی به همین نام می‌دوختند.

رَشْتِ مَتَل /rašt-e metal/: نوعی پارچه وال خال‌دار با زمینه سیاه. از این پارچه، بیشتر تُمون فراخ (دامن بلند پرچین) می‌دوختند.

روسی /rusi/: نوعی پارچه نرم مثل ابریشم در رنگ‌های شاد چون سرخ و زرد.

سفید کاغذی /sefid-kâyozi/: برای تهیه لباس مردانه در خانواده‌های اعیان و ثروتمند به کار برده می‌شده است.

سُنْدُس /sundos/: پارچه‌ای نازک و ترک‌دار (راه‌راه) که در حاشیه آن گل‌های ابریشمی الوان دوخته شده بود و برای لباس زنانه استفاده می‌شد.

شال‌ویل /šâl-veyl/: جنس آن مانند ژرژت بوده و برای دامن پرچین (شلوار فراخ، قُر) استفاده می‌شده است که به قول قدیمی‌ترها «رقص برمی‌داشت»، یعنی بسیار پرچین بوده که هنگام راه رفتن موج برمی‌داشته است.

شَتیر /šetir/: پارچه‌ای که هنگام بریدن یا پاره کردن، عرض یک طرف آن بیشتر باشد.

شِرْمَن /šerman/: پارچه‌ای نایلونی که نیاز به اتو ندارد و صاف و براق است.

شونَم /šavnam/، /šownam/: شبنم. نوعی پارچه نازک مانند وال که در چند رنگ وجود داشته است. از این پارچه رنگارنگ برای تمام اجزای لباس زنان مانند پیراهن و شلوار فراخ استفاده می‌شده است.

شونم خروسی /šavnam-e xorusi/: پارچه‌ای سرخ‌رنگ شبیه وال که در حاشیه و سلسله آن تصاویر خروس بود و زنان با آن شلوار محلی فراخ می‌دوختند.

صُبَخیر /sobexeyr/: نوعی پارچه شبیه به مخمل و زری دوزی شده برای دوختن قبا یا جلیقه زنانه.
قلمکار /qelamkâr/: پارچه‌ای ساده و نقش‌دار که بیشتر کاربردی زنانه داشته است.
کُدِری /kođri/: پارچه‌ای نخی در همه رنگ که هم‌اکنون نیز برای تهیه لباس زنانه کاربرد دارد.
کِرَواس /karvâs/: کرباس. پارچه‌ای سفیدرنگ و ارزان که از آن برای تهیه لباس عامه مردم استفاده می‌شده است.

کِرویتی /kerviti/: پارچه مخمل راه‌راه برجسته که بیشتر برای کت و شلوار مردانه از آن استفاده می‌شود.
کِش کِشی /keš-keši/: پارچه کش‌دار که رنگ‌های متفاوت داشته است.
کوره /kure/: پارچه کرباس.
گُجیرات /gojirât/: نوعی پارچه ضخیم که روی آن به‌صورت بته‌جقه‌ای زردوزی شده بود. به آن «زری گجرات» هم می‌گفتند. این پارچه را از هند می‌آوردند.
گُلنداز /gol-andâz/: گل‌انداز. پارچه توری که به‌هنگام بردن عروس به خانه داماد روی سر و صورت او می‌اندازند.

گنده /gende/: پارچه‌های تازه‌ای که با کنار هم قرار دادن آنها تخت گیوه یا ملکی می‌سازند.
لاس /lâs/: نوعی پارچه ابریشمی نسبتاً ضخیم شیری‌رنگ که مردان با آن قبا می‌دوختند.
لِم‌سوک /lamsuk/: نوعی پارچه نخی ساده و بدون نقش، کمی نازک‌تر از چلوار. این پارچه فقط در دو رنگ سیاه و سفید بافته می‌شود.

لَندِنی /landeni/: پارچه‌ای نرم مثل تترن برای پیژامه مردانه.
مَخمَل /maxmal/: انواع مخمل که در رنگ‌های متفاوت بوده و بیشتر برای لباس‌های محلی زنان به‌کار می‌رفته است. هنوز هم در دشتستان از آن استفاده می‌شود. زنان اعیان بیشتر لباس‌هایی به رنگ تمام‌سفید می‌پوشیده‌اند.

مُور /muwer/: پارچه‌ای رنگارنگ که برای تهیه لباس زنانه خصوصاً قر استفاده می‌شده است.
نَساجی /nassâji/: پارچه‌ای زمخت و نامرغوب برای دوخت لباس مردانه، خصوصاً فقرا.
نُظهور /now-zohur/: پارچه‌ای رنگارنگ برای تهیه لباس، خصوصاً قبای مردان اعیان و اشراف.
وِیل /veyl/: وال، پارچه‌ای نازک و رنگارنگ که برای تهیه لباس زنان عادی استفاده می‌شد.

۵. انواع وسایل زینتی زنان

النگون /elangun/: النگو.
انگشتیر /angoštir/: انگشتر.

بُت‌خِرَک /*botxerak*/: نوعی گردنبند که از سوراخ کردن و به رشته کشیدن دانه‌های گیاه میخک درست می‌شود. این گردنبند علاوه بر جنبهٔ تزئینی، این ویژگی را دارد که به هنگام عرق کردن شخص رایحهٔ خوشی از آن به مشام می‌رسد.

تَک‌پوش /*takpuš*/: انگوی پهن.

توبوری /*tu-buri*/: توزلفی، مهره‌های آویز عروس.

توپلی /*tu-peli*/: سنجاق سر، سنجاق بزرگی که با آن گیسوهای بافته‌شده را در پشت سر به هم وصل می‌کنند.

توزلفی /*tu-zolfi*/: مهره‌های آویز عروس، سنجاق سر که معمولاً از جنس طلاست و زنان شوهردار موهای کوتاه شدهٔ دو طرف صورت را با آن نگه می‌داشته‌اند. به آن توبوری هم گویند.

جِلَنگُون /*jelengun*/: نوعی انگوی آهنی، یک جفت انگوی آهنی نازک که درون یکدیگر قرار می‌گیرند و معمولاً کولی‌ها آن را می‌سازند.

خَالِک /*xâlak*/: زیور مخصوص بینی. زیوری به شکل بته‌جقه‌ای که به پرهٔ بینی آویزان می‌کنند.

خَزَّام /*xazzâm*/: حلقهٔ زینتی بینی.

خَلخال /*xalxâl*/: حلقه‌ای است از طلا یا نقره با آویزه‌هایی در اطراف آن که به مچ پا می‌اندازند.

دِل‌تِپَک /*del-tepak*/: نام مهره‌ای است به رنگ سبز تیره و به شکل قلب. زنان بارداری که دچار تپش قلب می‌شدند، این مهره را به گردن می‌آویختند و عقیده داشتند موجب آرامش و تسکین قلب آنها می‌شود.

دلک /*delak*/: مهره‌ای یشمی و به شکل قلب که آن را وسط مهره‌های دیگر انداخته و به گردن می‌آویزند.

دیدک /*diðak*/: نوعی سرمه. سرمه‌ای که از دودهٔ حاصل از سوختن کره و روغن ایجاد می‌شود.

زُمَام /*zomâm*/: زیوری برای بینی که مانند گوشواره از بینی آویزان می‌شود.

زَنگَل /*zangol*/: حلقه‌ای فلزی که زنگوله‌هایی به دور آن وصل کنند و به پای کودکان می‌اندازند تا تشویق به راه رفتن شوند. علاوه بر این، با صدای آن از محل کودک نیز باخبر شوند.

سیرمه /*sirme*/: سورمه، سُرْمه.

سیرمهٔ دیدک /*sirmey-diðak*/: دوده‌ای که از سوختن کره یا روغن یا چربی حیوانات تهیه شود اما در اصل از دودهٔ حاصل از گداختن سنگ مس در کوره به‌دست می‌آید.

سیرمهٔ سنگ /*sirmey-sang*/: سرمه‌ای که از ساییدن سنگ سرمه به‌دست می‌آید.

سینه‌ریز /*sineriz* ← گلی‌بند.

سَرَاوه /*šarrâve*/: آویز، منشورهای بلوری که به گوشواره آویزان کنند.

گلی‌بند /*goli-band*/: گردنبند، گلوبند.

گل‌یقه /gol-yaqqe/: گل‌سینه، زیور نسبتاً بزرگ و سنگینی است از طلا با نگین‌های رنگین به اشکال گوناگون که با زنجیر به گردن می‌آویزند.

گو /gu/: زیوری از جنس طلا که شامل تعدادی دانه‌های گرد به اندازه نخود است که همانند مروارید به رشته کشند و به گردن آویزند.

لاک /lâk/: نوعی مهره سرخ مکعب‌شکل است که آنها را به رشته می‌کشند و به دست و گردن می‌آویزند.
 لُپوک و مزه /lopuk-o maza/: لپوک: گوش ماهی که از دو طرف به درون پیچیده شده باشد؛ مزه: مهره‌ای است خزفی. این دو را معمولاً همراه با سنگ نمک که وسط آن روکش کوچکی از طلاست به کلاه یا لباس کودک می‌آویختند تا از چشم‌زخم مصون بماند.

ملوله /melule/: لوله‌های کوچک فلزی (طلا، نقره و...) که دعا یا آیات قرآنی را درون آن می‌نهند و به گردن می‌آویزند.

مُله /mo:le/: میله‌ای که با آن سر مه به چشم می‌کشند.

مِناگیر /menâgir/: نوعی انگوی پهن از جنس طلا که پیچ و چفت دارد و باز و بسته می‌شود. این انگو معمولاً دارای نقوش برجسته است و گاه با نگین‌های رنگین زیبایی تزئین می‌شود.

مُیچه /moyče/: ماهیچه، زیوری است شامل تعدادی ماهی‌های کوچک طلا که آنها را مانند مروارید به رشته می‌کشند و به گردن می‌آویزند. این گردن‌بند اگر در دورج باشد، آن را میچه دوبندی /moyčey debandi/ و اگر در سه ردیف باشد آن را میچه سه‌بندی /moyčey sebandi/ می‌گویند.

میخک /mixak/: زیوری است که از دانه‌های گیاه میخک و مهره‌های رنگین ساخته می‌شود. این دانه‌های معطر را سوراخ می‌کنند، همراه با مهره‌ها به رشته می‌کشند و به گردن می‌آویزند. از این گردن‌بند هنگام عرق کردن شخص، رایحه خوشی به مشام می‌رسد.
 میل: /mil/: انگوی باریک.

۶. فعل‌ها و اسامی مربوط به آرایش کردن و زیور بستن و پوشیدن

اچّافه کردن /aččâfe kerdan/: خودآرایی، زیاد آراستن روی و مو، و به زن خودآرا و پرکرشمه /aččâfe:y/ می‌گویند.

آراهشت کردن /ârahšo(e)št kerdan/: آرایش کردن.

او شیرین کردن /ow širin kerdan/: آب شیرین کردن، به معنی تعویض لباس و همچنین آرایش کردن و مهیا شدن برای مهمانی یا عروسی.

جِرَو وِرکشی /jerow varkeši/: جوراب ورکشیدن و جوراب به پا کردن و مهیا شدن برای عروسی یا مهمانی.

چَپَرچِپ کردن /čepar-čip kerdan/: محرف چپرپیچ است. دو گوشه چادر نماز را به‌صورت ضربدر از روی شانه‌ها عبور دادن و پشت گردن بستن.

درِیس کردن /dereys kerdan/: لباس مهمانی پوشیدن و خود را آراستن.
رختی بَلگی /raxti-balgi/: خوش‌پوش و تمیز و مرتب. زنی را گویند که همیشه لباس‌های متنوع و تمیز می‌پوشد و خود را با وسایل زینتی و آرایشی می‌آراید.

وُخْش رسیدن /vo xoš resid(ɖ)an/: به خود(ش) رسیدن و آرایش کردن و لباس مهمانی پوشیدن.
رَشِمِه واویدن /rašme vâvidan/: ریش‌ریش شدن پایین لباس و مانند آن به‌جهت کهنگی.
سِر پَرَتاک /ser-o pertâk/: سرویخت. سرووضع. به کسی گویند که لباسش کثیف یا خاک‌آلود و نامرتب باشد.
سِر جَناس /ser-e jenâs/: ریخت‌و‌ترکیب. سرویخت.

قُوش قَلَنَدون کردن /qowš-o qelandun kerdan/: کفش‌وکلاه کردن. لباس پوشیدن برای بیرون رفتن از خانه.

کُت کردن /kot kerdan/: نخ کردن سوزن.
کِرَنج واویدن /kerenj vâvid(ɖ)an/: چروک شدن پارچه و لباس.
کِنج /kenj/: چین و شکن جامه، پارچه، گلیم و مانند آن.
گلی پِلِه تو چِه انداختن: /goli-yel-e tu ča: ?endâxtan/: اصطلاحی است برای تمسخر. درباره زن یا دختر نازیبا یا مُسنی به‌کار می‌رود که بیش از اندازه سرمه به چشم کشد.

لَفکِه واویدن /lafke vâvid(ɖ)an/: پارچه یا لباس نو که در اثر دست‌مالی و این‌سو و آن‌سو افتادن آهارش را از دست داده و کثیف و مچاله شده است.

مَریف /ma:rif/: صفت پارچه نرم و لطیف است.
واساختن /vâsâxtan/: آراستن، زینت دادن، لباس مهمانی پوشیدن.
هَف تَنگَری /haf-tongori/: تمیز، مرتب و آراسته کردن.
هَفِه کردن /hofe kerdan/: بند انداختن صورت و اصلاح ابروها.

هَفِه رِفِه /hefe refe/: اصلاح صورت و ابرو و آرایش کردن.
یَقّه کردن /yaqqe kerdan/: گریبان چاک دادن. دریدن جلو جامه از بالا تا پایین در سوگ کسی یا به‌هنگام خشم.

۷. انواع پوشیدنی‌ها و لوازم مربوط به آن

اُرسی پَسِه رِقاوِی /orsi passe reqâvi/: نوعی کفش.
اُری /a:ri/: پالتو نمدی آستین‌بلند چوپانان، اگر به‌شکل کت (بی‌آستین یا آستین‌دار) باشد، به آن کردک می‌گویند.

الخلق، ارخالق /*arxâleq, ?alxoloq*/: ارخالق، نوعی کت. از جنس مخمل نوظهور، الوان و زنانه که پهلوها از دو طرف چاک دارد. سر آستین‌ها مثلی شکل و بلند است، به طوری که رأس مثلث در پشت دست تا نزدیک انگشتان می‌رسد. لبه آستین‌ها و حاشیه اطراف کت نواردوزی می‌شد و با اندازه‌های یک گز تا یک گز و نیم (۹۰ سانت) روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند. این پارچه مرغوب به دو شکل ترکی و تاجیکی دوخته می‌شده است؛ ترکی بدون آستین و تاجیکی دارای آستین بلند بوده است که به جای کاپشن امروزی و لباس گرم به کار می‌رفته است.

اوار /*owâr*/: کمربندی است بافته‌شده از نخ که وسط آن کمی پهن‌تر از طرفینش است و کشاورزان گاه به جای شال بر کمر می‌بندند.

برقه /*borqe*/: نقاب، روبند زنان.

پاتلون /*pâtelun*/: شلوار مردانه که معمولاً با کت پوشیده می‌شود.

پاشنه‌رقاوی /*pâšne-reqâvi*/: کفش.

پیشونی‌بند /*pišuni-band*/: روسری ابریشمی سیاه‌رنگی که زنان مسن بر پیشانی می‌بندند.

نُمون /*tomun*/: شلوار، تنبان.

نُمون خفتی /*tomun-e xefti*/: شلوازی که دهانه پاچه‌های آن را مانند آستین مچی، چین دهند؛ مانند شلوار سندیادی.

نمون فراخ /*tomun-e ferâx*/: شلوار گشاد، مانند شلوار زنان عشایر، دامنی بلند و بسیار پرچین، در دشتستان در مهمانی‌ها گاه زنان چندین شلوار روی هم می‌پوشند و هرکدام حدود هفت هشت متر پارچه مصرف می‌کند. به آن شلوار فراخ یا قر /*qer*/ هم گویند.

تَنگِلیکِ ماسی /*tengelek-e mâsi*/: لباس تنگ و کوتاه.

جاکیت /*jâkeyt*/: ژاکت.

جرو /*jerow*/: جوراب، همچنین نوعی رویه ملکی نامرغوب.

جِلِسَقَه /*jelesqe*/: جلیقه.

جِلکَل /*jelkol*/: لباس‌ها، رخت و لباس.

جُومه /*jume*/: جامه، پیراهن زنانه و مردانه.

جُومَه عِجَمی /*jumej ejemi*/: لباس غیرمحلی، لباس شهری.

جُوتی /*juti*/: نوعی کفش شبیه به چکمه ساق کوتاه.

جیو /*jiv*/: جیب، جیب لباس یا کیف و شلوار.

چُوقَه /*çuqqe*/: چوقا.

دگله /*dagle*/: قبایی است بلند و جلو باز و بدون آستین که خان‌ها و بزرگان روی لباس می‌پوشند. نگله /*nagle*/ هم گویند.

دومن /*duman*/: دامن.

ریسری /*ri-seri*/: چادر.

ریوار /*rivâr*/: رویه گیوه و ملکی. ریوار بسته به نوع نخ و طرز بافت، سه گونه است: ۱) جرو که بسیار شل و مانند تور بافته می‌شود و نخ آن تابیدگی کمی دارد و از آن برای آستر ریوار استفاده می‌شود؛ ۲) ریوار معمولی، که محکم‌تر از جرو بافته می‌شود و نخ آن هم سه‌لا است و در جایگاه خاص خود بافته می‌شود؛ ۳) ریوار هندی: نوعی ریوار بسیار محکم است که نخ آن را از هند می‌آورده‌اند. این نخ چون توسط کارخانه بافته می‌شد، صاف‌تر و استحکام آن بیشتر از نخ معمولی و نیز گران‌تر از آن بود.

ریواری کُچیک پا /*rivâri kočik-pâ*/: رویه گیوه و ملکی بیچگانه.

زیرجومه /*zir-jume*/: زیرشلواری لیفه‌دار مردانه و دامن بسیار پرچین زنانه.

سِر‌انداز /*ser-andâz*/: چادر که مانند امروز سیاه‌رنگ نبوده، بیشتر عشایر و نوعروسان یا کسانی که لباس محلی می‌پوشیدند، از چادرهای رنگی سبز، قرمز و زرد یا سفید استفاده می‌کرده‌اند.

سَر‌داری /*sardâri*/: لباس جلو باز بلند ویژه خوانین و اشراف.

سَلَمِکی /*salmeki*/: قطعه چرم نقش‌دوزی شده که بر پاشنه گیوه یا ملکی دوخته می‌شود.

سُه‌دری /*so-deri*/: لباس بلند جلو باز بی‌آستین که مردان روی جامه می‌پوشیدند. قوا هم گویند. گاه به حلیقه هم سه‌دری گویند.

سَدّه /*šadde*/: دستمال (روسی) ابریشمین سیاه با حاشیه‌هایی در اطراف آن.

شلوار تنگ /*šalvâr-e tang*/: شلواری غیر از شلوارفراخ که زنان مانند پیژامه همراه با پیراهن می‌پوشند.

شلوار فراخ /*šalvâr-e ferâx*/: شلوار زنان عشایر که دامنی بسیار پرچین است و معمولاً چند تا از آن را هم‌زمان و بهترین و مرغوب‌ترین آنها را روی همه شلوارها می‌پوشند.

شَلِیته /*šelite*/: پارچه‌ای از جنس چیت گل‌دار که به‌عنوان لباس خواب و لباس زیر پوشیده می‌شده است.

شَبوه /*šive*/: تخت گیوه و ملکی که از پارچه‌های کهنه به هم‌فشرده ساخته می‌شود.

قُوا /*qovâ*/: قبا، لباس مردانه جلو باز که اغلب با شال پوشیده می‌شد. پیراهن زنانه را هم گویند.

کُرْدک /*kordak*/: پالتو نم‌دین که چوپانان در زمستان می‌پوشند.

کرکاو /*karkâv*/: ده‌پایی چوبی، قطعه‌چوبی است شبیه تخت کفش که تسمه‌ای چرمی یا لاستیکی به‌جای رویه دارد.

کَز /*kaz*/: نوعی چارقد سفید یا سیاه که جنس آن ترکیبی از نخ و ابریشم باشد. به آن مینا(ر) هم گویند.

کُلک /kolak/: شلوارک.

کَلَه /kola/: کلاه. کلاه انواع مختلفی داشته است؛ کلاه مردانه ابتدا نمدی بود و توسط نمدمالان درست می‌شد. بعدها کلاه پهلوی بود که به تقلید از کشورهای اروپایی استفاده می‌شد. کلاه زنانه شبیه به نصف عرقچین و از پارچهٔ الوان و مرغوب بود که با دو بند به زیر چانه بسته می‌شد و معمولاً زیر چارقد آن را می‌پوشیدند. دیگر کلاه بچگانه که وسط آن را با دایره‌ای چهاررنگ از پارچه می‌دوختند و نمک یا مهره‌هایی برای دفع چشم‌زخم به آن می‌آویختند.

کَلَه‌بَلِتکی /kola-balteki/: کلاه حصیری که از برگ‌های سبز و درشت نخل بافته می‌شد.
 کله‌پیشی /kola-piši/: نوعی کلاه حصیری که از برگ‌های ظریف نخل بافته می‌شود و اندکی ظریف‌تر و مرغوب‌تر از کَلَه‌بَلِتکی است.

کوت /kut/: کت که همراه شلوار یا دامن پوشند.

کوت‌پاتلون /kut-pâtelun/: کت و شلوار.

کوش /kowš/: کفش، همچنین نوعی کفش چرمی زنانه شبیه دمپایی با رنگ‌های سبز، سرخ، سیاه یا قهوه‌ای با کف منحنی و ضخیم چرمی که قسمتی از آن به شکل مثلث کوچکی از جهت سرانگشتان به رویهٔ کفش خم می‌شود.

کوشک /kowšak/: کفشک.

گَنجَه‌فَراخ /ganje-ferâx/: زیرپیراهن مردانه.

گَوَن /gevan/: پیراهن زنانه به سبک اروپایی، پیراهن غیرمحلی. گوان /govân/ هم گفته می‌شود.

لاکی /lâki/: نوعی دستمال ابریشمی سرخ که اطراف آن حاشیه‌ای رنگی دارد.

لِچَک /lečak/: کلاهی زنانه که زیر چارقد می‌پوشیدند تا چارقد لیز نخورد. همچنین برای پوشش بهتر موی سر، زنان بر سر می‌گذاشته‌اند. این کلاه به شکل نصف عرقچین است و با دو بند که در دو گوشهٔ آن می‌دوزند، به زیر گردن بسته می‌شود.

لَکَه /lakke/: کهنهٔ بچه. پاره‌های لباس مندرس، قطعه‌پارچهٔ کهنه و گاه نو برای تمیز کردن.

لَمبوتَه /lambute/: لنگی که در گرمای شدید مثل دامن دور کمر گره می‌زنند. بیشتر مردان ساکن کنار دریا و بنادر آن را می‌پوشند.

لَنگَک /lengak/: لنگ حمام.

مِلکی /melki/: نوعی گیوه با تخت چرمی یا لاستیکی که پوزهٔ آن کشیده است و نسبت به شیوه استحکام بیشتری دارد.

مینا(ر) /meynâ(r)/: نوعی روسری نازک چهارگوشه و مستطیل شکل که وسط آن را زیر گردن قرار می‌دهند

و دو طرفش را یکی پس از دیگری از روی سر عبور می‌دهند و برای لیز نخوردن به آن سنجاق می‌زنند.
زیر آن کلاه پارچه‌ای **لچک** شبیه به عرق‌چین می‌پوشند.
نعلین /na:leyn/: نوعی پای‌افزار بدون پشت.
نقاو /neqâv/: نقاب.
یل /yal/: نوعی کت زنانه از پارچه‌های الوان و مرغوب مانند مخمل و بنارسی.

۸. شستن لباس

اُشلنگ /ʔoʃlong/: اشنان، گیاهی وحشی است که با کوبیده آن لباس می‌شستند.
تو کردن /tow kerdan/: پهن کردن لباس روی بند تا خشک شود.
تِلُنْدَن /telondan/: چنگ زدن لباس و ساییدن آن با دست راست روی پشت دست چپ.
چِلُنْدَن /čelondan/: چلانیدن و فشار دادن لباس به‌منظور خارج کردن آب از آن که زودتر خشک شود.

۹. واحد اندازه‌گیری لباس

بدس /bedes/: یک وجب.
تکه /teke/: قطعه.
پارچه /parče/: قطعه، تکه.
چارک /čârak/: واحد اندازه‌گیری معادل یک چهارم متر.
دگله /dagle/: یک عدل پارچه. بسته‌ای که از تعدادی توپ پارچه تشکیل شده است.
قَواره /qa:vâre/: واحد اندازه‌گیری.
قُوده /qowde/: قطعه‌ای از یک کلاف نخ گیوه‌بافی.
گتری /getri/: عدل پارچه.
گَز /gaz/: واحد طول متر (۲۴ انگشت کنار هم).
متر /metr/: واحد اندازه‌گیری.

۱۰. واژه‌های متفرقه

ریواری /rivâri/: منسوب به ریوار. اشعاری که زنان هنگام بافتن ریوار می‌خواندند و با هم مشاعره می‌کردند.
قَزُون /qežun/: چین و شکن موی.
کتو /kotow/: جایی که دختران خردسال برای آموختن بافت رویه گیوه و ملکی به آنجا می‌روند.

نام فاسیولیازیس (بیماری انگلی کبدی نشخوارکنندگان) در برخی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*

علی اسلامی (استاد انگل‌شناسی دانشگاه تهران)

محسن مشکات (مشاور سازمان دام‌پزشکی ایران)

۱. مقدمه

فاسیولیازیس یکی از ۲۲ بیماری انگلی نشخوارکنندگان ایران است (اسلامی و همکاران ۱۳۷۸). چرخه این انگل غیرمستقیم است و میزبان واسط آن حلزون‌های آبی هستند. تخم این انگل همراه با مدفوع حیوان آلوده به خارج می‌رسد و در محیط آبی، نوزاد تشکیل می‌شود. این نوزاد از تخم خارج می‌شود، شنا می‌کند و وارد بدن حلزون می‌شود و پس از طی مراحل مختلف، نوزاد کامل تشکیل می‌شود. نوزاد کامل شده از بدن حلزون خارج می‌شود و روی گیاهان اطراف آب می‌چسبد و کیستی را تشکیل می‌دهد که میزبان نهایی با خوردن آن آلوده می‌شود. بعد از خورده شدن کیست توسط میزبان اصلی، نوزاد در دستگاه گوارش کامل می‌شود، از کیست خارج و در ابتدای روده باریک از راه محوطه شکمی وارد

۱. از سرکار خانم دکتر الهام هوشمند راد، استادیار انگل‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، برای بازبینی این مقاله بسیار سپاسگزاریم.

کبد می‌شود و باعث ایجاد بیماری می‌شود (اسلامی ۱۳۸۷).

روستائیان و دامداران ایران معمولاً با زبان‌ها و گویش‌های خاص منطقه خود در مورد بیماری‌های عفونی حیوانات از جمله فاسیولیازیس صحبت می‌کنند. عدم ضبط و ثبت این اسامی محلی باعث فراموشی و نابودی آنها خواهد شد. هدف این پژوهش، جمع‌آوری، ضبط و ثبت اسامی محلی فاسیولیازیس نشخوارکنندگان در مناطق متفاوت ایران است.

۲. روش پژوهش

بخشی از پژوهش کنونی در دهه چهل شمسی (۱۳۴۲-۱۳۴۸) در پروژه‌ای در سطح ملی با عنوان «اپیدمیولوژی و اهمیت آلودگی کرمی لوله گوارش نشخوارکنندگان کوچک ایران» با همکاری کارشناسان سازمان کشاورزی و مواد غذایی فائو و همکاران ایرانی انجام گرفت. انجام این پروژه، مستلزم مسافرت‌های متعدد به روستاهای نواحی گوناگون ایران بود. اتفاق میمونی بود که در این دوره در محضر دامداران، گله‌داران و چوپانان، از اسامی محلی بیماری‌های عفونی گوسفند و بز مطلع شدیم و طی ارتباط و گفت‌وگوی نزدیک با آنان این اسامی را جمع‌آوری و ثبت کردیم. برای تکمیل این بررسی، در دهه هشتاد با همکاری سازمان دامپزشکی، پرسش‌نامه‌ای در مورد بیماری‌های عفونی نشخوارکنندگان تهیه شد که در آن نام گویشور، تاریخ و ناحیه جغرافیائی و نام گویش مربوط به بیماری گنجانده شده بود و سازمان دامپزشکی آن را به ادارات کل دامپزشکی همه استان‌ها ارسال کرد. این پرسش‌نامه‌ها پس از تکمیل به گروه انگل‌شناسی دانشکده دامپزشکی عودت داده شد.

۳. نتایج و بحث

روستائیان معمولاً درباره بیماری‌های مهم، شایع و شناخته‌شده از اسامی محلی که توسط پدران آنها نام‌گذاری شده و سال‌ها سینه‌به‌سینه منتقل شده است، استفاده می‌کنند. نتایج حاصل از تحقیق در مورد نام بیماری فاسیولیازیس در بین دامداران و روستائیان مناطق گوناگون ایران در جدول زیر آورده شده است.

اسامی بیماری فاسیولیازیس نشخوارکنندگان ایران در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

استان	گویش	آوانگاری	استان	گویش	آوانگاری
آذربایجان شرقی	پاپوله	pāpule	بوشهر	جگنی	jagani
	پرپوله	perpule		جگی	jagi
	پیولز	pyulez		کپنک	kanak
	کپلک	kapalak		کوشک	kowšak
	کپنک	kanak		کوچک	kowčak
	کوچک	kowčak		کپلک	kapalak
آذربایجان غربی	پاپولا	pāpulā	چهار محال و بختیاری	کرم جیر	kerm-e jiyar
	پاپوله	pāpule		کوچک	kowčak
	پرپوله	perpule		کوشک	kowšek
	په پوله	pepule	خراسان جنوبی	سه برگه	sebarge
	کپلک	kapalak		کپلک	kapalak
	کپله	kapale		گوشک	kowčak
اردبیل	کپنک	kanak	خراسان رضوی	برگ بید	barg-e bid
	کپنه	kapana		جگر ریز	jegar-riz
	جگر قوردی	jegar-ğurdi		کپلک	kapalak
	کپلک	kapalak		کرم برگه بزرگ	kerm-e bargi-e bozorg
	کپله	kapale		کفچک	kafček
	کپنک	kanak		کرم جگر	kerm-e jegar
اصفهان	کپنک قوردی	kanak-ğurdi	خراسان شمالی	کپلک	kapalak
	کپنه	kapana		کرم جگری	kerm-e jegari
	سر آوردن	sar āvardan		کرم جیگر	kerm-e jigar
	کپلک	kapalak		کوچک	kowčak
	کپنک	kanak		مالکی	māleki
	کوچک	kowčak		برگ کناری	berg-e kenāri
	مرانه	merāne		فدونیل	fedonil
	پینک	pink		فشه	feše

استان	گویش	آوانگاری	استان	گویش	آوانگاری
ایلام	گچه	gače	خوزستان	کرشک	kerešk
البرز	کپلک	kapalak		کوشک	kušk
تهران	کپلک	kapalak		کوشک برگی	kušk-e bergi
	کپنک	kanak		کیسه	kisle
	کرم جگر سیاه	kerm-e jegar-e siyāh		ماری	māri
	مالیک	mālik		ماروی جنگی	māro-ye jagani
				مرانه	merāne
سمنان	کپلک	kapalak	مازندران	بنه‌نیت	bene-niyet
	مارلک	mārlek		زالو	zālu
	مالکی	māleki		کاتور	kātur
سیستان و بلوچستان	جگرعیسی	jegar-eibi		کنار	kenār
	جگروک	jegaruk		کتو	kannu
	کرم جقر	kerm-e jeğar		مالیک	mālik
فارس	کرم ریزوک	kerm-e rizuk	لرستان	کپلک	kapalak
	کپلک	kapalak		کمچک	kamčak
	مرانه	merāne		کوچک	kowčak
قزوین	کپلک	kapalak		کیسه	kisile
	کمچک	kamčak		گچه	gače
	کندو	kandu		گوگ	gug
قم	کپلک	kapalak	گلستان	آچیک	āčik
	کوچک	kowčak		پرکنارک	parkenārak
کردستان	پارپوله	pārpule		زبانک	zabānak
	پپونه	pepune		زالوی کبد	zālu-ye kabed
	کاپانک	kāpānak		سیاوجه	siyā-veje
	کپلک	kapalak		کپلک	kapalak
	کیسه	kisle		مالیک	mālik
	جگر ریزک	jigar-rizak		آجیکه	ājike
	جگنو	jaganu		اجیک	ajik
	سوزرک	suzrak		اچیک	ačik

استان	گویش	آوانگاری	استان	گویش	آوانگاری
کرمان	کنخ جگر	kox-jegar	گیلان	تتله کلم	tatale-kelm
	کرم جگر	kerm-e jegar		جگره سیا	jegara-siyā
	کلک	kalak		جیگره مرض	jigara-maraz
	کوچک	kowčak		خشی	xaši
	کوچکو	kowčku		زالو	zālu
	کپلک	kapalak		کپلک	kapalak
	کیچک	kičak		کندو	kondu
	کیسیله	kisile		کنده	konde
	سر آوردن	sar āvardan		کیلاور	kilāver
	کرم جگر	kerm-e jegar		گیلاور	gilāver
کرمانشاه	کوچک	kowčak		لیلافه	lilāfa
	کپلک	kapalak		لیلاوه	lilāva
	کمچک	kafčak		نهنگ	nahang
	کمچک	kamčak		نی ینگ	niyang
کهگیلویه و بویراحمد	کوچک	kowčak		نیلوا	nilvā
	کپلک	kapalak	زنجان	کپلک	kapalak
	کفچک	kafčak		پاپله	pāpile
	کمچک	kamčak		دنبه گرچه	donbe-garče
مرکزی	کوچک	kowčak		قورد	ğurd
	توک	tuk	همدان	قوردآخ	ğurdāx
	جگر ریشک	jegar-rišak		کپلک	kapalak
	جگرو	jegaru		کپله	kapale
	جگن	jegan		کیسیله	kisile
	خال جگر	xāl-e jegar		گچه	gače
	دوروی	duruy		گواناس	gownās
	سر	sar		کپلک	kapalak
	سرنیزه	sarneyze		کفچک	kafčak
	کرم جگری	kerm-e jeğari	یزد	کوچک	kowčak
هرمزگان	کله پرولک	kale-porolak		کفچک	kafčak
	کوچک	kowčak		کوچک	kowčak
	مهاز	mahāz		کیچیک	kičik
	هرزج	harzaj			
	هفت پا	haft-pā			
	هفت نوزی	haft-nozi			

در کل در ۳۱ استان کشور مجموعاً ۱۶۸ نام محلی برای بیماری فاسیولیازیس یا کرم فاسیولا ثبت شد که در این میان استان گیلان با ۱۸ مورد، بیشترین و استان‌های البرز و زنجان با یک مورد کمترین اسامی را به خود اختصاص دادند. برخی از اسامی در چندین استان مشترک هستند و نکته قابل تأمل این است که نام «کپلک» تقریباً در تمامی استان‌ها رایج است.

در ایران داده‌های گویشی زیادی در مورد موضوع‌های متفاوت از گنجینه گویش‌های ایرانی منتشر شده است، ولی در مورد پزشکی و دام‌پزشکی، داده‌های گویش‌های چاپ‌شده در ایران بسیار کمیاب است. برای مثال «بررسی واژه‌های دام و دامداری در گویش کله‌ری» (ملکی ۱۳۸۳)، «واژگان دام‌پزشکی (شایق ۱۳۸۸) و «اسامی محلی بعضی داروها، بیمارهای دامی و درمان سنتی منطقه آذرشهر» (جعفرزاده ۱۳۹۰) چاپ شده است و مقاله‌هایی نیز در مورد هیداتیدوزیس (اسلامی ۱۳۹۳)، نام‌های محلی بیماری دیکروسلیازیس (اسلامی ۱۳۹۴)، اسامی محلی جرب در مناطق مختلف ایران (اسلامی و هوشمند ۱۳۹۵) و گویش‌های بیماری‌های انگلی نشخوارکنندگان استان سمنان (اسلامی ۱۳۹۵) منتشر شده است.

روستائیان کشور که در حال حاضر یک‌چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، مسئول پرورش هشت میلیون و چهارصد هزار رأس انواع گاو و گاو‌میش، ۶۸ میلیون رأس گوسفند و بز و نزدیک به دویست هزار نفر شتر هستند (معاونت امور تولیدات دامی ۱۳۹۴). متأسفانه، جمعیت روستائیان کشور، کم‌وبیش مانند سایر نقاط دنیا، در حال کاهش است. براساس آمار سال ۱۳۳۵، جمعیت ایران شامل ۶۶٪ روستائی (۱۲ میلیون نفر) و ۳۴٪ (۶ میلیون نفر) شهری بوده است. ولی در سال ۱۳۸۵، این آمار دچار تغییر شدیدی شده است و از جمعیت ۷۰ میلیونی کشور، ۶۸٪ شهری و ۳۲٪ روستائی بوده‌اند. طبق گزارش مرکز آمار ایران و براساس سرشماری عمومی نفوس سال ۱۳۹۰، جمعیت روستائی کشور به ۲۹٪ رسیده است و این نسبت در سرشماری سال ۱۳۹۵، به ۲۵/۹٪ رسیده است (مرکز آمار ایران). مقایسه این آمار درحقیقت به صدا درآمدن زنگ خطری است که بیانگر این حقیقت است که جمعیت روستائیان کشور که تولیدکننده عمده مواد غذایی انسان و حیوانات و همچنین کاربران و پاسداران گویش‌های محلی هستند رو به کاهش گذاشته است و به تدریج با فاصله گرفتن آنها از فضای روستا، کشاورزی و

دامپروری این واژه‌ها و اصطلاحات به دست فراموشی سپرده خواهند شد و روزی خواهد آمد که نسل‌های بعد از این گنجینه ناب هیچ سهمی نخواهند داشت.

منابع

- اسلامی، علی، ۱۳۸۷، کرم‌شناسی دامپزشکی، جلد اول: ترماتودها، تهران.
- _____، ۱۳۹۳، «اسامی محلی بیماری هیداتیدوزیس نشخوارکنندگان ایران در برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله تحقیقات آزمایشگاهی دامپزشکی، ش ۶، ص ۸۷-۹۱.
- _____، ۱۳۹۴، «نام‌های بیماری دیکروسلیازیس در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله نسخه دامپزشکی.
- _____، ۱۳۹۵، «اسامی بیماری‌های انگلی نشخوارکنندگان استان سمنان در برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله تحقیقات آزمایشگاهی دامپزشکی، ش ۶، ص ۵-۹.
- اسلامی، علی و همکاران، ۱۳۷۸، چشم‌انداز آینده کنترل بیماری‌های عفونی گزارش شده از نشخوارکنندگان و مشترک با انسان در ایران، طرح تحقیقاتی مصوب گروه علوم دامپزشکی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران اسلامی.
- اسلامی، علی و هوشمند، الهام، ۱۳۹۵، «اسامی بیماری جرب نشخوارکنندگان ایران در برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، دو فصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز، ش ۱، ص ۷۳-۸۵.
- جعفرزاده، ۱۳۹۰، «اسامی محلی بعضی داروها، بیماری‌های دامی و درمان سنتی منطقه آذرشهر»، مجله نظام دامپزشکی، ش ۲۱.
- شایق، جلال، ۱۳۸۸، واژگان دامپزشکی در فرهنگ بومی آذربایجان، شبستر.
- مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵، www.amar.org.ir
- معاونت امور تولیدات دامی، ۱۳۹۴، www.dla.agri-jahad.ir
- ملکی، ناصر، ۱۳۸۷، «بررسی واژه‌های دام و دامداری در گویش کلهری»، گویش‌شناسی، ش ۳، ص ۵۷-۶۳.



استیلو، دونالد، *حکایت‌های عامیانهٔ وفسی*، ترجمهٔ مهین‌ناز میردهقان و سعیدرضا یوسفی، آوای خاور، تهران، ۱۳۹۵، نوزده + ۳۲۰ صفحه. این کتاب که نخستین اثر منسجم و زبان‌شناسانه در توصیف گویش وفسی، که ازجمله گویش‌های ایرانی درخطر است، ترجمهٔ کتابی است به‌کوشش پروفیسور دونالد ال. استیلو با عنوان *Vafsi Folk Tales* (حکایت‌های عامیانهٔ وفسی) که در سال ۲۰۰۴م انتشار یافت. پیکرهٔ زبانی این کتاب، شامل ۲۴ حکایت عامیانهٔ وفسی است که اولین بار ایران‌شناس بریتانیایی، ال - ساتن سال ۱۹۵۸م در ایران گردآوری کرد. پس از آن، و در اواخر دههٔ نود میلادی پروفیسور استیلو این حکایت‌ها را آوانویسی، به زبان انگلیسی ترجمه و همراه با استخراج دستور زبان وفسی به‌چاپ رساند. اکنون این اثر ارزشمند که مشتمل بر پیکره، حکایت‌های عامیانه و دستور زبان وفسی است ترجمه شده و در دسترس علاقه‌مندان به زبان‌ها و گویش‌های ایرانی قرار گرفته است.

وفسی ازجمله زبان‌های ایرانی شمال غربی است که در چهار روستای وفس، چهرقان،

گورچان، و فرک در غرب ایران مرکزی تکلم می‌شود. ارتباط دقیق زبان‌شناختی وفسی هنوز مورد پرسش است؛ درحالی‌که برخی از محققان آن را زیرگروه تاتی به‌ویژه در ارتباط نزدیک با گویش‌های تاتی جنوبی می‌دانند، دیگر محققان، وفسی را یک گویش مرکزی در نظر گرفته‌اند چراکه به لحاظ دستوری ویژگی‌های مشترک بسیاری با گویش‌های مرکزی دارد اما واژگان آن را بیشتر شبیه گویش‌های تاتی می‌دانند.

کتاب پیش رو برگردان انگلیسی به فارسی این اثر ارزشمند است که در چهار فصل تنظیم شده است. پیش از آغاز فصل‌های اصلی، کتاب با مقدمهٔ پروفیسور استیلو بر ترجمهٔ فارسی، مقدمهٔ مترجمان، بخشی با عنوان آشنایی با پروفیسور استیلو و پیشگفتار مؤلف آغاز می‌شود. فصل اول مقدمه‌ای در مورد گویش‌های وفسی و گورچانی، گویشوران نمونهٔ وفسی، روش انجام پژوهش، تاریخچهٔ پروژهٔ وفسی و شیوهٔ آوانگاری متون را دربرمی‌گیرد. حکایت‌های عامیانهٔ وفسی، عنوان فصل دوم است که پیکرهٔ اصلی کتاب را شامل می‌شود؛ و دربردارندهٔ ۲۴ حکایت وفسی به‌صورت آوانگاری به همراه ترجمهٔ داستان‌ها به

فارسی معیار است. تمام حکایت‌ها به گونه گورچانی گویشِ وفسی، توسط دو گویشور از روستای گورچان، در شمال اراک، نقل شده است. فصل سوم، اختصاص به حواشی دارد که طی آن مؤلف توضیحاتی را که درباره مسائل زبان‌شناختی هر حکایت لازم دانسته ذکر کرده است. فصل چهارم، مسائل دستوری مربوط به این گویش را شامل می‌شود. استیلو در انتهای کتاب واژه‌نامه‌ای از وفسی ارائه کرده که بر اساس الفبای انگلیسی تنظیم شده است. صفحات پایانی کتاب نیز به رسم معمول به کتابنامه اختصاص دارد. فایل صوتی ۲۴ حکایت ضبط شده است که به‌صورت دولوح فشرده ضمیمه اثر انگلیسی است. در این اثر به‌صورت یک لوح فشرده و در فرمت MP3 ضمیمه شده است.

بنا به تصریح مترجمان، در ترجمه حاضر تلاش بر آن بوده تا ضمن وفاداری به متن انگلیسی، برگردان حکایت‌های وفسی تنها از روی ترجمه انگلیسی انجام نگیرد، بلکه باتوجه به دانش زبانی مترجمان از گویش وفسی، در درجه اول صدای ضبط‌شده و آوانگاری‌های انجام‌شده مورد توجه قرار گیرد. این موضوع به ایشان کمک کرده تا در مواردی به اشتباهات یا بدفهمی‌های موجود در متن آوانگاری و انگلیسی پی ببرند که مترجمان آنها را با علامت اختصاری م. در پی نوشت آورده‌اند.

لیلا نوری کشتکار

ایرانی و اسلامی، تهران، ۱۳۹۵، ۳۷۱ صفحه. زبان گورانی از زبان‌های گروه شمال غربی ایرانی نو است. این زبان تحت تأثیر کردی، فارسی و عربی قرار گرفته و با لری و لکی نیز آمیخته است، اما واج‌شناسی آن متمایز از کردی و فارسی است. این زبان با ادبیاتی دیرینه در غرب ایران، به‌ویژه در استان کرمانشاه، رایج است و کرانه‌های مرزی کرمانشاه و کشور عراق را دربرمی‌گیرد. در دوره باستان هیچ شاهد و مدرکی از زبان گورانی در دست نیست. از نمونه آثار ادبی این زبان می‌توان به «رزمنامه کنیزک» اشاره کرد.

رزمنامه کنیزک از آثار باارزش ادبیات حماسی ایران‌زمین و روایتی گورانی از یادگار زریان است. این داستان از بنیادهای اساطیری و حماسی ویژه‌ای برخوردار است و شاید پس از یادگار زریان اصیل‌ترین و پس از شاهنامه فردوسی ناب‌ترین اثر حماسی ایران باشد که در متون نقلی نمونه‌ای ندارد؛ علاوه بر اینکه، با بن‌مایه‌های نمایشی نفوذ گسترده‌ای در میان مردم داشته و روایت‌های گفتاری و نوشتاری چندی از آن رایج است. کامل‌ترین روایت از این داستان منسوب است به الفت به تاریخ ۱۳۴۹ق/ ۱۳۰۹ش به کتابت ملاعزیز ولد الفت از طایفه کلهر، در ساختار مثنوی و وزن ده هجایی، شامل ۱۱۲۴ بیت. رزمنامه کنیزک بخشی از منظومه هفت‌لشکر را تشکیل می‌دهد که بنابر گفته کاتب آن پنج جلد بوده که تنها جلد پنجم آن در دست است. البته ظاهراً خطبه و مقدمه داستان در پایان جلد چهارم بوده است که به همین دلیل مؤلف

اکبری مفاخر، آرش، رزمنامه کنیزک: حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریان، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های

چهارپاره گورانی، پاره‌های هر مصراع با درنگ‌نما از یکدیگر جدا شده‌اند. در بخش آوانگاری نیز از شیوه پیشنهادی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در راهنمای گردآوری زبان‌ها و گویش‌های ایرانی استفاده و به‌شیوه‌های دیگر در آثار مکرری، مکنزی، محمودویسی و دبیرمقدم نیز توجه شده است. از آنجاکه خوانش‌های هر واژه می‌تواند آوانگاری‌های متفاوتی داشته باشد، باتوجه به اینکه رزمنامه کنیزک از زبانی ادبی و پخته برخوردار است، در این متن بیشتر خوانش ادبی و معیار زبان گورانی گزینش شده است. مؤلف در ترجمه کوشیده تا با ارائه ترجمه‌ای روان و شیوا علاوه بر حفظ ساختار زبان گورانی، لطف سخن و بیان شاعرانه ابیات را نیز حفظ کند.

در ادامه یادداشت‌های کتاب می‌آید؛ رویکرد کلی این بخش بر جامعیت و کامل بودن آنها استوار است و برای استفاده عموم خوانندگان تنظیم شده است تا هر فرد به قدر نیاز خود از آنها بهره گیرد. توصیف و شرح آموزه‌ها و بنیادهای حماسی با بررسی ریشه آنها در ادبیات ایران باستان و مقایسه با حماسه‌های فارسی به‌ویژه شاهنامه انجام شده است؛ افزون‌بر اینکه، به افزودگی‌ها، کاستی‌ها، اختلافات و... در دو روایت دیگر نیز اشاره می‌شود.

نمایه در پنج حوزه نام‌ها، جای‌ها، اقوام و...، واژه‌نامه و افعال تنظیم شده است. در دو بخش پایانی کتاب کتابنامه و پیوست‌ها درج شده‌اند. مؤلف در پیوست‌ها، فهرست کوتاه‌نوشت‌ها، راهنمای ارجاعات، راهنمای نشانه‌های آوانگاری

برای بازسازی کل منظومه هفت‌لشکر گورانی، طومار هفت‌لشکر نقالی به زبان فارسی را راهنمای خود قرار داده است.

پس از پیشگفتار که توضیح کوتاهی درباره بخش‌های کتاب را شامل می‌شود، اکبری مفاخر در مقدمه‌ای نسبتاً مفصل نخست به معرفی و توصیف دست‌نویس اساس متن، نیز دست‌نویس‌ها و روایت‌های دیگر این حماسه پرداخته و مختصری درباره زبان گورانی، شاخه‌ها و ادبیات آن گفته است. سپس به‌منظور شناخت بنیادهای اصلی رزمنامه کنیزک، گزارش اوستایی، فارسی باستان و روایت‌های اشکانی و ساسانی و همچنین گزارش‌های فارسی و عربی یادگار زریان و پیوند آنها با رزمنامه کنیزک را بررسی کرده است. در ادامه، خلاصه دقیقی از رزمنامه ارائه شده است که زمینه را برای مطالعه متن به‌شکل تخصصی مهیا می‌کند. مقدمه پس از بررسی و مقایسه تطبیقی رزمنامه کنیزک و یادگار زریان پهلوی در بخش همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها، با بازسازی روایت پارتی یادگار زریان به‌پایان می‌رسد.

بخش بعدی به متن گورانی اختصاص یافته، که در آن از نسخه دست‌نویس کتابخانه آستان قدس رضوی، به‌عنوان نسخه پایه استفاده شده است. در اینجا مؤلف غلط‌های املائی و اشتباهات کاتب‌را، که خاص متون شفاهی است، تصحیح کرده و در زیرنویس آورده است. کل متن تا آنجاکه برای خوانش درست ابیات مورد نیاز بوده، سجاوندی شده و برای درست‌خوانی متن در وزن ده‌هجایی و

به‌کاررفته در متن و نمونه‌هایی از دست‌نویس هفت‌لشکر گورانی الفت را آورده است.

لیلا نوری کشتکار

جهاندیده، عبدالغفور، *فرهنگ بلوچی - فارسی*، شامل بیش از شصت‌هزار واژه و اصطلاح بلوچی و معنی آنها به فارسی، معین، تهران، ۱۳۹۶، ۲۷۳۶ صفحه، دو جلد.

کتاب با پیشگفتاری کوتاه از علی‌اشرف صادقی دربارهٔ زبان بلوچی، قوم بلوچ و پیشینهٔ پژوهش‌های لغوی بلوچی آغاز می‌شود. پس از این پیشگفتار نویسنده در مقدمه‌ای یازده‌صفحه‌ای توضیحاتی دربارهٔ زبان و ادبیات بلوچی و حوزهٔ جغرافیایی آن، پیشینهٔ تحقیق و روش تحقیق داده است و پس از آن جدول نشانه‌های آوانویسی، جدول نشانه‌های اختصاری، و سه صفحه نوشته که براساس گفت‌وگوی شفاهی با نویسنده چکیده‌ای است از مقدمه و پیشگفتار به زبان بلوچی برای بلوچ‌هایی که فارسی نمی‌دانند به‌ویژه بلوچ‌های پاکستان. نویسنده در ادامه در بخش دیباچه که نوزده صفحه است به‌طور مفصل به سرزمین بلوچستان و موارد مربوط به آن پرداخته است مانند جغرافیا، جغرافیای تاریخی، بلوچستان ایران، بلوچستان پاکستان و بلوچستان افغانستان، مکران باستانی، کوچ و نژاد بلوچ، پراکندگی قومی بلوچ‌ها، زبان بلوچی و انواع گویش‌های مهم بلوچی به همراه جدولی برای تطبیق نمونه‌هایی از واژه‌های دو گویش شرقی و غربی بلوچی، رابطهٔ زبان بلوچی با زبان‌های باستانی ایران و

جدول‌هایی برای سنجش آنها با هم، رسم‌الخط زبان بلوچی، واژه‌سازی در بلوچی و برخی از نکات دستوری زبان بلوچی.

پس از این مقدمات متن اصلی کتاب که بخش فرهنگ است آغاز می‌شود. پس از هر مدخل که به خط فارسی آوانگاری شده به‌ترتیب موارد زیر آمده است: آوانگاری مدخل به خط لاتینی، نقش دستوری، برابر فارسی، تفکیک معنایی برای واژه‌های چندمعنا و در برخی از مدخل‌ها شاهد. الگوی تعریف به‌خوبی رعایت شده است. بخش پایانی کتاب اعلام است که براساس گفتهٔ نویسنده بیشتر شامل نام‌هایی است که در شعر و ادبیات کلاسیک بلوچی مشهور و نام‌آور هستند. در پایان نیز در کتاب‌نامه‌ای مفصل فهرست منابع و مآخذ آمده است. درمجموع اطلاعاتی که دربارهٔ مدخل‌ها داده شده و نیز شیوهٔ تدوین فرهنگ روشمند و باقاعده است.

عفت امانی

سبزعلی‌پور، جهاندوست، *راهنمای گویش‌شناسی (با مثال‌هایی از گیلکی، تاتی و تالشی)*، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۵، ۱۷۴ صفحه، مصور.

گویش‌شناسی شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی است که به مطالعهٔ علمی گونه‌های زبانی می‌پردازد. مطالعات نظام‌مند در زمینهٔ گویش‌شناسی در غرب در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم آغاز شد. در ایران دکتر محمد مقدم نخستین گام‌ها را در زمینهٔ بررسی میدانی برای گردآوری گویش‌ها برداشت، ازجمله کتابی با عنوان گویش‌های وُفس و آشتیان

ادامه داشت. از جمله فعالیت‌های سال‌های اخیر می‌توان به اقدام فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۹۰ اشاره کرد که طی انتشار جزوه راهنمای گردآوری گویش‌ها از پژوهشگران علاقه‌مند به این حوزه دعوت به عمل آورد تا در اجرای طرح تدوین گنجینه گویش‌های ایرانی با فرهنگستان همکاری کنند.

همان‌گونه‌که مؤلف در پیشگفتار کتاب تصریح کرده است، به‌کارگیری شیوه‌های علمی در زمینه گویش‌شناسی همواره دغدغه خاطر او بوده است. از این‌رو سعی کرده است در این تحقیق شیوه‌نامه‌ای برای پژوهشگرانی ارائه کند که هیچ الگویی برای گردآوری گویش‌های محلی پیش رو ندارند. در واقع، رویکرد او در این کتاب تدوین شیوه‌نامه‌ای برای سامان بخشیدن به داده‌های گردآوری شده است. از منظر مؤلف این اثر، گویش‌شناسی در دو مرحله قابل اجراست: (۱) ثبت و ضبط داده‌های گویشی و تهیه پیکره زبانی با روشی که تحقیق در زمان حال و آینده و با هر نگرشی بر روی آن امکان‌پذیر باشد. (۲) تحقیق بر روی پیکره زبانی. این تحقیق در شش بخش اصلی با سرفصل‌های زیر تنظیم شده است: (۱) اصول و سازوکارهای فرهنگ‌نگاری گویشی، (۲) شیوه‌نامه استفاده از خط گویشی و الفبای آوانگاری، (۳) شیوه نوشتن دستور زبان گویش‌های ایرانی، (۴) بررسی نحو گویش‌های ایرانی، (۵) تهیه پیکره زبانی، (۶) راهنمای جمع‌آوری اشعار عامیانه و ضرب‌المثل‌ها. گفتنی است که شواهد مثال در این کتاب بیشتر از گیلکی، تاتی و تالشی انتخاب شده است.

و تفرش در سال ۱۳۲۸ منتشر کرد. شایان ذکر است که گویش‌شناسی علمی در ایران رسماً در اواخر سال ۱۳۳۹ با برگزاری کارگاه بیست‌روزه گویش‌شناسی در محل دانش‌سرای عالی آغاز شد. در این دوره ژرژ رُدار از سوییس و گئورگ مورگن‌استیرنه از نروژ شرکت داشتند و کلاس را رُدار اداره می‌کرد. دکتر صادق کیا طی سال‌های متمادی پژوهش‌های ارزنده‌ای در این حوزه انجام داد، از جمله نخستین راهنمای گردآوری گویش‌ها را در سال ۱۳۴۰ در ۲۶۰ صفحه منتشر کرد. پس از او نیز دکتر منصور اختیار مجموعه‌ای با عنوان روش بررسی گویش‌ها فراهم آورد که فقط بخش اول آن که آواشناسی بود به‌صورت ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴ منتشر شد.

در سال ۱۳۵۳ فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم) با مشارکت سازمان جغرافیایی کشور طرح «فرهنگ‌ساز» را با هدف نمونه‌برداری از گویش‌های رایج در آبادی‌های ایران به‌منظور فراهم آوردن اطلس زبان‌شناسی ایران به‌اجرا گذاشت. این طرح تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت و طی آن نمونه‌هایی از حدود چهارده‌هزار آبادی ثبت و ضبط شد. این اسناد که در بخش پژوهش‌های گویشی فرهنگستان زبان ایران نگهداری می‌شد، در سال ۱۳۶۰ به مرکز مردم‌شناسی منتقل شد. پس از آن از سال ۱۳۶۱ به بعد طرح بلندمدت شناسایی گویش‌های ایران به‌سرپرستی دکتر مسعود پورریاحی در مرکز مردم‌شناسی به اجرا گذارده شد که تا سال ۱۳۷۹

زبان‌شناسی، راه‌های دسترسی و نکات قابل توجه در گردآوری آنها. فهرست منابع و کتاب‌شناسی بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.
جمیله حسن‌زاده

شکری فومشی، محمد، *راهنمای دست‌نوشته‌های مانوی تورفان*، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۶، ۱۸۰ صفحه.

کتاب حاضر درس‌نامه‌ای کوتاه است که مؤلف با هدف ایجاد آشنایی مقدماتی با روش‌شناسی، مبانی و اصول اولیه قرائت و بازسازی متون ایرانی به خط مانوی باز یافته از تورفان منتشر کرده است. این کتاب در یازده گفتار تدوین شده است. اولین گفتار به معرفی گذشته و حال سرزمین تورفان پرداخته و اطلاعاتی درباره نخستین جست‌وجوگران آثار شگفت‌انگیز تورفان به دست داده است. عناوین دیگر گفتارها به شرح زیر است: الفبا و ارزش آوایی حروف، بازشناسی برخی نویسه‌ها، نقطه: جایگاه و کارکرد، فنون کاتب برای تراز کردن ستون و جدول متن، برگ دست‌نویس، شناسه دست‌نویس، متن دست‌نویس، عنوان دست‌نویس، اعداد، بازسازی متن و برگ دست‌نویس.

همه شواهد از میان متون فارسی میانه، پارتی، سغدی و فارسی نو مانوی برگزیده شده است. در این اثر تنها شیوه قرائت و روش بازسازی متون مورد توجه نبوده، بلکه به سنت‌های کتابتی و نسخه‌پردازی کهن ایرانی که در دبیرخانه‌های مانوی تا عصر متقدم اسلامی

در بخش اول به تعدادی از مهم‌ترین اصول متعارف و معمول فرهنگ‌نگاری مورد نیاز گویش‌ها اشاره شده و نمونه‌هایی برای هریک از این اصول از شش فرهنگ گیلکی ذکر شده است. در بخش دوم نویسنده کتاب پس از بررسی مشکلات و محدودیت‌های موجود در خط فارسی برای ثبت زبان‌های حاشیه خزر، رسم الخطی را بدین منظور پیشنهاد کرده است. به عقیده او این شیوه برای خواندگانی که به آوانگاری لاتینی آشنا نیستند، سودمند خواهد بود. بخش سوم به ارائه شیوه‌نامه‌ای برای نوشتن دستور زبان گویش‌های ایرانی اختصاص یافته است. در بخش چهارم که به بررسی نحو گویش‌های ایرانی پرداخته است، انواع جملات، گروه‌های مختلف نحوی، و انواع ارتباط سازه‌های مختلف دستوری با هم بررسی شده است. بخش پنجم به تهیه پیکره زبانی اختصاص یافته و به ویژگی‌ها و فواید آن اشاره شده است. این بخش آوانگاری نمونه‌هایی از زبان تاتی و کردی، فهرستی دویست‌کلمه‌ای از واژه‌های پایه‌ای زبان مورد مطالعه، یکصد جمله برگرفته از پرسش‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نمونه یک‌صفحه‌ای از یک فرهنگ گویشی و فهرستی از مصادر گیلکی را دربرمی‌گیرد. بخش ششم مشتمل است بر رویکردهای مختلف در مطالعات زبانی، انواع پژوهش‌های زبانی و غیرزبانی، نمونه‌ای از اشعار آیینی، عامیانه و کار، شیوه ثبت اشعار عامیانه و مثل‌ها با ذکر نمونه، ویژگی‌های مهم امثال و حکم از منظر

و دست‌نویس‌های مانوی کمک می‌کند تا خود، متون مانوی را بخوانند و آن را بازسازی کنند.

مریم رضایی

صلح‌جو، علی، *فارسی قزوینی*، کتاب بهار، تهران، ۱۳۹۶، هجده + ۸۷ صفحه.

در مقدمه کوتاه کتاب نویسنده درباره چگونگی گردآوری این فرهنگ مختصر توضیحی آورده و در ادامه آن چند ویژگی فارسی قزوینی را بررسی کرده است. در بررسی این ویژگی‌ها اصطلاحات فنی و تخصصی به کار نرفته و هر موضوع بسیار مختصر با یک و گاه دو مثال توصیف شده و درواقع در مقدمه یک توصیف کلی و اندک از ویژگی‌های عمومی این زبان شده است. در پایان مقدمه نویسنده توضیح داده‌اند که بخش «صد واژه از فارسی قزوینی» را که دربردارنده صد واژه قزوینی است و بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب از واژه تا فرهنگ پیش از ایشان گرد آورده‌اند در پایان هر مدخل در کتاب خود با قید عنوان «صدواژه» به همان شکل نقل کرده‌اند و یادآور شده‌اند که در انطباق آن بخش با فرهنگ خود به واژه‌هایی برخورده‌اند که در مجموعه ایشان نبوده و برخی از آن واژه‌ها به گوش ایشان نخورده است و این موضوع را طبیعی دانسته‌اند. نویسنده با روشی متفاوت‌تر و مهم‌تر چند واژه قزوینی دیگر را بررسی کرده است و آن واژه‌های قزوینی مندرج در رمانی به نام مادران و دختران از مهشید امیرشاهی است و یادآور شده‌اند که برخی از این واژه‌ها را نیز نشنیده‌اند. در پایان مقدمه نویسنده یادآور می‌شود

جاری بود نیز پرداخته شده است که بدون شک در حل مشکلاتی که در شناخت نسخه‌پردازی ایرانی در دوران اسلامی دیده می‌شود، مفید است. در این شیوه‌نامه، همه نکات اصلی مختصر و مفید توضیح داده شده و تصویر دست‌نویس‌ها بدون هیچ‌گونه دست‌کاری رایانه‌ای ارائه شده است.

در پایان این یازده گفتار، نویسنده نوشتاری کوتاه را با عنوان مستنداتی از یک دبیرخانه مانوی در تورفان به پیوست آورده است. در این بخش با برخی ویژگی‌های این دبیرخانه‌ها، روش تربیت شاگردان، ابزارهای تحریر و اتفاقاتی که ممکن است ضمن آموزش رخ داده باشد، آشنا می‌شویم. مطالب این پیوست گزیده‌ای از دو مقاله نویسنده به قرار زیر است: «سیاه مشق کاتب سغدی و دفتر مشق شاگرد او: مستنداتی از یک دبیرخانه سغدی مانوی در تورفان» (رنج و گنج. ارج‌نامه دکتر زهره زرشناس، تهران، ۱۳۹۲) و «چند به اصطلاح دست‌نامه آموزشی از مجموعه دست‌نویس‌های مانوی تورفان در برلین» (زبان‌شناخت، سال چهارم، ۱۳۹۳). این کتاب ۱۸۰ صفحه دارد و با معرفی کتاب‌شناسی گزیده مؤلف و نیز فهرست آثار منتشرشده مرکز پژوهشی میراث مکتوب پایان یافته است.

ازآنجا که بسیاری از متون مانوی به خط مانوی، که پیش از این منتشر شده‌اند، به ویرایش مجدد نیاز دارند یا بسیاری از قطعات مانوی تورفان هنوز منتشر نشده‌اند، این اثر به دانشجویان، پژوهشگران و علاقه‌مندان به ادبیات

که نوشته‌اش را در سال ۱۳۹۲ به فرهنگستان زبان و ادب فارسی داده است که چون با ضوابط فرهنگستان هماهنگ نبوده در آنجا پذیرفته نشده است. پس از مقدمه جدول راهنمای تلفظ برای توصیف نشانه‌های آوایی آمده است و پس از آن به ترتیب الفبا مدخل‌های فرهنگ. الفبایی مدخل‌ها به خط فارسی است پس از آن آوانگاری مدخل به خط لاتینی و سپس تعریف هر مدخل و نیز شاهد برای هر تعریف. تعریف‌ها از الگوی یکسانی پیروی نمی‌کنند، مفردات و اصطلاحات و زبانزدها در یک بخش الفبایی شده‌اند که گاه در زبان فارسی رایج‌اند و انحصاراً قزوینی نیستند و حتی تلفظشان نیز با فارسی متفاوت نیست. اطلاعات تکمیلی که درباره مدخل‌ها داده شده یک‌دست نیست گاهی از ریشه یک مدخل گفته شده که عموماً هم‌ریشگی آن با زبان انگلیسی یا فرانسه سنجیده شده است و گاهی اطلاعات ساختواری داده شده که آن را با زبان ترکی سنجیده و گاه توضیحاتی آواشناسی درباره واژه‌ها و تلفظ‌ها در سنجش با زبان ترکی. این فرهنگ در مجموع بیش از نهمصد مدخل دارد.

عفت امانی

علی‌یاری بابلقانی، سلمان، گنجینه گویش‌های ایرانی: هفت گویش از حاشیه زاگرس، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۶، ۴۸۸ صفحه. در این دفتر درباره هفت گویش حاشیه زاگرس، شامل گویش‌های لری بختیاری هفت‌لنگ، لری دره‌جوزانی، لری سگوند، گورانی گوره‌جویی، لکی

دلفانی، کردی کلهری و کردی گهواره‌ای مطالعه شده است. گویش‌های لری به لحاظ جغرافیای زبان لری به دو گروه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. گویش لری بختیاری در دسته گویش‌های جنوبی زبان لری قرار می‌گیرد، در این پژوهش گویش لری بختیاری هفت‌لنگ مردم قلعه‌سرد بررسی شده است. گویش لری دره‌جوزانی از گروه شمالی گویش‌های لری است و بیشتر با گویش‌های شمالی زبان لری رایج در روستاهای اراک، تویسرکان، نهاوند، بروجرد و جز آن نزدیکی دارد، در این بخش گویش لری دره‌جوزانی مردم روستای بابلقانی از دهستان جوزان بخش مرکزی شهرستان ملایر گردآوری شده است. گویش بعدی، لری سگوند از گویش‌های شمالی زبان لری است که در دفتر حاضر گویش سگوند مردم روستای باده از بخش زاغه شهرستان خرم‌آباد در استان لرستان مطالعه شده است. چهارمین گویش، گویش گورانی گوره‌جویی است و داده‌های گویش گورانی روستای گوراجوب مرادیگ از بخش گهواره، شهرستان دالاهو استان کرمانشاه پژوهش شده است. گویش بعدی، گویش لکی دلفان واقع در شمال غرب استان لرستان است که مؤلف گویش لکی دلفانی طایفه نورعلی مردم روستای سبزه‌خانی را گردآوری کرده است. دو گویش پایانی این پژوهش شامل کردی کلهری و کردی گهواره‌ای است، که در گروه گویش‌های کردی جنوبی قرار می‌گیرد.

کتاب حاضر براساس راهنمای گردآوری گویش‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی تدوین شده است. در اینجا به برخی از ویژگی‌های کتاب

صورت نوشتار واژه، در جدول نشانه‌های اضافه و واژه‌نامه منعکس نکرده است. برای مثال واژه آفتاب در گویش کردی کلهری x^war-a-tâw به صورت xwar-a-tâw ضبط شده است؛

- در پژوهش حاضر مؤلف نشانه‌هایی، علاوه بر نشانه‌های راهنمای گردآوری گویش‌های فرهنگستان، به کار برده که در جدولی با نام نشانه‌های اضافه (نک: ص ۴۳) ذکر کرده است. اما برخی از نشانه‌های به کار رفته در این دفتر از قلم افتاده یا واج و واج‌گونه بودن آنها مبهم بیان شده است: (۱) همخوان q؛ از آنجا که توصیف آوایی این همخوان درج نشده است برای خواننده تلفظ آن روشن نیست. علی‌یاری در بخش توصیف ساختار آوایی گویش لری بختیاری هفت‌لنگ، لری سگوند و گورانی گوره‌جویی، لکی دلفانی، کردی کلهری و کردی گهواره‌ای (نک: ص ۴۷، ۶۵، ۷۴، ۸۴، ۹۶، ۱۰۶) از این همخوان نام برده است؛ (۲) مؤلف ذیل ساختار آوایی لکی دلفانی دو واکه â و ö: و در کردی کلهری واکه â (نک: ص ۸۴، ص ۹۶) را از واکه‌های دو گویش اخیر دانسته است. او برای واج بودن این دو واکه مثالی ذکر نکرده و واج‌گونه بودن آنها را نیز تأیید نمی‌کند. مثال از گویش لکی دلفانی: jâ:l «جوان»، pö:l «پُل». واژه جوان در جمله «این مرد از آن مرد جوان‌تر است» به صورت e: piyâ e: a piyâ jâl-ter-a

به اختصار اشاره می‌شود:

- مؤلف در مقدمه‌ای مفصل شیوه کار خود را در هر بخش شرح داده و گویشوران، مناطق و طایفه‌های مورد بررسی در این پژوهش را معرفی کرده است. نکته‌ای که شایان ذکر است آنکه مؤلف تجربیات شخصی خود را در روند پژوهش در اختیار خوانندگان و علاقه‌مندان این حوزه قرار داده است، از جمله شیوه برخورد با گویشور و راه علمی و درست به دست آوردن تلفظ یک واژه و نیز روش رسیدن به مفاهیم انتزاعی در بررسی‌های گویشی؛
- علی‌یاری در این پژوهش کوشیده است که بیشترین اطلاعات را از گویشوران مُسن، مرد، کم‌سفر، بی‌سواد، تک‌زبان و بومی، که معیارهای استاندارد در انتخاب گویشوران است، گردآوری کند، اما در جریان پژوهش با استثنائیهایی برخورد داشته که در مقدمه به آنها اشاره کرده است؛
- برای هریک از هفت گویش این دفتر به اختصار مطالب دستوری جداگانه‌ای نوشته است. مباحث دستوری آن متشکل از ساختار آوایی، صرف و نحو است که مقوله اسم، صفت، ضمیر، عدد، قید، حروف و فعل را در برمی‌گیرد؛
- مؤلف تفاوت میان نشانه لبی‌شدگی صامت^w در جدول نشانه‌های اضافه (نک: ص ۴۳) و نشانه ناسوده دولبی واکدار w در جدول آوانگاری صامت‌ها (نک: ص ۴۲) را در

چنان‌که مثال اخیر، مصدر/ مصدر مرگب است و کاربرد کوتاه‌نوشت م (مصدر) / م م (مصدر مرگب) صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

- در پایان کتاب جملات، مثل‌ها و خاطرات شیرین و حکایاتی با آوانویسی و ترجمه فارسی از گویش‌های دفتر حاضر گنجانده شده است.

مطالعه و پژوهش در حوزه گویش‌های ایرانی، بسیار شیرین و در عین حال کاری بس دشوار و طاقت‌فرسا است. قدم نهادن در این حوزه نیازمند علاقه بسیار، تجربه و دانش کافی است. کتاب حاضر پژوهش ارزشمندی است که در این حوزه به چاپ رسیده و می‌توان آن را در زمره منابع مفید برای زبان‌شناسان و گویش‌پژوهان قرار داد.

یلدا شکوهی

نوبخت، احمد و ملا، موسی، *جامعه‌شناسی گویش لورایی: مورد مطالعه گونه زبانی حسکدری*، انتشارات هزاررنگ، تهران، ۱۳۹۳، ۵۶۸ صفحه، مصور.

هر یک از گونه‌های زبانی، گنجینه‌ای سترگ را شامل می‌شود که مطالعه و ثبت و ضبط واژگان آن حائز اهمیت بسیاری است. در همین راستاست کتاب حاضر که، بنا به تصریح نویسندگان آن در پیشگفتار، به اتکای نظریه‌های رایج در جامعه‌شناسی زبان و با کمک داده‌های میدانی گردآمده به شناخت گویش لورایی با تمرکز بر گونه زبانی حسکدری پرداخته است.

آوانویسی شده است (نک: ص ۳۵۳). شایسته بود مؤلف درباره فرایند تبدیل â به â به مثال‌های بیشتری می‌پرداخت یا اینکه برای مثال اخیر در واژه jâl-ter-a یادداشتی ارائه می‌کرد؛ (۳) مورد دیگر اینکه در ساختار آوایی لری سگوند (نک: ص ۶۵) واژه â ذکر نشده اما در واژه‌نامه ذیل بستگان، آشنایان، پیشه‌وران و واژه‌های وابسته واژه گاوچران به صورت gâ:-Îo آوانویسی شده است.

- در این دفتر پس از توصیف گویش‌ها، مناطق مورد پژوهش روی نقشه‌های رنگی نشان داده شده است.

- مجموع گویشوران این دفتر ۸۷ نفر هستند و مؤلف برای گویش مناطق مورد مطالعه به غیر از ۵ نفر، از گویشوران همان محل بهره جسته است.

- بنابر تصریح مؤلف (ص ۱۹) گاه برابر گویشی یک مفهوم یا واژه فارسی، با گونه دستوری متفاوت بیان می‌شود که در واژه‌نامه صورت دستوری واژه با کوتاه‌نوشت ذکر شده است. این کوتاه‌نوشت‌ها شامل ص (صفت)، اس (اسم) و ف (فعل) است. برای مثال برابر «تاب‌بازی» در گویش لری دره‌جوزانی qu xord-en، کوتاه‌نوشت «ف» درج شده است که در این گویش برای «تاب‌بازی» به کار می‌رود. مؤلف محترم در مقابل مصدر در واژه‌نامه، کوتاه‌نوشت «ف» را درج کرده است، بهتر آن بود که برای آگاهی سریع کاربر، کوتاه‌نوشت‌ها دقیق‌تر ذکر می‌شد

مطالعه حسنگدر؛ شرح و بسط برخی از واژگان و اصطلاحات گونه‌زبانی حسنگدری.

مؤلفان در هفت فصل اول، ذیل عناوینی که در بالا ذکر شد، به ارائه و بررسی موضوعاتی همچون پیشینه، مدارک و شواهد تاریخی مربوط به لورا و نیز روستاهای اطراف آن، مهم‌ترین آرای مطرح‌شده در مورد تعیین مرزهای بین زبان، گویش، لهجه و گونه‌زبانی، روش‌هایی که در به‌انجام رساندن این پژوهش از آنها بهره‌گرفته‌اند، ویژگی‌های آوایی همخوان‌ها و واکه‌ها و نیز فرایندهای آوایی گویش مورد مطالعه، بررسی مقوله‌های دستوری گویش لورایی، مقایسه‌گونه‌زبانی حسنگدری در معیارهای واژگانی، آوایی و دستوری با سایر گونه‌های رایج در منطقه لورا، بررسی اورازانی و دماوندی در مقایسه با لورایی از حیث واژگانی، آوایی و دستوری به‌منظور شناخت نسبی تفاوت‌های زبانی میان گونه‌های زبانی مورد پژوهش با گونه‌های پیرامونی منطقه لورا پرداخته‌اند.

پس از آن، در فصل هشتم که اصلی‌ترین فصل کتاب است و با چهارده زیرعنوان همچون: تعیین رابطه جنسیت و گویش مورد مطالعه، بررسی رابطه سن و گویش مورد مطالعه، تعیین رابطه تحصیلات و گویش مورد مطالعه و... شاکله اصلی آن را شکل می‌دهد، با بررسی شاخصه‌های مطرح‌شده در پی یافتن تأثیراتی هستند که این گونه‌زبانی از اجتماع حاصل کرده است.

فصل‌های نهم و دهم نیز به مطالعه برخی شاخصه‌های جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌ها و کارکرد آنها در گونه‌زبانی لورایی در گذشته و

لورا به‌لحاظ جغرافیایی در البرز مرکزی واقع شده و قدمتی حدود ۵۰۰۰ سال دارد. گونه‌های زبانی این منطقه جغرافیایی که در کنار رودخانه کرج واقع شده‌اند از پیشینه تاریخی یکسانی برخوردارند. حسنگدر نیز یکی از روستاهای تابع بخش آسارا شهرستان کرج در استان البرز است که در بخش غربی لورا واقع شده است و ساکنان آن به گویش تاتی، از دسته زبان‌های ایرانی، شاخه شمال غربی، تکلم می‌کنند.

آن‌گونه‌که در مقدمه کتاب آمده، علاوه بر بررسی جامعه‌شناختی گویش لورایی با محوریت گونه‌زبانی حسنگدری، ثبت، ضبط و دسته‌بندی واژگان، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های رایج در جامعه مورد مطالعه از دیگر اهداف این پژوهش بوده است. برای این منظور ابتدا در پیشگفتار و مقدمه کتاب اندکی در باب اهمیت این موضوع سخن رفته، پس از آن فصل‌های ده‌گانه کتاب به این ترتیب آمده است:

پیشینه تاریخی لورا و مکان‌های وابسته به آن؛ بحثی پیرامون زبان، گویش، لهجه و گونه‌های زبانی با نگاهی به گویش مورد کندوکاو؛ روش‌شناسی پژوهش؛ بررسی آوایی گویش مورد مطالعه؛ بررسی دستوری گویش مورد مطالعه؛ بررسی تطبیقی گونه‌زبانی حسنگدری با سایر گونه‌های زبانی گویش لورایی؛ بررسی مقایسه‌ای گونه‌زبانی اورازانی با گونه لورایی؛ مورد مطالعه حسنگدر؛ بررسی جامعه‌شناختی گویش لورایی؛ مورد مطالعه گونه‌زبانی حسنگدری؛ بررسی جامعه‌شناختی ضرب‌المثل‌های لورایی؛ مورد

حال و نیز نقش آنها در توضیح و تعبیر گفتمان‌ها اختصاص یافته، علاوه بر اینکه، برخی از واژه‌ها و اصطلاحات حسنگدري با درج توضیح مختصری در باب مفهوم آن ذکر شده است.

در پایان نیز، پس از بخشی با عنوان بحث و نتیجه‌گیری، فهرست منابع و مآخذ و پیوست کتاب می‌آید. بخش پیوست مختص اسناد و مدارک مرتبط با پیشینه تاریخی لوراست. تصاویر گویشوران منطقه لورا صفحات پایانی کتاب را شکل می‌دهد.

لیلا نوری کشتکار

همایون، همادخت، گویش تودشک، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۶، پانزده + ۳۲۶ صفحه.

تودشک دهستانی است در حومه بخش کوهپایه‌ای شهرستان اصفهان. نویسنده بیان می‌کند که گردآوری داده‌های کتاب بر مبنای کتاب راهنمای گردآوری گویش‌ها و واژه‌نامه خوری است و نیز کتاب‌هایی که به توصیف گویش‌های ایرانی پرداخته‌اند، به‌ویژه کتاب‌های انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. براساس گفته نویسنده این پژوهش نخستین مطالعه درباره گویش تودشک است و پیش از آن مقاله و کتابی به بررسی آن نپرداخته است. داده‌ها در پژوهش میدانی و با گزینش دو گویشور خانم انجام شده است. کتاب پس از پیشگفتار چهار فصل دارد، فصل نخست درباره ساخت آوایی است که در آن افزون‌بر معرفی واحدها واحدهای زبرزنجیری و فرایندهای آوایی

نیز با فارسی معیار مقایسه و توصیف شده است. فصل دوم درباره ساختواژه این گویش است و فصل چهارم درباره نحو و توصیف انواع جمله و گروه. در پایان این بخش شماری مصدر با آوردن ستاک حال و گذشته آنها و نیز شماری مثل گردآوری شده است؛ شایسته‌تر آن بود که این موضوع، به سبب اهمیتش و نیز انسجام کتاب در بخشی جدا تنظیم می‌شد. در بخش مثل‌ها مثل‌های رایج در فارسی نیز گنجانده شده است، فصل چهارم کتاب واژه‌نامه است. واژه‌نامه‌ای که دوسویه تنظیم و الفبایی شده است اتفاقی که کمتر در واژه‌نامه‌های گویشی روی می‌دهد حال آنکه موضوع بسیار مهمی است. نخست الفبای گویش به فارسی که به لاتینی آوانگاری شده و دودیکر الفبای فارسی به گویش. در واژه‌نامه واژه‌ها تا جای ممکن تقطیع ساختواژی شده‌اند.

عفت امانی

یوسفی‌نژاد، علی و سبزه‌علی‌پور، جهان‌دوست، فرهنگ تاتی گرتقی، فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۶، ۲۷۰ صفحه.

زبان تاتی، از زبان‌های ایرانی نو و مربوط به شاخه شمال غربی است که با زبان تالشی، آذری، گیلکی، مازندرانی، سمنانی شباهت‌هایی دارد. این زبان‌های در مناطق متفاوتی از ایران و خارج از ایران رایج است و بسیاری از ویژگی‌های کهن را از جمله ساخت ارگتیو (کنائی)، تمایز دستوری جنس مؤنث، گردش مصوت، ماده مجهول و غیره حفظ کرده است.

طبیعی، حیوانات، حشرات، پرندگان و موجودات خیالی، خوراکی‌ها، خصلت‌های انسانی، خویشاوندی، دامداری، دستور، دُرّواژه‌ها و نفرین‌ها، نازواژه‌ها و نوازش‌ها، رنگ‌واژه‌ها و مزه‌ها، ریسندگی و بافندگی، ساختمان و معماری، سبزی‌ها و جالیز، ضمائر، عبارات و تکیه‌کلام‌ها، عروسی، فراورده‌های دامی و لبنیات، کشاورزی، کنایات، گاه‌شماری، گردو و واژه‌های آن، گیاهان و علف‌ها، مرگ و سوگواری، مصادر پیشوندی، مصادر ساده، مکان‌های عمومی، نان و تنور، واحدهای اندازه‌گیری و خریدوفروش، وضعیت جوی و نجوم، همیاری و تعاون، واژه‌های متفرقه، و لغات زبان مخفی. در این بخش پیشنهاد می‌شود که در چاپ بعدی عناوین مربوط به مقوله‌های دستوری و واژه‌های مربوط به آنها جداگانه و در انتهای سایر فهرست‌ها درج شود.

در ادامه علاوه بر ذکر معادل‌های تاتی یکصد جمله برگرفته از پرسش‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صفحاتی به ارائه جملاتی دیگر از تاتی گرنق و معادل فارسی آنها اختصاص یافته است. نمایه واژه‌های تاتی گرنقی و کتابنامه بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.

جمیله حسن زاده

Hintze, Almut, Williams, Alan, *Festschrift for John R. Hinnells, Iranica 24*, Wiesbaden, 2017.

هینتسه، آلموت و ویلیامز آلان، *جشن‌نامه جان راسل هینلز*، جلد ۲۴/یرانیکا، ویسبادن، ۲۰۱۷.

جان راسل هینلز پس از گذراندن دورهٔ پروفسوری

زبان تاتی به دو دستهٔ تاتی شمالی و تاتی جنوبی تقسیم شده است: تاتی شمالی در خارج از ایران در داغستان (در بند) و منتهی‌الیه شمال شرقی جمهوری آذربایجان به آن صحبت می‌شود و گویشوران آن به چند دستهٔ تات‌های مسلمان، تات‌های کلیمی و تات‌های مسیحی ارمنستان تقسیم می‌شوند. تاتی جنوبی در نواحی مختلفی در ایران رایج است، از جمله مناطقی در جنوب غرب قزوین شامل تاکستان، شال، اسفروین، خیارچ، خوزنین، دانشفان، ابراهیم‌آباد و سگزآباد؛ اشتهارد کرج؛ دو بخش شاهرود و خورش رستم خلخال؛ طارم علیا و خویین واقع در شصت کیلومتری جنوب غربی استان زنجان؛ هرزند، دیزمار، کرینگان، کلیر و مناطقی دیگر در آذربایجان شرقی؛ شمال خراسان، جلگهٔ شوغان و منطقهٔ چهارده سنخواست؛ و بخش جیرنده و بخش فاراب رودبار.

بخش نخست کتاب به اختصار به دستور زبان تاتی بر مبنای گونهٔ گرنقی پرداخته است و در ادامه فهرست‌های موضوعی واژه‌ها، عبارات و اصطلاحات که مداخل آن صورت‌های تاتی هستند، در چهل‌ونه فصل با عناوین زیر آمده است: آب و آبیاری، آیین‌ها، ابزارها و وسایل زندگی، اعداد، اعضا و اجزای بدن، امور اجتماعی، امور دینی و اعتقادی، بار و باربری، بازی‌ها و سرگرمی‌ها، باغداری و میوه، بچه‌داری، بیماری‌ها و عارضه‌های بدنی، پوشیدنی‌ها، زیورآلات و گسترده‌ها، پیشه‌ها و سِمَت‌ها، ترکیبات فعلی و فعل‌های مرکب، تَره‌ها، جغرافیای

به قلم آلموت هینتسه، هفده مقاله دربارهٔ ادیان و فرهنگ‌های گوناگون، خطوط کلی دیدگاه‌های جان هینلز را در ارتباط با زردشتیان دوران باستان و معاصر به تصویر می‌کشد. عناوین برخی از آنها به شرح زیر است: «اسطورهٔ آفرینش زردشتی: ردپای روزگار باستان» (جمشید ک. جوکسی)، «دربارهٔ مکاتب اولیهٔ بودایی» (لنس اس. کوسینس)، «کاتبان نسخ خطی و حامیان آنها: در باب فواید استساختن خطی در آیین زردشتی» (آلموت هینتسه).

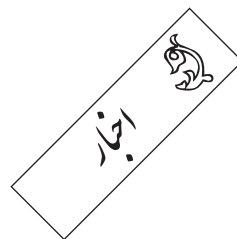
مریم رضایی

خود در دانشگاه‌های منچستر، دربی و مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن در ماه اوت سال ۲۰۰۲ م به عنوان پروفیسور مطالعات تطبیقی ادیان وارد دانشگاه لیورپول هوپ شد. گسترهٔ پژوهش‌های او مطالعات تطبیقی دینی، دین زردشتی و جوامع متفاوت این آیین در ایران، شبه‌قارهٔ هندوستان و نیز زردشتیان سراسر دنیا است که منشأ اصالت دینی و فرهنگی آنها، زردشت، پیامبر باستانی این آیین، بوده است. او دربارهٔ زردشتیان هند، یکی از موفق‌ترین جوامع به لحاظ اقتصادی که پیشینهٔ درخشانی در زمینهٔ موفقیت‌های اقتصادی و بشردوستی مذهبی دارد، نیز بسیار قلم‌فرسایی کرده است. ثمرهٔ پژوهش‌های ارزندهٔ پروفیسور هینلز در زمینهٔ مطالعات دین و حوزه‌های مربوط به آن بیست عنوان کتاب و بیش از سی عنوان مقاله در زمینهٔ زردشتیان هند، نفوذ دین زردشتی بر ادیان یهودی و مسیحی، آیین میترا در روم و دیگر موضوعات متفاوت است.

این کتاب جشن‌نامه‌ای است که به مناسبت هفتادوپنجمین سالگرد تولد جان راسل هینلز و به پاس قدردانی از پژوهش‌های ارزندهٔ او به کوشش آلموت هینتسه و ویلیام آلان در ردیف بیست‌وچهارمین جلد ایرانیکا در سال ۲۰۱۷ منتشر شد.^۱

کتاب با مقدمهٔ آلن ویلیامز آغاز می‌شود و پس از شرح حال مختصری از جان راسل هینلز

1. *Holy wealth: Accounting for This World and the Next in Religious Belief and Practice*, Festschrift for John R. Hinnells.



مرکز مطالعات ایرانی پورداوود

در آوریل ۲۰۱۷، مرکز مطالعات ایرانی پورداوود کارگاهی در زمینه تاریخ و تمدن ایران، سنت ادبی، شفاهی و آیین کتابت، اندیشه‌ها و آداب دینی برگزار کرد. در این کارگاه دوروزه که از ۱۹-۲۰ آوریل ۲۰۱۷ برگزار شد، ۲۵ نفر شرکت کردند که پرازد اکتور شروو (دانشگاه هاروارد)، آنتونیو پانائینو (دانشگاه بولونیا) و دیوید استروناخ (دانشگاه برکلی) از جمله شرکت‌کنندگان در این کارگاه بودند. در این کارگاه مباحثی چون منابع و موضوعات فرهنگی، دین زردشتی، دین عیلامیان در دوران هخامنشیان، آداب دینی ایرانیان در میان یونانیان و اشکانیان، آداب نوشتن و نسخه‌برداری و سنن شفاهی به بحث گذاشته شد.

مریم رضایی

دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها، گویش‌ها و زبان‌شناسی

مؤسسه پژوهشگران اندیشمند اهواز با همکاری دانشگاه شهید چمران و چند دانشگاه دیگر، دومین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی، زبان‌ها و گویش‌های متفاوتی مانند فارسی، عربی، ترکی و کردی را برگزار کرد. این همایش که با حمایت سیویلیکا در ۱۲-۱۳ بهمن‌ماه ۱۳۹۶ برگزار شد، فرصت مناسبی برای به اشتراک گذاشتن یافته‌های علمی متخصصین در زمینه‌های متفاوت زبان‌شناسی، ادبیات و ترجمه بود. محورهای این همایش آواشناسی، واج‌شناسی، صرف و نحو، تجزیه و تحلیل کلام و کاربردشناسی، معنی‌شناسی، گونه‌شناسی زبانی، زبان‌شناسی تاریخی، زبان‌شناسی تطبیقی، روان‌شناسی زبان، جامعه‌شناسی زبان،

عصب‌شناسی زبان، زبان‌شناسی رایانه‌ای، زبان‌شناسی پیکره‌ای، جامعه‌شناسی زبان، سبک‌شناسی، آموزش، برنامه‌ریزی و ارزیابی زبان‌ها و گویش‌ها، دوزبانگی، ادبیات معاصر، ادبیات تطبیقی، ترجمه، زبان‌شناسی دینی بود. عناوین برخی از این مقالات به شرح زیر است:

«بررسی نمونه‌هایی از واژگان گویشی در متون فارسی زردشتی» (شیما جعفری دهقی)، «بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های واجی بین گویش براهویی رودبار جنوب و گویش لاشاری ایرانشهر» (فاطمه شبانی‌فر، اگنس کورن)، «بررسی مقابله‌ای حرف اضافه در زبان فارسی و ترکی آذربایجانی» (ناصر رشیدی و لیلا نقوی)، «بررسی زبان‌شناختی حسن تعبیر در گویش کردی کلهری» (نعمت جهان‌فر و فریبا موقوفه‌یی)، «برخی تغییرات تاریخی همخوان‌ها و واکه‌ها در گویش عربی خوزستانی شهرستان آبادان» (نوال بحرانی)، «مقایسه تطبیقی انواع فعل بین زبان ترکی آذری شهر باکو و ترکی قشقایی شهر جوققان» (فاطمه مرادیان فرد جوققانی)، «بررسی مجهول در گویش بختیاری بر مبنای رده‌شناسی زبان» (غلامرضا خادمی، لیلا سوری)، «ساخت مجهول در زبان سمنانی: دیدگاهی رده‌شناختی» (احسان ابراهیمیان)، «بررسی فرایندهای واجی پربسامد در گویش لری دهدشتی براساس نظریه خود واحد» (ماریا امیری، صدیقه ملک‌پور و آمنه زارع)، «لهجه خلخال‌ی ادامه‌دهنده زبان باستان آذربایجان» (آهارون وارطانیان)، «گروه حرف تعریف در گویش کردی کلهری» (نعمت جهان‌فر، فریبا موقوفه‌یی).

مریم رضایی

تغییر و تماس در زبان‌های هندواروپایی کهن

دانشگاه‌های پیزا و آکسفورد در آوریل و می سال ۲۰۱۸، میزبان برگزاری همایشی با موضوع تغییر و تماس در زبان‌های هندواروپایی کهن^۱ بودند. در هر دو دانشگاه طی دو روز بیست و چهار عنوان مقاله ارائه شد که عناوین برخی از آنها به شرح زیر است: «تغییر و

1. Variation and Contact in the Ancient Indo-European Languages: between Linguistics and Philology

دگرگونی در ساختواژه جهت انعکاسی‌های هندواروپایی»^۱ (لورا گِرسْتِنِبِرگر، دانشگاه وین)^۲، «آینده‌اطنایی در سنسکریت»^۳ (جان لوو، دانشگاه آکسفورد)^۴، «شناخت مکانی و چارچوب‌های ارجاع در هندواروپایی»^۵ (آناماریا بارتولوتا، دانشگاه پالمو)^۶، «نفی هم‌پایه در ایرانی باستان و بازتاب آن در عیلامی هخامنشی»^۷ (خوان بریسنو-ویلایوبوس، دانشگاه مادرید)^۸، «تنوع واژگانی در اوستایی نو: مسئله واژگان اهورایی و دیوی»^۹ (الیزابت توکرف دانشگاه آکسفورد)^{۱۰}.

مریم رضایی

برگزاری مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن

در این مدرسه تابستانی که از ۸-۲۱ جولای (۱۶-۳۰ تیر) در دانشگاه لایدن برگزار شد، ولیزار زادوفسکی زبان اوستایی و زبان‌شناسی تاریخی از دیدگاه هندواروپایی تطبیقی، الکساندر لوبوتسکی دستور تاریخی سنسکریت، اگنس گرن زبان‌های حاشیه دریای خزر، دزمند دورکین-مایسترارنست مقدمه‌ای بر زبان خوارزمی را تدریس کردند.

در کلاس اوستایی، متون اوستایی از دیدگاه دینی و نیز بازسازی شعر، اسطوره و فرهنگ دوره هندواروپایی و هندوایرانی بررسی شد و باتوجه به اهمیت این متون در بازسازی اسطوره‌ها و سنن هندواروپایی، بخش‌هایی از اوستا شامل یسنا، خرده‌اوستا، یشته‌ها، ونیدداد، هفت‌ها و گاهان خوانده شد. در این دوره با ارائه شواهد، تفاوت‌های میان اوستایی جدید و قدیم بیان شد و شباهت‌های آوایی میان اوستایی، سنسکریت و دیگر زبان‌های اصلی هندواروپایی بررسی شد.

1. "Variation and Change in the Voice Morphology of Indo-European Reflexives"

2. Laura Grestenberger (Universität Wien)

3. "The Sanskrit Periphrastic Future"

4. John Lowe (University of Oxford)

5. Spatial Cognition and Frames of Reference in Indo-European

6. Annamaria Bartolotta (Università di Palermo)

7. "Old Iranian Correlative Negation and Its Reflection in Achaemenid Elamite"

8. Juan Briceño-Villalobos (Universidad Complutense de Madrid)

9. "Lexical Variation in Younger Avestan: the Problem of the 'Ahuric' and 'Daevic' Vocabularies Revisited"

10. Elizabeth Tucker (University of Oxford)

در کلاس‌های سنسکریت، تحول و گسترش دستور زبان تاریخی سنسکریت تحلیل شد. در هفته اول تحول‌های آوایی اصلی به‌منظور دستیابی به الگویی ثابت، بررسی شد و در هفته دوم صرف تاریخی (اسم، ضمیر، فعل) مطالعه شد.

در این مدرسه، اگنس کورن، زبان‌های رایج حاشیه دریای خزر مثل گیلکی، مازندرانی و تالشی، را تدریس کرد. دانشجویان متون مربوط به این زبان‌ها را خواندند و ساختار دستوری آن را با دیگر زبان‌های ایرانی میانه مقایسه کردند.

نگاه کلی به دستور زبان خوارزمی و تعیین موقعیت زبان خوارزمی در میان زبان‌های ایرانی میانه با بررسی و تجزیه و تحلیل متون، ازجمله اهداف این دوره بود که تدریس آن را با تمرکز بر منابع عربی و کتاب آثار زبان خوارزمی در قنیه‌المنیه^۱ دزمند دورکین - مایسترارنست بر عهده داشت.

مریم رضایی

1. *The Khwarezmian Element in the Qunyat al-Munya*, Arabic Text Translated by Hasan Amarat and D. N. MacKenzie, London: 1990.

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
 - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
 - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
نام خانوادگی تاریخ: [جلد / صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸/۱)]. اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد / صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶)]. اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
 - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
 - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد / صفحه].
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد / صفحه].
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...] نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...] نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
 - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
 - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
 - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

linguistic features of Old Persian, Pahlavi, and Darī. Noteworthy among them are grammatical gender, functional words, and a considerable number of inflectional and derivational prefixes.

As the article suggests, providing multiple evidence would pave the way for better syntactic analysis and description of Abūzeydābādi dialect.

“Suffixing” in Certain Iranian Languages

Mehrdad Meshkinfam, Elham Izadi

Competing motivations describe the interaction of general principles or motivations for the cause of language diversity. One of the approaches in analyzing competing motivations is the generalization of ordering distribution and sequence of affixes in word-formation. Interlingual studies illustrate a high degree of preference generalization for the use of suffixes in languages. This indicates that “base-suffix” positional pattern is the preferred pattern in morphological structure of languages.

This paper is a typological study of the preferred “base-suffix” pattern in the morphological structure of nine Iranian languages. The evidence from this study suggests that Iranian languages, like other languages of the world, are more consistent with the “base-suffix” pattern.

A Case of Phonemic Split in Some Central Dialects of Iran (Barzrūd Region)

Mohammad Mehdi Esmaili

“Mergers” and “Splits” are considerable types of phonemic change. In a number of central dialects of Iran such as the dialects of Abyāneh and Tareh, common in Barzrūd rural district in Natanz County, there is a case of phonemic split. In these dialects the short low vowel /a/ in Middle Western Iranian, has been split into unrounded low-front vowel /a/ and unrounded low-back vowel /ä/.

The present paper examines this diachronic phonological change.

Hawrāmi: Language, Dialect, or Accent and Its Position in the Iranian Languages

Seyed Mehdi Sajjadi

The common residence of Hawrāms and Kurds, as well as some lexical similarities between the two dialects, which arose from the extensive Kurdish borrowing of Hawrāmi throughout history, led to a misapprehension among scholars about the origin of Hawrāmi. Therefore, linguists express different views about the position of Hawrāmi in the Iranian languages, especially its genetic relation to Kurdish. In the meantime, the distinction between language and dialect within Hawrāmi is still problematic.

However, studies show that Hawrāmi, a northwestern branch of New Iranian languages, is an independent language with many dialects or accents and does not belong to Kurdish.

Functional Words in Abūzeydābādi Dialect

Seyed Tayeb Razaghi, Ali Ashraf Sadeghi, Ata Mohammad Radmanesh

Abūzeydābādi, one of the central dialects of Iran, has preserved many

the mythical birds by means of the comparative study in Iranian art and literature. The research is a case study that has been carried out in the frame of historical, analytical, and developmental approach. The relevant data have been collected through documentary method and fieldwork.

The study explores the origin of the legendary birds throughout the course of history and examines the allegorical meaning, significance, and distinctive features of each in the semiotic systems of Iranian art and literature from the perspective of synchronic and diachronic concepts in Saussurean semiotics.

Compound Names in Certain Iranian Languages

Arezoo Rasouli (Taleghani), Majid Tamé

Compound names are common in Iranian naming tradition. This arose out of social tradition and beliefs of the people.

In particular, this study will investigate names with two distinct and independent elements in the Old, Middle, and Modern Iranian languages. Later, the paper attempts to show that compound name tradition in Persian is not unprecedented but is a long-standing custom derived from the ancient Iranian compound naming traditions.

Two Fahlavīs from *Safīna-yi Tabrīz*

Meysam Mohammadi

Amālī of Amin al-Din Haji Bola in *Safīna-yi Tabrīz* contains a large number of fahlavi poems.

This article seeks to examine two of the fahlavi specimens in this treatise. The first fahlavi consists of three *bayts* (couplets) and the second one is in two *bayts*. The author offers a close reading of each *bayt* based on linguistic evidence from Iranian languages and dialects.

Summary of Articles

Reflections of “*Monāzere*” in *Dīnkard* IV

Maryam Rezaei

Monāzere (literally “Debate” or “Disputation”) or *So’āl-o Javāb* (literally “Question and Answer”), as a genre, draws on a long-standing tradition in Persian literature. Probably the Iranians adopted this literary genre from oral literature and the Sumerian and Akkadian texts in ancient Mesopotamia.

Monāzere is often in the form of a dialogue between two characters or is the account of the interaction or debate between rival animals or even objects. In mystical literature, the “Debate” is mostly between the lover and beloved, commonly followed by *goftam* (I said), *gofti* (you said), *goftā* (s/he said).

The present paper is organized into five main sections: The oldest evidence of “Debate” in ancient Iran; Types of “Debate”; Method of “Debate”; Purpose of “Debate”; and *frašna* in Avestan literature. The final part contains the transcription and translation of sentences from Pahlavi edition of *Dīnkard* IV in relation to principles of the “Debate”.

Semiotics of Mythical Birds in Iranian Art and Literature

Sadr al-Din Taheri

This article attempts to explain the typological and semantic interpretation of

Gurâni Language and a Narrative from Yâdegâr-e Zarirân; A Balochi-Persian Dictionary; A Manual of Dialectology; A Manual of Turfan Manichaean Manuscript Fragments; A Treasury of Iranian Dialects (Seven Dialects from the Zâgros Periphery); The Sociology of Lurâ'i Dialect: Case Study: Hasanak-Dari Variety; The Dialect of Tudeshk; A Glossary of Karnaqi Tâti; Festschrift for John Hinnells (Iranica 24).

News

Pourdavoud Center for the Study of the Iranian World; The Second International Conference on Languages, Dialects and Linguistics; Variation and Contact in the Ancient Indo-European Languages; The Summer School on Language and Linguistics in Leiden University.

251

Summary of Articles in English

A. Mesrian

Table of Contents

Articles

Reflections of “ <i>Monāzere</i> ” in <i>Dīnkard IV</i>	M. Rezaei	3
Semiotics of Mythical Birds in Iranian Art and Literature	S. Taheri	19
Compound Names in Certain Iranian Languages	A. Rasouli (Taleghani) and M. Tamé	37
Two Fahlavīs from <i>Safīna-yi Tabrīz</i>	M. Mohammadi	59
A Case of Phonemic Split in Some Central Dialects of Iran (Barzrūd Region)	M. M. Esmaili	71
Hawrāmi: Language, Dialect, or Accent and Its Position in the Iranian Languages	S. M. Sajjadi	89
Functional Words in Abūzeydābādi Dialect	S. T. Razaghi, A. A. Sadeghi and A. M. Radmanesh	115
“Suffixing” in Certain Iranian Languages	M. Meshkinfam and E. Izadi	137

Lexical Research

Izeh	M. Hassandoust	157
------	----------------	-----

Dialect Data

The Four Elements and Related Words in the Culture of the Inhabitants of Dāvān	A. Salami	159
Specific Words for Fish and Fishing in Gilaki Dialect of Anzali	M. S. Fayyazi and N. Sabrkonande	185
Special Words for Sewing and Clothing in Dashtestāni Dialect	Poshtiri H. Malekzadeh	213
The Name of Fascioliasis (A Parasitic Liver Disease of the Ruminants) in Certain Iranian Languages	A. Islami and M. Meshkat	229

Recent Publications

<i>Vafsi Folk Tales; Razmnāme-ye Kanizak: An Epic in</i>		237
--	--	-----